

[Afghanistan Digital Library](http://hdl.handle.net/2333.1/51c59zz5)

adl0250

<http://hdl.handle.net/2333.1/51c59zz5>

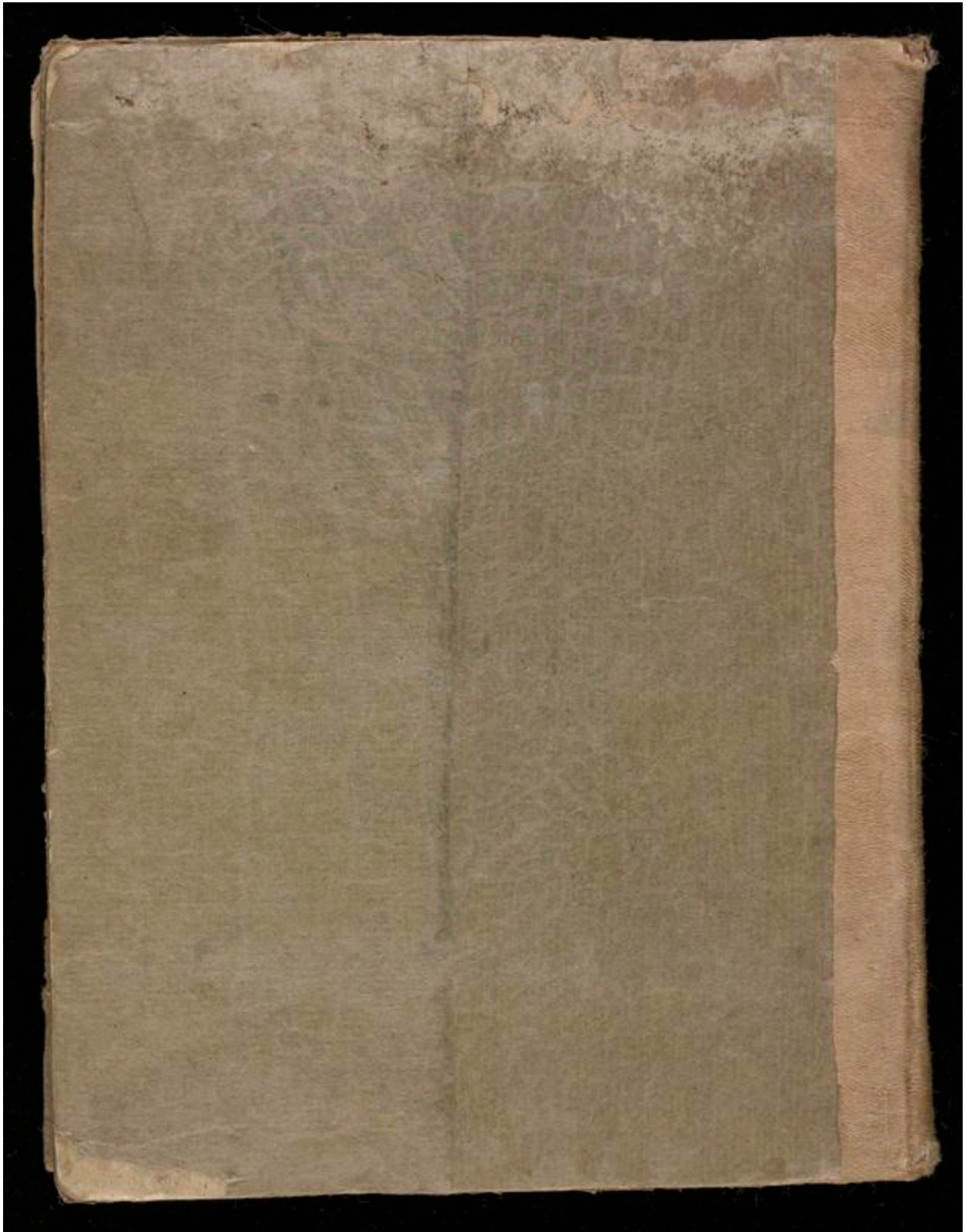


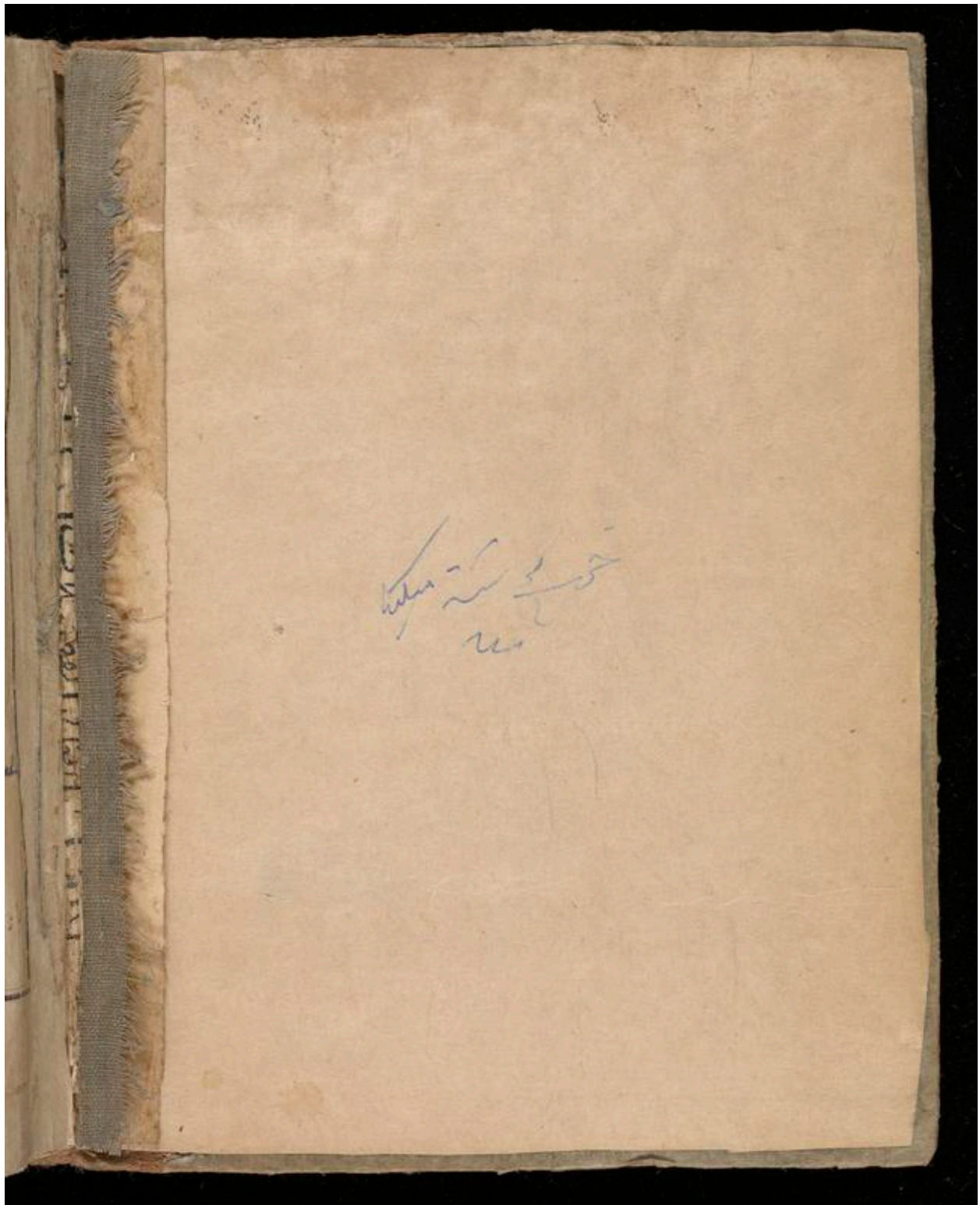
This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu





۴۵
۱



کتابخانه

مجلس شورای ملی

(عدد)

۴

سینا در جوهر

مؤلفش بزبان فرانسوی :: مترجمش بزبان ترکی عثمانی
(ژول ورن) *mullerjemmask* (احمد احسان)

مترجمش

mularajemmask barzakh
turkey osmanie
ahmed ehshan

مجله سینا
فارسی

mulleffash barzakh
baselbunse
français
zohren

faris mahmoud lerzay

دار السلطنة کابل در مطبعة عنایت بزبور طبع آراسته گردیده است

سنه ۱۳۳۱

۵۳
۱

بسم الله الرحمن الرحيم

یکدوسخن در باب طبع کتاب

مردمان ملک ما چون هنوز بخواندن آثار ادبیه و فنیه طرز تواریک
نگرفته اند و چشمها و ذهنهای شان با همان اثرهای طرز قدیم آلوده گشته
دارد از انسیب یکدو کتابی که تا بحال در طبعه عنایت چاپ شده و شیوه
تحریر و تالیف آن بیک اصول نو و اسلوب این عصر و زمان ترقی تو
میباشد بر خلاف امرواری که داشتیم مظهر بر غایت عمومی نگردید
کتابهای افسانه که در مملکت ما خوانده میشود مانند ورقه گلستانه چاپی
چهار درویش و امثال آن بدرجه لایعنی و مضر اخلاق است که حد و نهایت
ندارد ولی بکمال افسوس می بینیم که هنوز این نسخه های آن کدور طبعه
های هندستان چاپ میشود و بملک ما می آید بکمال رغبت گرفته و خوانده

(۳)

میشوند و نتیجه آن این است که فکرها و خیالات خوانندگان آنرا بخیرا
فات و سیخنان بید معنی کدنه فایده دین و نه منفعت دنیاست پر و نملو میسازد .
کتابهای افسانه دیگری که از آثار مہجۃ ادبیات فارسی شعردہ میشود مانند
شہنامہ فردوسی ، و سکندر نامہ نظامی و یوسف زلیخای حضرت مولانا
جامی رحمۃ اللہ علیہ ، و غیرہ کہ ہمہ آنها نظم است و مصنفین آنها اداد سخن
طرازی را در آن داده اند آنها نیز خیلی معلق و پیچیده میباشد کہ فهمیدن
آنها کار هر خوانندہ و نویسنده نیست . شمسہ و قہقہہ ، بہار دانش ، انوار
سہلی . و امثال آن نیز آنقدر آسان و سر یع الفہم نیست کہ بسواد خوانی
محض از آن استنباط مدعا بشود .

حال آنکہ زمان زمان ترقی و تجد داست . در ہر چیز یک نوی و تازہ گی دیدہ
میشود . بسیار افسوس است کہ مردمان ما آن کتابهای قدیمہ فیشن بچار
صد و پنجد سالہ پیش ازین را میخوانند ، و بخیال خودشان می آید کہ می
فہمند ، و از کتاب افسانہ (سیاحت بر دور ادور زمین ہشتاد روز) کہ
مترجم آنرا بصورت یک مکالمہ علقی و بسیار سادہ نوشتہ است معلق و
پیچیدہ گفتہ بخواندن آن رغبت نمیکنند . و این نیست مگر اینکہ ذہنہا و
چشمہای مردمان ملک ما بہمان اصول انشا و طرز تحریر قدیمہ عادت گرفتہ
است . و چون این کتابهای افسانہ های جدید کہ آنرا از و مان (ناول) میگویند
یک شیوہ جدید نواسلونی دارد از آنرو برای آنچنان اشخاص فایدہ نمیر

(۴)

سند . و مظهر رغبت نمیکردد . و چون بنای این افسانه هابر علم و فن . و موضوع شده . و اکثر مردمان از آن بیخبر است اینهم . و وجب مغلق شناختن آن میشود .

با وجود اینهم چون . مقصد یگانه مالز تأسیس . (مطبعه عنایت) این است که آثار جدید این عصر و زمان حاضر را طبع ، و نشر نماییم . و مردمان و وطن خود را آهسته آهسته به علم و فن رهبری کنیم به رغبت و عدم رغبت شأن التفاتی نکرده باز به طبع ناول فنی (سیاحت در جو هوا) امر و اجازه نمودیم . هرگاه در صدی یکت آدم آنرا بخواند و بفهمد باز ما آنرا فایده شمرده در بی تجارت آن نمیکردیم . ذاتاً مقصد مالز تأسیس . مطبعه عنایت تجارت فی بلد که نشر علم و معرفت است .

(سیاحت در جو هوا) نیز از آثار (ژول ورن) نام ادیب فرانسویست که در نوشتن ناولهای فنی شهرت فوق العاده را مالک است اگر چه اکثر ناولهای یعنی افسانه هاتصویری و خیالی میباشد ولی چون آن تصور و خیال بر علم و فن بنیافته باشد تنه ساعت تیری فی ، بلکه فواید علمی نیز میرساند در وقتی که (ژول ورن) این ناول را مینوشت هنوز اوروپا آنها — یعنی طیاره های آنکه ماشینهای پرواز — و (ژیبلین) نام بالونهای ماشین دار بوجود دنیا نیاورده بود . همان تصور بود که خیال را بحقیقت تبدیل نمود . ناول سیاحت جو هوا نیز مانند سیاحت بر دور ادور زمین از فرانسوی

(۵)

به ترکی عثمانی ، و از ترکی عزیز بنیان (محمود طرزی) بزبان فارسی
ترجمه کرده است . ما طبع و نشر این اثر را ازین سبب آرزو نمودیم که ازین
گونه اثرهای جدید در مملکت ما بسایه عرفان آیه اعلی حضرت قبله که
مقدس اعظم روحی له فداء (سراج المنة والدين) خلد الله ملکة افزونی
گیرد . و اگر درینوقت خواننده نیابد در استقبال امیدواریم که انشاء الله
اینگونه اثرها را اولاد وطن بکمال ذوق و شوق بخوانند . و بسی استفاده
از آن بتوانند . و من الله التوفیق .

امضا

محمد علی معینی

۲



(٦)

سَیِّدِ کَرِ جَوَهَرِ

باب اول

يك مسئله که مجالسهای علمیه در آن متخیر میناشد در بخاطر آور میکنند ؟

« دوروم ! دوروم ! دوروم ! » دو تفنگچه در يك آن صدا کرد. يك گاوی که پنجه قدم به آنسو میچیرد گله يك تفنگچه را بر استخوان کمر خود بخورد. حالا آنکه حیوان بیچاره در مسئله هیچ داخل نبوده سراسر میگناه بود.

خواهید پرسید که « دوئللو » (١) کنند کان - یعنی همدیگر خود را به تفنگچه زنند کافر اچه شد ؟ خبر بدیم که آنها را هیچ ضرری نرسید. آیدوئللو کنند کان که باشند ؟ نام آنها را نمیشناسیم ، اما چیزی که معلومست

(١) دوئللو يك عادت بسیار بد و ناگوار مردم فرنگ است که اگر در مابین دو شخص يك تخنی پیش شود ، یا آن دو شخص بريك معشوقه یا همدیگر رقیب شوند ، یا آنکه یکی آن دیگری را حقارت کند همدیگر خودشان را به دوئللو - یعنی همدیگر کشی - دعوت میکنند. از هر دو طرف شامها گرفته میشود ، پولیس هم حاضر میشود. در هر جاو بهر گونه سلاحی که شرط شده باشد به اصول و قاعده که دارند یا به تفنگچه یا کریم و غیره یا همدیگر جنگ و مبارزه میکنند .

(V)

استقدر است که یکی ازین دو جنتلمن دوئللو کنند و پیر تر آن انگلیز و جوانتر
آن امریکائیست. هر کادر باب گاو بچاره کله خورده تحقیقات بعمل آریم
که آیا در جک و کدام سرزمین این کله را بغیر حق خورده؟ درین باب هیچ
مشکلات نمی بینیم! زیرا این گاو بچاره در ساحل طرف راست تالاب
(نیآگارا) در نزدیک پل معانی که سه میل دورتر از شلاله مشهور (نیآگارا)
ست در یک چمنزاری چرامینمود. پس معلوم شد که دوئللو - یعنی همدیگر
کشی - نیز در همین موضع که از اضائی ممالک جماهیر متفقہ امریکار بازار اضائی
کانادار بط داده است بوقوع آمده است.

جنتلمن انگلیزی، و جنتلمن امریکائی چون تفکیکچه های خود را
بر همدیگر خالی کردند؛ و گله ها بخطر افتد یکی بر گاو، و یکی بر تنه یکدیگر ختی
بر خورد انگلیز بسوی امریکائی پیش آمده گفت:

— بر ادعای خود باز ثابت قدم که بیت (رول بر تابیا) سروده میشد!

— من هم بر ادعای خود ثابتم که بیت (یانقی دوول) سروده میشد!

بنابرین گفتگو نزدیک بود که باز مجادله و دوئللو دوم بار آغاز کند. ولی
شاهدانی که برای دوئللو حاضر بودند بمیانگیری برآمده گفتند:

— در گذرید! و دیگر مجادله را لزوم نیست! ما حکم میکنیم که هم بیت

(رول بر تابیا)، و هم بیت (یانقی دوول) سروده شده است. حالاهمین

قدربست! برویم طعام بخوریم.

این سخن از هر دو طرف قبول شده بکمال مسرت و شطارت بسوی
طعامخانه که در آن جوهر بودند رفتند. این يك معلوم نشد که آیا انگلیزی
حق دارد یا امریکایی؟ اما اینقدر گفته میشود که این دو ملل برای يك مسئله
بسیار عجیب و غریبی وقوع یافته که از چند ماه باینطرف فکرهای مردمان
بر عتیق (۱) و بر جدید (۲) راز بر وزیر کرده است.

حالا مراقب و اندیشه میکنید که آیا مسئله عبارت از چیست؟ اما پیش
از آنکه از کیفیت مسئله بیان کنیم اینرا باید بگوئیم که پیش از ظهور این مسئله
هیچگاهی از زمین بسوی آسمان اینقدر نظر ها و دور بینها متوجه نشده است.
مسئله اینست که یکشب بیشتر از وقوع دو تلوار در مابین جنتل من انگلیزی
و امریکایی نزدیک به نیمشب از جوهر و ایکسهای طرم که لاره بسیار
خوش آهنگی میشود اخت بگوشت مردمان زمین که در نواحی شالاه (نیاگارا)
ساکن هستند برخورد کرده است. بعضی از شنو بدکان اینصدای طرم آسمانی
ادعا میکردند که لاره بیت ملئی (رول برتانیای) انگلیزی سروده
میشد. بعضی ادعا میکردند که لاره بیت ملئی (یانقی دوول) امریکایی
سروده میشد.

آیا این صدای طرم هوایی را چه معنی بدهیم؟ و چگونه تفسیر کنیم؟
اگر زمانهای اساطیر اولین قدیم میبود خیالهای تختههای شهابالشیای برهمنها

(۱) بر عتیق یعنی خشکه کهنه که به اصطلاح فن جغرافیا عبارت از قطعه های اروپا،
آسیا، آفریقا میباشد. (۲) بر جدید یعنی خشکه نو که عبارت از قطعه امریکا است.

(۹)

ولشکرهای دیوها و طرم نواختن آنها تصور میشد! حالا آنکه درین عصر
آنچنان خیالها و تصورها را آب شسته .

پس چه گفته شود؟ مگر اینکه صدای طرم سیاحان (بالون) سوار است
یعنی سیاحان بالون نشین این طرم را از روی هوا نواخته اند! بواقعیکه
همچنین باید حکم شود . زیرا دیگر چیزی معقولی گفتن نامعقول است .

اما هزار افسوس که این حکم معقول را نیز داده نمیتوانیم . زیرا مسئله خیلی
دهشتناکست . چونکه اگر صدای طرم تنها در جوار تالاب (نیازا) (نیازا)
شنیده میشد، و سبب دوئلوی دو جنگل من و هالاکیک کاو میگردد چیزی
نبوده ولی دهشت و غرابت را به بینید، این صدای طرم که امروز در نیجا
شنیده شد، بعد از چهل و هشت ساعت از (اوروپا)؛ و بعد از هشت
روز از (چین) و (ژاپان) شنیده شد، و به تلگراف بهمدیگر خبر داده شد.
چه عجب حال! آیا این چه شان شخصیت که در جو هوا به ایندرجه
سرعت و تیز رفتاری قطع مسافه میکنند، و در هر جا که میرسد طرم
خود را مینوازند؟

این است که این مسئله در هر جهت دنیا باعث هیجان و شور و شر عظیمی
گردید چنان نگردد؟ فرض کنید که انسان در خانه خود نشسته باشد،
و یکی یکبار یکصدای ویایک گرگری بشنود آیا بتلاش نمی افتد که این صدا
از کدام طرف آمد، و این گرگر از چه پیش شد؟ و بعد از آنکه جستجو

(۱۰)

کند. و تحقیق نماید. و باز هم نداند و نیابد که این صدا از چیست و از کجاست
آیا مجبور نمیشود که از آن خانه برآمده بدیگر جا مقیم شود؟ حال آنکه کار
در اینجا و این مسئله چنین هم نیست! چونکه خانه ما کره زمینست! در هر
طرف آن صدای عجیب و غریبی میشنویم. و بحقیقت آن پی نمیریم بلا اینجا است
که کره خور را ترك کرده نمیتوانیم. بجای ویم؟ به دیگر سیارات گریختن ما
عديم الامكانست!... پس چه باید کرد؟ همه حال میباشد که این طرم
نواز را پیدا کنیم. و این کردش کنندۀ نیز بر و از طبقات هواییه را
بدست آریم!

يك نقطه دیگر نیز هست، چونکه این يك از قواعد حکمیه است که در
جائیکه هوا نباشد صدا وجود نمیگیرد، بنابراین قاعدۀ حکمیه اثبات میشود
که این صدای طرم در طبقات هواییه که اطراف کره زمین را احاطه
کرده است حاصل شده.

و الحاصل این حادثۀ غریبه را همه اخبارها و اوراق مطبوعۀ عالم سرمایه
کلام و دست آویز بحث و مقال گرفتند، مسئله را از هر جهت حل کردن،
روشن ساختن خواستند. راست، دروغ بسی خیالات و افکارات
صرف کردند. خوانندگان را به بسی اندیشه ها و خیلی وسوسه ها انداختند.
امارفته رفته مسئله مغلق شده میرفت. اندیشه ها و مبالغه ها از هان و خیا
لات عمومی را زیر و زیر مینمود. مسائل سیاسیه بیکسو شد، هیچکس

بدیگر مسئله هانمیرداخت ، هر کس که اخبار را بدست میگرفت اول از حوادث طرم هوایی دم میزد . اگر راست بگوئیم دیگر معاملات دنیا به ترك شدن حوادث سیاسیة يكچند وقت خیلی استراحت یافت .

در كره زمین هر انقدر رصد خانه هائیکه موجود است از همه آنها سوالها در بنیاب بوقوع آمد . باید که سوال شود : اگر رصد خانه هادر خصوص اینگونه حادثه مهمه جواب شافی و معلومات کافی داده نتوانند پس برای رصد خانه ها چه حیثیت و اعتبار باقی میماند ، و وجود آنها را چه لزوم است ؟ در حالیکه سیارات سماویة را پنج شش بار بلکه ده پانزده بار بزرگتر کرده از صد ها هزار ملیار مسافه در خصوص حرکات شان معلومات میدهند . و از آنرا گذر فخر ها و تکبر ها میکنند هرگاه در باب تحقیق اسباب حکمیة این حادثه عجیبه که در يكچند کیلو مترو بالاتر از كره زمین بوقوع آمده بما خبر صحیح ندهند به این هیئت شناسان رصد کاران چه باید کرد ؟

بناء علیه هر انقدر تلسکوپ دور بینهای رصد ، دور بین يك میله ، دور بین دو میله ، دور بین کلان ، دور بین خورد ، عینك دو چشمه ، عینك يك چشمه که موجود بود همه بیکبار کی بسمت سما متوجه شد ، آیا عدد آنها چه قدر باشد ؟ اینست که تخمین آنها قدری مشکل بنظر میآید .

(۱۲)

رصدخانه ها جواب ها نداشتند ؛ اما جوابهای شان کافی وقناعت بخش
 نیامد . هر کس يك رأى و فكرى داد . اما همه مختلف ؛ اینست كه ازین
 سبب در هفته آخرین ماه نيسان در هر جهت دنیا در مجلس های فنيه و
 محفل های علميه مجادله ها و مباحثه ها و مناقشه های عظيمى بر پا خواست .
 رصدخانه پاریس در جواب دادن دور اندیشهانه حرکت کرد . و هیچ
 يك جواب قطعى نداد . زیرا حادثه مذکور را قابل حل نیافت . چونكه
 از بعضی ولایتهای فرانس خبرهای غریبی رسید : يعنى در بعضی جاها
 در ۶ ماه مایس در وقت شب در جو هوا يك ضیای شدید الكتریک مشاهده
 شده بود كه این ضیا بقدریست ثابته دوام ورزیده است . ضیای مذکور
 در (پیق دومیدی) نام محل بساعت ده ، و در رصدخانه (بوگر دوم)
 بساعت يك ، و در (مونتوانتو) بساعت سه ، و در (نيس) بساعت چار ،
 و در (سموز) ، و (بورژ) ، و (له مان) بوقت شفق دیده شده
 بود .

بس اینچنین يك ضیای عجیبی كه از بقدر جاهاى مختلف در يك شب
 دیده شود چسان بر خیالی و تصویری بودن آن حكم خواهد شد ؟ این است
 كه این مسئله ضیا با آن مسئله طرم جو هوا یار و ده ساز گشته تشویش
 و هیجان مردمان دنیا را دو بالانمود . آیا چه گفته شود ؟ این گونه ضیای شدید
 مجهولی كه در ظرف يكچند ساعت از بسی جاهاى مختلف دیده شود چه

(۱۳)

چیز است؟ یا بگوئیم که این ضیاء از منبها یعنی سر چشمه های مختلف
ظهور میکند که در انحال میباشد که بسیار جاهاى طبقات هوایه را استیلا کرده
باشد حال آنکه از حرکات سیر رفتار ضیای مجهول مذکور اینچنین حکم
داده نمیشود، یا بگوئیم که این ضیاء از يك منبع ظهور مینماید که در انحال حکم
باید کرد که این منبع ضیاء در ساعتی دو صد کیلومتر و سرعت حرکت میکند.
صدای طرم نیز همچنین يك سرعت را مالک بود. پس معلوم شد که در مابین
این ضیاء و صدایك مناسبتی بهم موجود است!

در جاهای متفقۀ امریکا همه مردمان بحیرت افتادند. حس تجسس مردمان
قطعه مذکور معلوم است که برای ادنا چیزی چه هیجانها و چه شور و هار پا
میکند! و چون اینچنین يك حادثه سماوی عجیب و غریبی بظهور آید پس
هیجان و شورش آنها را حساب باید کرد!!!

رصد خانه هادریناب اتفاق فکر حاصل نتوانستند. رصد خانه مشهور
(غرنویچ) (۱) و (اوکسفورد) (۲) که معتبرترین رصدخانه هاست نیز در دادن
رای باهم متفق نشدند، حال آنکه هر دوی شان ادعا میکردند که هیچ نیست.
و عدم اتفاق شان ازین بود که یکی میگفت:

— واهمه با صره است!

آندیکری میگفت:

— واهمه سامعه است!

(۱) یکی از شهرهای بزرگ انگلستان است که رصد خانه آن مشهورترین رصد خانه
هاست. (۲) اوکسفورد نیز از شهرهای بزرگ انگلستان است که رصد خانه بزرگی دارد

و برین سخن خودشان مجادله و منازعه هامیکردند . اما شایان دقت این است که هر دو رصدخانه برین یک متفق بودند که (وهم) است . هرگاه از باصره باشد یا از سامعه باشد چه اهمیت دارد ؟

علی الخصوص در رصدخانه های برلین (۱) و ویانه (۲) مباحثه و مناقشه چنان یک روشی پیدا کرد که اختلافات دولیه را سبب میشد . ولی جای شکر است که رصدخانه روس ذی حق بودن هر دو را اثبات نموده گفت :

— فرضیات و تخمینات شما از نقطه نظر نظریات معقول دیده نمیشود اما اگر از نقطه نظر عملیات فکر کرده شود محتمل شمرده خواهد شد . رصدخانه های حکومت اسونجیر در حق این مسئله هیچ چیزی نگفتند . ولی رصدخانه های ایتالیا یک روزی در میان ابرها یک جسم متحرکی دیده بودند ، و در شب همان روز باز یک جسم شهاب آسانی مشاهده کرده بودند که ازین رو واهمه بودن مسئله را اعتبار ندادند ، و بر بودن یک چیزی باور کردند . اما چون پرسیده میشدند که آن چیز چیست ؟ از جواب دادن آن عاجز میماندند .

کاررفته رفته بدرجه رسید که مردمان از باب فن را خیلی مانده و خسته نمود و فکر و ذهن شان را بگردابها و دولا بهای عمیق و دور و درازی پویان و سرگردان ساخت . و مردمان عوام را بتخیالات و اوهام پرهیجان و با دهشتی انداخت آهسته آهسته گوش مردمان باین گونه آوازه ها ،

(۱) یا تخت دوات جرمن است . (۲) یا تخت دوات اوستریا است .

(۱۵)

و این قیل و قالها عادت گرفته کم مانده بود که بعد از یکمدتی مسئله حوادث
سماوی سرا سرفرا موش شود ، اما یکی یکبار از رصدخانه مشهور اسوج
که سویدن هم میگویندش يك حوا دثی نشر یافت که این خبر باز افکار
عمومی را زیر و زبر ساخت . چونکه از رصدخانه مذکور در وقت صبح در
میان ابرها يك جسم بسیار عجیب و غریبی مانند يك مرغ بسیار بزرگی
که در پرواز باشد دیده شده بود .

این حوادث سر از نو قیل و قالها ، و مباحثه ها و مناقشه ها را تازه ساخت
این حوادث را اور و یائیان مشکوک و شبهه ناک دیده نتوانستند زیرا اگر
تنهار رصدخانه اسوج این جسم را میدید آنقدر اعتباری پیدا نمیکرد اما
چون رصدخانه نوروج یعنی ناروین نیز عیناً همان دیدنی را دیده ، و نشر
نمود هیچ جای شك و شبهه نماند . و به این سبب در باب حل و تقصیر این جسم
که آیا چه باشد ، و بر کدام حادثه فنی و طبیعی مستند شود ؟ در محافل فنون
اور و یائینورسی و تدقیق آغاز گردید .

حالا نکه مردمان امریکای جنوبی ، بره زلیا ، پرو ، لاپلاتا و ستر
الیا ، این مشاهدات اسوج و نور و جیان را به نظر استهزا دیدند و اوستر
الیا ئیان قهقهه های بسیار فراخ خودشان را تاهیتوانستند وسعت دادند ،
و تمسخرها کردند . اما در میان اینها تنهایك آدمی بود که به این مناقشات
استهزا کارانه نظر نکرده مسئله را اهمیت و اعتبار داد . این آدم يك مرد

(۱۶)

چینی بود که مدیر رصدخانه (زریقاوی) نام ملک چین بود. این چینی گفته بود: — این جسمیکه در میدان بحث و مناقشه در آمده است احتمال دارد که یک جسم ماشین داری باشد که در جو هوا حرکت میکند.

چه عجب فرض و تخمین!!

حالا تصور کنید که این حوادث و وقوعات که در بر عتیق یعنی اور ویا، و آسیا، و افریقا اینقدر بر ضد همدیگر مجادله ها و مناقشه ها برانگیزد؛ آیا در بر جدید یعنی جماهیر متفقہ امریکا چه چیزها برپا کرده باشد؟ این يك معلومست که يك امریکایی تنهابر فرضیات و تخمینات به تأمل و تفکر نمیدرآید. چونکه طریقی که امریکایی بران پویان شود ها نا هائرا هیست که یکسر او را بمقصد رسانده بتواند. ازینسبب در میان شان آنقدر مناقشه های بزرگ و مجادله های سترک برپاشد که رصدخانه ها اگر بدور بینهای خود بسیار محتاج نمیبودند دور بینهای همدیگر را بر سر همدیگر خود می شکستاندند.

مناقشه ها و مجادله ها از همه جایشت در میان رصدخانه های مشهور (واشینگتون) (۱) و (قolumbia) (۲) میدان گرفته بود. این هم گمان نشود که این مناقشه هادر خصوص احوال طبیعی، و چگونگی کیفیت جسمیة آن بود؛ بی نی! بلکه اصل مناقشه و مباحثه درین بود که جسم مذکور در فاصله های بسیار کمی، و در مدت بسیار قلیلی از هر دور رصدخانه مذکور، (یکی از شهرهای بزرگ امریکا است) (۲) این نیز از شهرهای مشهور امریکا است.

(۱۷)

و هم بعد از کمی همان جسم مذکور از رصدخانه های (دارمون قولاً) ، و
(اون آریور) دیده شده بود که این مسئله اختلاف افکار ، و تعجبات
بسیار را موجب شده بود ؛ چونکه این چنین جسمی که از بقدر رصدخانه
های از همدیگر دور در یک وقت و یک زمان دیده شود آیا چگونه سرعت
خارق العاده را مالک خواهد بود ؟

ولی رصدخانه های (دودلی) ، و (آلیانی) این مسئله را به این صورت
حل کرده گفت :

— اینگونه جسمی که در یک مدت کمی ازین چهار رصدخانه های از
همدیگر دور دیده شود میباشد که یک جسمی باشد که از زمین بر روی هوا
مثلاً بالا برآید ، و به این صورت یعنی در حالت صعود مایلانه اوقات بل رؤیت
او میشود .

درین اثنا از طرف مدیر رصدخانه (سیسیانی) که بر قله کوه « لوقوت »
بنشاده است بکمال اعتماد بیان کردید که :

— هیچ شبهه نیست که در جو هوای یک جسم متحرکی موجود است . بهمه
حالات چیزی هست . این جسم در نقطه های مختلف کره زمین در اندک
اندک مدت ها خود را نشان میدهد . اما این جسم چیست ؟ و بزرگی ، و
تیزروی آن بچه درجه است ؟ اینست که تعیین این مسئله ها غیر ممکن مینماید .
این رأی مدیر رصدخانه (سیسیانی) فکر ها را بر وجود یک جسم متحرك

هوایی متفق ساخت . اما اختلاف را میادرباب چه بودن آن بیجان و
شورش آمد . درین اثنا اخبار مشهور (نیورک هرالد) مکتوب یکی از
مشرکین خود را نشر نمود که آن مکتوب اینست :

(صورت مکتوب)

« البته از خاطر هافراوش نشده باشد که در مابین (ساراسن) نامداکتر
فرانسوی که به میراث (به کوم راجینه هارا) نایل شده بود ، و (چولیچ)
قام مهندس الهانی یک رقابت و همچشمی بسیار مد هشت بوقوع آمده بود .
اینهم معلومست که هر یکی ازین دو شخص در داخل ممالک امریکا در قسم
جنوبی اراضی (اوره غون) یک یک موقعی برای خود شان انتخاب
کردند ، و دااکتر مذکور در موقع خود بنام (فرانسویال) یک شهر نو
اصول عجیب و مستحکمی بنامود . مهندس الهانی نیز در موقع خود یک
کارخانه بزرگ طوب سازی بساخت باز از خاطر هافراوش نشده باشد که
مهندس الهانی برای خراب کردن شهر دااکتر فرانسوی را با یک گله یک
طوبی ساخت ، و یک گله بسیار مد هشتی را در یک طوب خیلی دهشتناکی
انداخته بر شهر دااکتر فرانسوی بنداخت اما این گله عظیم مد هشت بسی
که مهندس در حساب قوت آن خطا کرده بود بمجردیکه از دهن طوب
برآمد چنان یک سرعت خارق العاده را مالک گردید که در ساعتی یکصد و
پنجاه فرسخ مسافه قطع کردن گرفت ، و ازین سبب بر روی زمین نیفتاد ،
و مانند یک سیاره شده بقوه عن المركزیه زمین گرفتار آمد ، و در

اطراف کره زمین بدور خور دن دایره وئی دایمی مجبور بماند! پس اگر
این جسم مجهول هوایی که عالم را به ولوله انداخته همان کله باشد چه بعد
دارد؟»

آفرین! تصور مشترک اخبار (نیورک هرالد) را به بینید که برای
مسئله مغلقه مجهوله چه قالی پیدا کرد! اما هزار افسوس که در کلمه مذکور
طرمی که بیت های ملئی انگلیزی یا امریکائی را بنوازد موجود نبود!
اینست که این فکر نیز پوشیده، و خراب گشته بیکطرف افتاد، و رصد
خانه هارا قانع نساخت، بعضی از رصد خانه ها جسم مجهول را (حجر سما
وی) گمان کرده بران قرار دادند! حالا آنکه حجر سما وی نیز بطرم غزل
سرایی کرده نمیتواند!

و الحاصل اینگونه فرضیات، و احتمالات همه کی پوشیده و ابتر شده
میرفت. و هیچ يك تخمین درست و صحیحی برای جسم مجهول هوایی پیدا
نمیشد. اما چنان گمان نشود که پوشیده گی و ابترئی این تصورات
و خیالات فکرها و دماغهای مردمان را مانده کرده از فکر تجسس و کج و کاو
و چگونگی جسم مجهول هوایی فارغ شده باشند. فی نی! بلکه مناقشه ها
و مباحثه ها بشدت تمام دوام میوزید، و هر کس يك رأی و تصورها
میدوانید.

درین اثنا بکچند روز بسکوت و آرامی گذشت. زیرا جسم مجهول

(۲۰)

یکچند روز هیچ خود را نشان نداده بود، و در هیچیک طرف دنیا
حوادثی در اینباب در معرض گفتگو نیامد.

تا آنکه در دوم، و نهم ماه خریران برج سرطان يك واقعه بسیار عجیب
و غریب دیگر بوقوع آمد که باز سر از نو مسئله جسم مجهول هوایی را در
نظار مردم زمینی بیش از پیش تازه تر ساخت. به بینید که چه شد؟

در ظرف مدت هشت روز یعنی از دوم تا نهم ماه خریران مردم شهر
(هامبورغ) بر تالاق قلعه بسیار بلند کلیسای (سن میشل)؛ و مردمان
(ستراسبورغ) بر نوک کلیسای (مونستر)؛ و مردمان امریکا بر نوک
قلعه (هیگل جمهوریت) و تالاق (هیگل و اشنیفتون)؛ مردمان چین
بر کله قبه معبد بزرگ (بخصدا با کره)؛ مردمان هند بر بام بلند طبقه
شانزد هم معبد مشهور (براهما)؛ مردمان روم بر نوک صلیب قبه بلند
کلیسای (سن پیه ر)؛ مردم انگلستان بر بلندترین نقطه کلیسای
(سن پول) مردم مصر بر نوک (اهرام جیزه)؛ مردمان پاریس بر نقطه
منتهای (قلعه ایفل) يك يرق عجیبی را خلا نیده دیدند که رنگ بیرق
سیاه و يك آفتاب زردی بر آن رسم شده بود.

چون بالا بر آمدن برین نقطه ها از امور بسیار مشکله شمرده میشد
از انرو هر کس برین فکر اتفاق و اعتماد تام حاصل کردند که در مابین طرم
هوایی و این بیرق خلانی مناسبت و ارتباط تامی موجود است. یعنی

جسم طرم نواز روی هوا برق خود را بر نقاط مهمه روی دنیا بر افراشت !
حالا این حادثه را در همین جا گذاشته یکبار در کلب (ولدن) شهر فیلا
دلفیاد را امریکارفته به یانیم که چه قیل و قال است ؟

باب دوم

اعضای دارالفنون کلب (ولدن) بی آنکه اتفاق فکر حاصل بکنند آیا بر کدام
بحث بمجادله می افتند ؟

— من میگویم که پروانه همه حال در طرف دنباله باشد !

پناه نفر بیکر بان فریاد بر آورده گفتند :

— ما هم چنین میگوئیم !

بقابل این (فیل ایوانس) گفت :

— فی فی ! من میگویم که پروانه در طرف پیش رو باشد !

پناه نفر دیگر باز بیکر بان فریاد بر آورده گفتند :

— ما هم همچنین میگوئیم !

— به این روش اصلاً اتفاق فکر حاصل نخواهیم کرد !

— اصلاً ! ... اصلاً ! ...

— چون چنینست منازعه و مجادله چه لزوم دارد ؟

— این منازعه و مجادله نیست ، مباحثه و مناقشه است !

حالا خواهیم رسید که این مباحثه و مناقشه در کجا ، و برای چه

(۲۲)

و چرا پیش آمده بود؟ لهذا خبر میدهم که کاپ (ولدن) که در کوچه
 (والثوت) شهر مشهور (فیلا دلفیا) که درد اخل جواهر متفقه امریکا
 واقعست برای اینگونه مباحثه ها و مناقشه ها مخصوص و مقرر شده
 میباشد. و هرگاه از سبب چون و چراى مباحثه و مناقشه پرسیده شود
 که برای چه بود؟ اولاً اینرا بگوئیم که این مباحثه کنندگان کاپ (ولدن)
 از اشتغال کنندگان مسائل سیاسی نیستند بلکه این مردمان اعضای کاپ
 (ولدن) بالون پرانان امریکا نیست که برای راندن بالونها را بر روی
 بادهای تند، وزیر حکم آوردن کرده و با بحث و جدال میکنند. اینست که
 مباحثه و مناقشه مافوق محض برای همین مسئله معلقه فیه بعمل آمده بود!
 گفته بودیم که این کاپ و لدن در شهر مشهور (فیلا دلفیا) میباشد اما
 فیلا دلفیا گفته بجای بکنی تمام درنگ داریم. این شهر بچنان زودی و جابجی
 ترقی و فراخی گرفته که به بیان نمی آید. در حالیکه يك قصبه بسیار
 کوچکی بود در کم مدت از (نیورک) و (شیکاگو) و (سانفرانسیسکو)
 هم بفرسخهایش قدمی ننمود. اما شایان دقت و حیرت اینست که فیلا دلفیا
 نه در کنار بحر است. و نه به منابعهای تیل و پترول نزدیکست. و نه کانهای
 بسیار با اهمیتی را مالکست. باوجود آنهم از شهرهای (پترسبورک)
 و (مانچستر) و (برلین) و (ادیمبورغ) اور ویا بزرگتر است. این شهر
 يك و نیم میلیون نفوس دارد که بعد از (پاریس) و (لندن) و (نیورک)

بزرگترین شهرهای دنیا شمرده میشود .

فیلا دلفیا، بسبب عمارت‌های بازینت و جسیم، و بناهای بزرگ و عظیم خود چنان معلوم میشود که گویا از یک پاره بلور و مرمر ساخته شده است . بزرگترین مکتبهای امریکا مکتب (ژیرار) است که آنهم در (فیلا دلفیا) میباشد . بزرگترین پله‌های آهنین تمام دنیا پلیست که برنهر (شینکل) ساخته شده است که آنهم در فیلا دلفیا موجود است . بلندترین و بزرگترین عمارت‌های عالم عمارت بیست و یک طبقه جمعیت (فارماسون) است که آنهم در فیلا دلفیا میباشد . غیر از این ها ؛ بزرگترین کلیهائی که برای مذاکره مسایل سیاحت جو هوا مخصوص و مقرر شده است آنهم در فیلا دلفیاست . ها ! این را هم بگوئیم که اگر در ۱۲ ماه خریران این کلب سیاحت جو هوا را از نظر میگذرانیدیم و مباحثه که یک شمه آنرا پیش ازین یکقدری شنیده بودیم میشنیدیم برزحقی که برای دیدن و شنیدن آن در باب رفتن کلب میکشیدیم هیچ افسوس نمیخوردیم !

در دالان بزرگ این کلب بقدر صد نفر هو سکاران فن بالون پرانان امریکائی با کلام‌های فرنگی در از خود در زیر ریاست یک رئیس و یک کاتب نشسته مذاکره میکنند . فی با که مجادله و مناقشه میکنند ؛ رئیس کلب (او نکل پرودانت) نام یک شخصیت که در فیلا دلفیا بمهارت فضل و هنر و علی الخصوص به جسارت و دل‌آوری مشهور

(۲۴)

• میباشد ، و هم خیلی توانگر و صاحب ثروت يك آدمیست . يك قسم
 • هم ثروت و توانگری خود را از فایده برداشتن از قوت عظیمه شالاله
 مشهوره (نیباغارا) بدست آورده است . چونکه شالاله نیباغارا در هر
 ثانیه هفت هزار و پنجصد متر مربع آب میریزاند که ازین آبریزش قوت
 هفت میلیون اسب بخار حاصل میشود . و چون این قوت بر فابریکها یعنی
 کارخانه های اطراف شالاله که هزارها کارخانه های مختلف است تقسیم
 شود در سال پنجصد میلیون فرانک فایده و منفعت بعمل میآید . اینست
 که پرو دانت يك شرکتی تشکیل داده ازین قوت طبیعی بزور علم و صنعت
 استفاده توانگری و ثروت نموده است .

او نکل پرو دانت مجرد است . یعنی از غم اولاد و عیال آزاد و فارغ البالیست .
 به تنهایی زیست میکند . تنهایی (فریقولن) نام يك خدمتکار
 زنکی دارد . هرگاه به اخلاق (فریقولن) واقف شوید خیلی تعجب
 خواهید کرد که اینقدر يك آدم بیدل تر سندنك چسان به همراه اینگونه آدم
 جسور دلاور گذران میتواند ؟

پرو دانت بسبب افزونی ثروت و توانگری ، و مهارت علم و هنر و ری
 دوستان و آشنایان بسیاری را مالکست . و بسبب ریاستی که در کاپ دارد
 البته دشمنان نیز دارد . حتی از جمله کسانی که به پرو دانت را بنظر حسد
 و رقابت فوق العاده می بینند ، و کین و غرض عظیمی در باره رئیس در دل

میروراند ذکر کردن کاتب کلب لازم می آید.

این آدم (فیل ایوانس) نام دارد که او نیز خیلی صاحب ثروت و توانگری میباشد. زیرا فیل ایوانس در فیلا دلفیا مالک یک کارخانه بسیار بزرگ ساعت سازیست که در روز پنجصد دانه ساعت جیب در آن ساخته میشود. و در خوبی و نفاست از ساعت های جیبی (اسویچره) پاکم نمیاورد. فیل ایوانس نیز مانند پرودانت مجرد و هم خیلی صاحب ثروت و هم بسیار پر علم و فضیلت، و هم محترمند و با جسارت است. حالا نکه با وجود این همه مناسبت احوال و مشابعت حال با همدیگر در میان رئیس، و کاتب هیچگونه سازش و الفت افکار دیده نمیشه. ده که اینهم ازین است که فیل ایوانس کاتب خیلی آتشین مزاج. و پرودانت رئیس خیلی سرد و باوقار افتاده اند و به این سبب همیشه در هر مسئله بریکدیگر خود بشدت تعرض میکنند.

آیا سبب رئیس نشدن فیل ایوانس از چیست؟ زیرا برای ریاست کلب (ولدن) هر دوی آنها انتخاب و نامزد شده بودند. بقدریست بار رأی جمع کردند. در هر بار عدد رأیها با هم مساوی و برابر می آمد. یعنی اگر بجهاد کس بر ریاست پرودانت رأی میدادند. بجهاد نفر دیگر بر ریاست فیل ایوانس رأی میدادند. این مساوات اکثریت آرا کار را خیلی بمشکلات انداخته بود. و اگر یک چاره برای آن پیدا نشود تا به آخر عمرشان مسئله دوام ورزیده میرفت.

اما صد شکر که (جیم سیپ) نام صند و قد از کاپ یک چاره ساز کاری پیدا کرده. (جیم سیپ) مذکور بقرقه سبزه خواران امریکای جنوب است. یعنی از گروهی میباشد که هیچگاه گوشت حیوانات نمیخورد تنها بخوردن نباتات اکتفا میورزد. این چاره ساز کارئی (جیم سیپ) را (ویلیام قورب) نام یک اعضای دیگر نیز برصواب یافت. (ویلیام قورب) مالک یک فابریک بسیار بزرگ شکر ساز است که تکه یاره های کهنه و فرسوده خاک جاروهای شهر را جمع آورده. و آنرا با خاص کبریت معامله کرده بحالت (غلو قوز) میدرازد. و بعد از آن از وقت میسازد.

چاره سازشی که از طرف (جیم سیپ) سبزه خوار پیدا. و از طرف (ویلیام قورب) از لته شکر ساز پسند شده بود این بود که به اصول (اشارت به نقطه متوسطه) مراجعت بشود.

اصول (اشارت به نقطه متوسطه) اینست که در اول امر بر دو لوحه بسیار سفید و بزرگی یکیک خط بسیار مستقیم و راستی میکشند. طول خطهای مذکور را بکمال اعتنا و بازرایی پیمایش کرده بصورت بسیار مساوی و باهمدیگر برابر رسم میکنند. بعد از آن این دو لوحه را در یکطرف دالان مفاکرة گذاشته و هر یک از نامزدهای منتخب شده یکیک سوزنی بدست خودشان گرفته. و هر دوی شان باهم برابر بی آنکه بدیگر طرف نظر خود شان را بگردانند یکسر بسوی لوحه هایش میشوند. و باینکار چشم سو

ز نهای خود شان را در وسط خطهای مذکور میخانند پس هر کس که
سوزن خود را نزدیکتر بر مرکز نقطه متوسطه خطوط مستقیمه خانیده
قوانستند آن شخص رئیس انتخاب میشود.

پرو دانت ، و فیل ایوانس سوزنهای خود شان را در یک آن و یکزمان
خانیدند . اما عجب اینست که هر دو حریف آنقدر بنقطه متوسطه تقریب
کرده بودند که بعد از پیمایش فرق یافتن در میان آنها ممکن نشد .

حالا چه باید کرد ؟ یکی از اعضای کلب پیمایش خطها را بایک مقیاس
نواصولی تکلیف کرد که این مقیاس نواصول طولها را با ذره بین
و یکریسکوپ که یک مایمتره را بر یکصد و پنجاه قسم تقسیم مینماید پیمایش
کرده شود .

این رای نیز قبول شد ، مقیاس نواصول را حاضر کردند . بعد مسافه
سوزنهای هر دونا مزدا را از نقطه متوسطه پیودند . دیدند که سوزن پرو
دانت در یک حصه یکصد و پنجاهمین نیم مایمتره به نقطه متوسطه نزدیک
است ، و از فیل ایوانس در یک حصه یکصد و چهل و نه و سه ربع و نیم نیم
مایمتره میباشد .

اینست که این فرق بسیار جزوی که عبارت از یک تار پشمی در یک نمد
بزرگی میباشد (او نکل پرو دانت) را در رئیس ، و (فیل ایوانس) را کاتب کلب
بساخت ، و سبب غرض و حسد شدید فیل ایوانس به پرو دانت گردید .

(۲۸)

گفته بودیم که کلب (ولدن) مخصوص مذاکرات مسئله بالون رانی
وزیر حکم آور دن هوا و سوق کردن و اداره بالونهاست که بقرار دلخواه بر
روی هوا به حرکت و رفتار آید . در وقتی که این حکایه ماجریان می یافت در
باب این مسئله بوجه دلخواه قابل سیر و حرکت شدن بالونها تجربه های بسیاری
اجرا شده بود و میشد . ولی ولسفا که از نتیجه همه این تجربه ها چنین دانسته
میشد بود که اگر چه راندن بالون و بر روی هوا بر آور دن آن ممکن است
ولی بالون را بجائی که دل بخواند ، و بر روی پادهای شدید بر اند غیر ممکن است .
لذا بسیاری از ارباب فن در پی چاره جستن این مسئله بجهان کوشش
میورزیدند .

این یک معلوم است که حکیم (آرشیمید) در زمانهای بسیار پیشتر ازین
این قاعده حکمیه را بیان کرده بود که هر جسمی که ثقل اضافیه آن از
ثقل اضافیه آب بیشتر باشد در آب فرو میرود ، و هر جسمی که بالعکس
آن بود در آب فرو نمیرود . یعنی هر جسمی که حجم آن از همان مقدار حجم
آب افزونتر آید و سنگین تر شود آن جسم در آب غرق و اگر باشد
غرق نمیشود . اینست که رفته رفته این قاعده حکمیه را در هوا نیز تطبیق
مورابر کردند ، و در صد آن شدند که یک جسمی بیابند که از هوا خفیفتر
باشد تا بر روی هوا بر آید . تا آنکه غاز ایدروژن را یافتند که بار بار از هوا
سبکتر است و با آن بالون را بر آور کرده بر هوا بالا بر آمدند . اما بر آمدن آسان

(۲۹)

شد ولی مسئله سوق وراندن آنرا بوجه دلخواه همچنان مغلق و مشکل
مانده بود . این است که درین اوقات برای راندن بالونها را بمحل مطلوب
و قوت دادن آنها مسئله (آله محرکه) خیلی میدان گرفته بود . بجای ماشین
بخاری که (هانری چیقار) اختراع کرده و آنرا در بالون ایجاد کرده گشتی
خود وضع نموده بود ، و ماشین دستکشی که (دوپوی دو ملو) اختراع کرده
بود ماشینهای الکتریک قایم گردید .

(تیسانده) نام یک مختصر عی یک دیناموی الکتریک ساخت ، و آنرا
در بالون وضع نموده در ثانیه چهار متر سرعت به بالون خود داده توانست
بعد از تیسانده کپتان (کرب و تار) بقوت دوازده اسب یک دیناموی دیگری
ترتیب داد که بواسطه این دینام و بالون خود را در ثانیه شش و نیم متر و
سرعت بخشید .

این مسئله حرکت دادن بالونها را با قوه دیناموی الکتریک همه مهندسان
و ماکینست های دنیا را بجوش و خروش آورد ، و بجهتجویی چاره ها
و اختراعاتی کونا کون افتادند ، و خواستند که بعضی از آنها در یک محفظه
ساعت قوه یک اسب را بگنجانند . اگر چه کار را به ایندرجه هایش برده
نخواستند ولی رفته رفته از دینام و های تیسان ، و روتار قوتنا کتر و خفیفتر
ماشینها ساخته توانستند و این موفقیت و کامیابیها هوس کاران بالون را رفته
رفته بر سیاحت روی هوا قانع کرده میرفت .

(۳۰)

حالا نکه بسیاری از دور اندیشان هنوز این فکر را هیچ احتمال نمیدادند و میدانستند که اینچنین ماشین و دیناموئیکه قوت مقابله باد های شدید را داشته باشد در بالون تطبیق کردن آن خیلی دشوار بلکه بعید الاحتمال است . چونکه آیا ماشین و دیناموی که بر باد های تند غلبه کند چقدر سنگین خواهد شد ، و در بالون چقدر ثقل پیدا خواهد کرد ؟

این است مسئله که دایما معلق و مبهم مانده است . با وجود آنهم هوسکاران بالون بچنان شوق و هوسی نبودند که از ینگونه بهیهات و مغلقات حرص و هوس خودشان را فرو خورده بتوانند . و از آنرو در صدد آن افتادند که جسامت و بزرگی بالونها را تا که میتوانند بیفزایند و حجم و ثقلت ماشینها را تا که بتوانند کوچک سازند ، و قوت دیناموی الکتریک را تا که میتوانند قوی گردانند .

در باب جستجوی ماشینهاییکه قوت شان زیاده ، و حجم و ثقلت شان کم باشد امر یکایان از دیگر ملتها زیاده تر سعی و کوشش میورزند . بنا برین یکی از کیمیاگران مشهور امریکایک ماشین نوی اختراع کرده بود که بایک پیل الکتریک متحرک بود که هرگاه این ماشین در یک بالون وسط حجمی موضوع شود معلوم میگردد که در ثانیه هشتده تا به بیست متره مسافه را می پیماید .

ازین بهتر چه ؟ اینست که برات اختراع این ماشین را از پیش کیمیاگر

(۳۱)

مذکور خریداری کردند !

اندیشه خواهید کرد که خریدار آن که بوده باشد ؟ خبر بد هیم که رئیس کلب (ولدن) جناب (اونکل پرودانت) بود . اعضای کلب بعد از بدست آوردن این نعمت عظمی صبر و درنگ را مناسب ندیده هماندم بکار آغاز نهادند . و در زیر نظارت و نگرانی (هرری تندر) نام بالون ساز مشهور جماهیر متفقه بسا ختن يك بالون بسیار متین و مکملی شروع نموده شد .

امریکائیسان برای اینگونه کارها تیکه منافع عمومی را خدمت کنند کیسه های خود شانرا خیلی زود باز میکنند . لهذا پیش از آنکه شرکت تشکیل بیاید از هر طرف پسه های ختن گرفت ، و چون آغاز بکار شد سه صد هزار فرانک کرد آمده بود .

(هرری تندر) بالون ساز درین فن خیلی مهارت کامله را مالک بود این آدم هزارها بار تجربه بالون را اجرا کرده بود . اما بسبب سه تجربه خود شهرت یافته بود . در تجربه اول خود بقدر دوازده هزار متره از روی زمین بر هوا بالا برآمد ، و بکمال موفقیت باز بالون خود را فرو آورد . در تجربه دوم از نیورک تا سانفرانسیسکو که منتهای غربی امریکا است از روی هوا سیاحت نمود . در تجربه سوم از هزار و پنجاه متره بلندی بالونش بر زمین افتاد ، ولی بمهارتیکه داشت خود را از تهلکه

(۳۲)

رهایی داده تنهایک پایش لنگ گردید .
حالا معلوم گردید که کاپ (ولدن) بسبب ماشینی که خریداری کرده
بود مسئله بالونی را که باماشین متحرک شود خیلی پیش برده بود . در کار
خانه مشهور (تورنر) که در فیلا دلفیا واقعست یک بالون بسیار بزرگی
که تا بحال مانند آن ساخته نشده است بر روی کار انداختند . درجه
مقاومت و توانائی این بالون را به این صورت تجربی میکردند که در درون
آن هوای بسیاری به تضییق و فشار داخل کرده میدیدند که تا بچه درجه
توانائی و قوت را مالکیت .

اگر چه بالونی که (نادار) نام بالون پران در سنه ۱۸۷۰ ساخته بود
شش هزار متر مکعب ، و بالون (شردن دیز) بیست هزار متر مکعب ، و بالون
(چیقار) که در نمایشگاه سنه ۱۸۷۸ کشیده بود سی هزار متر مکعب
مجموعها را مالک بودند اما این بالون کاپ (ولدن) تمام چهار هزار متر مکعب
حجم دارد که اگر رئیس پرو دانت و رفقای او بقدر آماس بالون خود بر
خود ببالند ، و بدرجه پرواز بالون دماغهای شان پرواز غرور گیرد جادارد
این بالون مخصوص این نیست که محض طبقات بلند هواثیه را سیاحت
کند . فی بلکه نام آنرا (غرور) نهاده اند یعنی دایما به پیش برود . پس
هرگاه طالع پرو دانت و کاتبش یاری کنند ، و بالون شان بقوت ماشینی جدید
باباد مقاومت و توانائی بتواند البته که اسم آن بامسمای آن مطابق خواهد آمد

(۳۳)

اعضای کلب (ولدن) هر روز در زیر ریاست پرودانت و فیل ایوانس
در دالان بزرگ کلب جمع آمده در باب بالون (غوهده) خودشان و تکمیل
کردن نواقصات آن مذاکره ها و مباحثه میگرداند. زیرا اگر چه همه کس
برین فکر بودند که بعد از یک هفته (غوهده) بواسطه ماشین تازه خود در
روی هوا بقطع مسافه آغاز خواهند نهاد. اما هنوز کار غوهده به ایندرجه
ها نرسیده بود. چونکه هنوز بسیار مشکلاتی در پیش مانده بود که حل
آن لازم بود!

از جمله مذاکره و مباحثه وضع کردن پروانه بود که بعضی میگفتند
به پیش باشد و بعضی میگفتند در دنبال. چنانچه يك شمه ازین مباحثه
را در اول این باب شنیده بودیم.

در باب جای وضع کردن پروانه مذاکره بدرجه شدت و درشتی پیدا کرد
که کار از مباحثه گذشته بمجادله منجر گردید. در میان اعضایی که طرف
دار ربط دادن پروانه را به دنبال، و اعضایی که طرفدار ربط پروانه را
به پیش رو بودند وعدشان هم مساوی بود چنان الفساظ غلیظه سب
و شتم در گرفت که کار بمشت و سیلی کشید، از انهم گذشته بضرب چوبهای
دست رسید، و هیچ باقی نمانده بود که دوئلوی دو فرقه اعضای کلب را
نتیجه بخشد که درین اثنا در مجلس يك تبدیلی بوقوع آمد.

این تبدل این بود که خد متکار کلب بی آنکه بشما نه وقیل و قال اعضای

(۳۴)

مجلس حواله سمع اعتبار کند یکسر بسوی چو کئی رئیس پیش آمده
یک (کارت ویزیت) یعنی ورقه طلب ملاقات یک شخصی را بر رئیس بداد .
رئیس بکمال شدت اشپلاق قوتزائی را که داشت بنواخت حاضران
مجلس ساکت شدند . چونکه نواختن این اشپلاق امر رئیس مجلسست
که رای سکوت حاضرین نواخته میشود .
رئیس گفت :

— چیزی گفتنی دارم .

همه اعضا بیک زبان — چه گفتنی دارید ؟ بفرمائید !

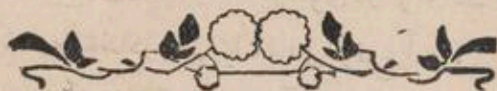
— یک آدم اجنبی . میخواهد که به دالان مذاکره درآید . باز همه بیک زبان

— فی ! نمیشود ! جائز نیست !

— این شخص اجنبی در کارت ویزیت خود نوشته که در خصوص واهی
بودن افکار بیکه بالون بوجه دلتواه بر روی باد رانده شود دلایله و اثباتها
بدست دارد .

ازین سخن باز در میان اعضای کلب قیل و قال پیدا شده همه کی باز
بیکبارگی گفتند :

— کیست این مرد گستاخ ؟ بیاید که به بینیم !



(۳۵)

❦ باب سوم ❦

❦ يك مرد بيكانه دركپ (ولدن) خود را چسان تقديم ميكنند ؟ ❦

همه اعضاي كلب چشمه‌هاي خود را بدروازه‌ء دالان دوخته منتظر داخل شدن مرد بيكانه كه واهي بودن فكر موفقيت و كاميابي تشبثات بالون را تي شان را بر اثبات كردن گستاخي و جرأت ميور زده باندند ، و يك سكوت و آرامشي در دالان پيدا شد . اما تعجب خواهد شد كه اعضاي كلب برين يك چگونه راضي شدند كه اينچنين يك بيكانه گستاخي دركپ داخل شود ؟ اين راضي شدن اعضاي كلب از اينست كه از خدا يك آدمي ميخواستند كه جوش و خروش قهر و غضب خود شان را بران خالي كنند ! دروازه‌ء دالان باز شد . يك مردميانه بالاي تواناي سفيد پوست زرد موي ريش تنكي در دالان درآمد ، و بي پروا در پيش ميز خطابت آمده ، و دستهاي خود را بر ميز گذاشته به اواز تيزي گفت :

— اي امريكائيان ! نام من (روبرو) است . عمرم سي ساله ، وجودم بسيار توانا ، معده ام آنقدر خوب و درستست كه هرچيز را بكمال خوبي حل و هضم ميكند . قوتم بسيار زياده ، چشمانم بسيار تيز بينست . اينست كه اين احوال غير معنوي شخص منست !
حاضرين ميشنوند ، و هيچ نميگويند ! چونكه اينگونه آغاز نطق تابحال

(۳۶)

هیچ نشینده اند . آیا این آدم دیوانه است ؟ یا یک حقه باز است ؟ یا چیست ؟
هر چه که باشد خواهد بود ! اینقدر هست که در کلام و تقریرش یک تأثیر
عجیبیست که این گروه پر شور و شر ، و اعضای شہانت آور را بسکوت
مجبور توانسته است ! یعنی بعد از آن طوفان عظیمی که ذکر آن را کردیم
در دالان مذاکره یک سکوت غریبی قائم شد .

براستی که شخص (روبرو) چنانچه خودش تعریف و بیان کرده بود
همچنان بود . قاتش میانه ، اعضای بدنش مربعی های منتظم تشکیل داده
بود . خطی که از شانہ هایش یکسری بسوی پاهایش فرو آمده با هم دیگر
خیلی موازی و برابر است . برین جسدیکه خطهای طرفین آن بایکدیگر
تماماً موازی میباشد یک کله مدوری که بایک کردن کلفت و قوی باشانہ
های پهن و منتظم مربوط شده است تصور کنید تا کله (روبرو) را دیده
بتوانید ! این کله را در اول نظر بکله یک گاوی تشبیه خواهید داد اما
چون خوب نظر کنید در سیمای آن چنان یک لمة ذکاوت و هوشیاری می
بینید که حیران میشوید . چشمهای درخشندہ به ابرو نزدیک کم مژگان
آن بالرو و مژگان در زیر تأثیر اعصاب او حرکت دائمی مجبور است .
موهایش زرد بجزوی مایل و یک کمی بهم پیچیده و خیلی درخشانست .
سینه اش فراخ ، و مانند دم بزرگ کوره آهنگری بالا و پائین میشود .
بازوها ، دستها ، ساقها قدمها مانند شاخهای یک درخت قوی و کلفت

تنه بنظر میخورد .

در پشتهای لبهای نوله تاب خورده حریف از بروت هیچ اثری نیست .
اما از زیر چنه اش يك بریش تنك بردار کوتاه دوشاخ بی بزکری دیده می
شود . چنه ، اما چه چنه ! چنه که در قوت از چنه تمساح یعنی وا کو هیچ
یا کم نمی آرد !

این آدم آیا محصول کدام مملکت است ؟ اینست که معلوم کردن این مسئله
یکقدری مشکل است . با وجود اینهم خبر میدهم که زبان انگریزی را
خیلی خوب میگوید ، و شیوه لسانی که امریکا می آید از انگلیزان فرق میدهد
در کلامش پیدا نیست .

حالا چون يك فکری در باب اوصاف - رایای این مرد بیگانه پیدا کردیم
بشنویم که چه میگوید ؟ روبرو ، بر سخن خود دوام نموده گفت :

— حالا جهت معنوی شخص خودم را بشما بدانانم : من میندسم
صلابت و متانت اخلاقم از صلابت و متانت وجودم هیچ پس نمیانند .
از هیچ چیزی ، و هیچکسی نمیترسم . در فکرم چنان يك قوت قراری
وجود است که در پیش هیچ کارعا جز نمائنده ام . بر يك کار یک نیت
و عزم کردم هرگاه تمام امریکا بر پا خیزد ، همه دنیا مخالفت کند بر منع
آن موفق نمیايد . يك فکری که حاصل کردم اعتراض را بران طاقت نمی
آرم . مقصدم ازین تفصیلات اینست که میخواهم خود را بشما خوب

(۳۸)

بشناسانم. بلکه خواهید گفت که از خود بسیار بیانهاییان کردم، هر چه که دل تان میخواهد بگوئید هیچ پروا ندارم. اما رجا میکنم که از حالا ملاحظه کنید. و سخنی را که میخواهم آغاز کنم آرا قطع نکنید. زیرا در اینجا برای گفتن بعضی سخنانی آمده‌ام که شما را خوش نیاید، و بر شما گران افتد.

از یسنخن (روبور) در میان صف اول اعضای کاپ (ولدن) یک غر غر خفه شده پیدا شد. این غر غر دلیل این بود که در دریای دماغهای اعضای کاپ یک جوش طوفانی پیدا شود.

رئیس پرودانت خود را بزور ضبط کرده توانسته گفت:

— بگوئید! بگوئید! بشنویم که چه میگوئید؟

روبور — میدانم، که اینچنین دماغهایی موجود است که هنوز برین یک قاع و قایل هستند که بالونها بهر طرفی که دل بخواد سوق و رانده شود و تجر به هائیکه از یک عصر به اینطرف در یناب اجرا شده و هیچ نتیجه نه بخشیده هیچ نمی اندیشند، و میخواهند که بالونهای پوسیده خام خود شانرا بقوت ماشین بخار یا دیناموی الکتریکی بطرفیکه آرزو دارند ببرند. اینهم از فکرهای خامی که بیکچند تجر به ناقصی که در بعضی دالانهای بالون سازی یا بر هواهای جزوی اجرا شده است پیش آمده است. اینست که شما یان صدها نفرهایی هستید که بر همین گمان و اعتقاد میباشید،

(۳۹)

و برای اینکه این مالیخولیای شما مبدل حقیقت شود بصد هاهزار زر
سرخ خودتان را بر ایکان بهو امی اندازید !

تعجب اینست که حاضرین مزاج آتشین به این سخنان پهلودار طعنه
گزین رو بور با تمکین هیچ چیزی نگفتند ! آیا کر شدند ؟ یا آنکه بهوس
آن افتاده اند که به بینند که آیا این اجنبی جسور توانا گستاخی خود را
تا بکجا هایش میبرد ؟

بهر صورت ، رو بور بر تقریر خود دوام ورزیده میگفت :

— یکقدری بیندیشید ! یک بالونی که از زمین بقدر یک کیلو گرام
ثقلت برداشته بهوشود بیک متر مکعب (غاز) محتاج میشود . این غاز
نسبت بعدد کیلو گرام افزونی میگیرد . محفظه که این غاز در آن بگنجد
نسبت به مترهای مکعب غاز بزرگی و آما سیده گی پیدا میکند . پس
انصاف کنید که بیک بادبان کشتی کو چکی چون باد نیم تند بر خورد
لا اقل قوت چار صد اسب را حاصل میکند . حالا چگونه تصور میشود
که بمقابل اینچنین یک بادی آنچنان یک بالونی که استنادگاه آن خود باد باشد
بواسطه یک ماشینک کوچکی که در درون بالون وضع شده است چگونه
مقاومت خواهد توانست ؟ آیا نمی اندیشید که در هواهای طوفانی باد بر
یک محلی که یک متر مربع وسعت داشته باشد چار صد کیلو گرام ثقلت میدهد ؟
پس فرض کنیم که سطح بالون شما صد متر مربع باشد . آیا بران چهل هزار

(٤٠)

کیلو ثقل نمیرسد ؟ آیا خلاق کائنات هیچ یک مخلوقی که به بالون شباهت داشته باشد خلق کرده است ؟ آیا شما ادعا کرده میتوانید که مرغان پرنده بسببیکه از هوا سبکتر اند بر روی هوا بالا برآمده پرواز میتوانند ؟ اگر اینچنین ادعا بکنید اینست ترازو ، اینست مرغ ، اینست هوا !

اما با وجود اینهم من نمیکویم که مسئله چون چنینست انسان از مالک شدن بر کره هوا فارغ شوند ، و از فکر دزدان حکم آور دن کره هوا دست بشویند ! فی فی ! انسانها چنانچه زمینها و بخرها را بواسطه اختراعات خود دزدان چنگ تصرف خود آورده اند کره نسیمی را نیز لابد حاکم باید شوند ، اما نه به اینصورتی که شما تصور کرده اید که از هوا حقیقتاً شویم تابر هوا برائیم ! فی فی ! با ماشینهای سنگین ترازو بر هوا حاکم شدن میسر میشود ! اینسخن (روبرور) همه اعضای کلب را بجوش و خروش آورده و همه کس بر روبرور باز شد ، نعره ها و فریادها از دهنها جویان گرفت چونکه اینکلام (روبرور) علناً با اعضای کلب (ولدن) اعلان حربست زیرا معلوم گردید که (روبرور) از طرفداران مسئله (از هوا سبکتر) میباشد حال آنکه کلب (ولدن) بر فکر مسئله (از هوا سبکتر) بنایافته است .

ارباب فن بالون ، وهوسکاران ترقئی این صنعت حکم فرمای هوا همین دو فرقه میباشد که مجادله و مناقشه شان دائمی الجریا است . روبرور به این جوش و خروش مردمان اهمیت نداده منتظر ساکت

شدن شان بماند . رئیس (پرو دانت) مرد ما را بسکوت اشارت کرد .
 بمجردیکه او ناسکوت حاصل گردید روبرو بسخن آغاز کرده گفت :
 — بلی بلی ! حاکم شدن بر کره هوا بمشینهای طیار از هوا سنگینتر
 موقوفست . هوای نسیمی نقطه استناد بسیار متینست . زیرا اگر هوا
 در یک ثانیه چهل و پنج متره سرعت داده شود ، یک آدمی که در زیر پاهای
 خود مالک عشر یک متر مربع یک سطح باشد بر روی آن هوا ایستاده
 شده میتواند . و اگر سرعت را در ثانیه نود متره برساند انسان پای تخت
 بر روی هوا رفتار کرده میتواند . بنابرین میگویم که اگر بواسطه حرکت
 دوریه یک پروانه که هوارابه این سرعت واپس براند بر روی هوا حرکت
 بکنیم نتیجه کامیابی را بچنگ آورده میتوانیم . و اگر اینچنین ماشینهای
 طیاری که هوارابه این سرعت بلکه ازینهم بیشتر بقوت پروانه های خود
 رد و دفع بتواند بدست نیاید ، و بر همین فکر سقیم از هوا سبکتر بمانید
 هیچگاه مظفریت و کامیابی را نخواهید یافت . و اگر بگوئید که مرغان پرنده
 هوارا در شکم خود شان گرم کرده و به اینصورت از هوا خفیفتر شده
 طیران میکنند این غلط محض است . چرا که اگر چنین باشد حساب کنید
 که یک مرغ غلیو از بزرگ برای پریدن بچهل متر مکعب هوای گرم
 محتاجست . آیا اینچنین غلیو از شکم بزرگ درجاست ؟ محقق بدانید که
 شما با این بالونهای آما سیده بیکاره خود بهیچ صورت موفق نخواهید شد !

(۴۲)

رئیس پرو دانت که تا بحال خود را بزور ضبط میکرد گفت :
 — افندی ، شما سخن (فراتقلن) مشهور را فراموش کرده اید که او
 چون نخستین بار بالون را دید گفت : « هنوز طفلیست ، اما بزرگ میشود »
 اینست که حالا بالون بزرگ شده است .
 — عفو بفرمائید رئیس افندی ! بالون بزرگ نشده اما آما سیده .
 مگر نشنیده اید که گفته اند (فریبی چیزی دگر آماس چیزی دیگر است)
 افندیان ! بخوبی بدانید که بالونهای شما بزرگ نشده آماس کرده است
 بزرگی ، مظفریت . غلبه برای ماشینهای طیار است نه برای بالونهای آما
 سیده شما !

اینست که این سخن (روبور) در حق کاپ (ولدن) یک تحقیر بزرگی
 شمرده میشود بر تصور و فکر شان که از سالها پیش و رانیدند سر راست یک
 هجوم تعرضی بود . لهذا از هر طرف که نه گوه مقابله ها و مدافعه ها بر سر
 روبور ریختن گرفت ، و از هر طرف صدا های :
 — بیرون برارید این کستاخ نامناسب را !
 — نشنوید سخنان این حریف کشیف را !
 — بلی بلی ! بپندازیدش ، تا اثبات شود که از هوا سنگینتر نیست !
 بلند کردید . و مانند اینگونه سخنان بسی ایشیلاقهای تحقیرانه نیز از
 هر سو بدید . حالا آنکه هنوز کار بقول منحصر بود ، و بفعل منجر نشده

(۴۳)

بود. روبرو غمور صبور بهیچیکی از این سخنان التفات نکرده باز باینصورت
فریاد برآورد:

— افندیان بالون پران بدانید که ترقی در شماها نیست، ترقی و کامیابی
در طرفداران ماشینهای طیار است. مرغان میپرنند اما دقت بکنید که
آنها بالون نیستند، بلکه ماشینهای طیار هستند.

یکی از اعضا — فی فی، مرغان برخلاف قواعد میخانیکه میپرنند!
روبو — غلط کرده اید، از وقتیکه صورت پرواز مرغان در زیر نظر
دقت و تحقیق گرفته شده تحقیق پیوسته که دست قدرت آنها را بقواعد
فن میخانیک مطابقت بر هوا بلند کرده است، و از آن روز کار شناسان حقیقت
بخوبی دانسته اند که برای برآمدن بر کره هوا بجز تقلید آنها را که چاره
نیست. مرغ (آلباتروس) یکنوعی از عقابهای بزرگ که در یک دقیقه ده
بار بال میزند. و مرغ (قاشیچی) یکنوعی از مرغان بحری که در یک دقیقه
هفتاد بار بال میزند، و
اعضا — فی، هفتاد و یکبار!

روبو — زنبور که در یک ثانیه نود و دو بار بال

اعضا — فی فی، نود و سه بار میزند!

روبو — و مگس که در ثانیه سه صد و سی بار بال میجانباند، و ...

اعضا — فی فی فی، سه صد و سه و نیم!

(۴۴)

روبور — پشه که در ثانیه میلیونها بار

اعضا -- نی نی نی ، میلیارها بار !

روبور — شما هر چه که میگوئید بگوئید ! محقق بدانید که همه این پرندگان را دست خلقت یک یک ماشین طیاری خلق کرده و آلات ماکینه های شانرا نسبت بسرعت پرواز شان مناسب و مطابق ساخته ، و از طرف انسانها برای تقلید آنها تا بحال بقدر شصت آله های مختلف برای تجربه ساخته شده است که

یکی از اعضا — بلی ! اما چنان آله هایی که یکی به پرواز موفق و کامیاب نیامده است !

روبور — هزار افسوس که شما تا بوقتیکه بالون خود تاثر به آماسانیدن مشغول شوید یکی ازین آله ها بر دورا دور کره زمین از روی هوا سیر و زور نماید !

فیل ایوانس — ماکینست افندی ! در مدح و ثنای ماشینهای طیار بسیار بلند پروازی کردید ، آیا خود شما اینچنین ماشین ساخته ، و دور عالم کرده توانسته اید ؟

روبور بحواب این سخن بالاتر دد ، و بی پروا گفت :

— بلی ، هیچ شبهه نکنید !!!

— واه ، واه ! معلوم میشود که شما در جو هوا گردش کرده اید ، بر

هوا حکم رانده اید، مظفر شده اید؟

اعضا — قح، قح، قح!!! چون چندینست زنده باد مظفر رو بور!
رو بور — بسیار خوب! منهم این نام مظفر رو بور را قبول کردم
چرا که به این نام حق دارم.

جیم سیپ — اگر اذن باشد، ازین ذی حق بودن شما یکقدری شبهه
بکنیم، و بر باور نکردن آن خود را ذی حق بدانیم!
رو بور ازین سخن جیم سیپ که علناً اورا بدر و غگوئی متهم نمود بغضب
آمده گفت:

— افندی! در وقتی که ازینک مسئله جدی و حقیقی بحث و بیان رانده
شود سخن را بر استهزا و تکیه بیهاد دور دادن خوشم نیاید. لهذا میبرسم
که این شخص کستاخ که مرا بدر و غگوئی تحقیر کرده چه نام دارد؟
جیم سیپ — نام من جیم سیپ است. از گروه سبزه خواران میباشم.
رو بور — جیم سیپ افندی! روده های سبزه خواران از روده های
دیگر مردمان درازتر است. بخیمای می آید که زبان شما نیز درین باب شاگردی
روده های شما را کرده باشد!

ازین سخن رو بور که تحقیر عظیمی در حق یکی از اعضای مهم کاپ (ولدن)
بود طوفان پر شور و شرکاب که تا بحال مستعد و آماده جوش و خروش
بود دفعه تموج و غلیان نموده از هر کله صدا های غلیظ و شدید سیمها و شتمها

(۴۶)

بالا برآمد . یکی میگفت :

— بیرون بیندازید این رذیل بی ادب را !

دیگر — مانند ماشین طیارش به هوا کنید !

دیگر — بزنیدش تا آماس کند !

دیگر — بر روده هایش را از درازیش افزونتر سازید !

و مانند اینگونه سخنان هزاران ! و الحاصل قهر و شدت بالونیان کاپ
ولدن بدرجه بالا رسیده بود که از جاهای خود برخوایسته اطراف میزیکه
روبور در پیش آن ایستاده بود از هر طرف فرا گرفتند ، و دستها ، و
چوبها ، و بوطها بر سر روبرو ریختن گرفت .

روبور ، دست بحیب کرده و دو طپانجه شش میله بر آورده و هجوم
کنندگان خود پنج بار آتش داد ، و یک دود کشینی دالان کاپ را احاطه
کرده و روبرو در میان آن دود های غلیظ از میان صد هادستی که مانند امواج
بحر بر و هجوم کرده بود غایب گردید . طپانجه چون هوایی انداخته شده
بود هیچ يك واقعه بوقوع نیاورد .

— باب چارم —

— خدمتکار فریقوان در کجا از ترس بسیار بدنش بلرزه می آید ؟ —

اعضای کاپ ولدن را همیشه عادت اینست که چون هر روز بعد از غذا کرم

به کوچه میبرایند این يك را عادت کرده اند که آنقدر شماته . و قيل و قالها
میبرارند که مردم اطراف و جوانب خود را خیلی آزار میبرسانند . و از
همسایه گشتی خود بیزار میکنند . و ازینست که مردمان محله چندبار از
دست این مردمانی که در کوچه نیز بمذاکرات فتنی خود عالم ایدراحت میکنند
بحکومت شکایت کرده اند . اما تا به ایندم مانند امر و ز قیل و قال پر اشکال
اعضای غریب الاشکال عجیب الآمال مختلف اقوال کلب بالون اعمال دیده
و شنیده نشده بود . آنقدر جوش و خروش و هاپهوی شان در کوچه
بلند شد که پولیس مداخله کردن مجبور گردید .

اما اعضای کلب به این قیل و قال پر شور و شر خودشان تا یکدرجه حق
هم دارند . زیرا بیچارگان در حالتیکه بهزاران شوق و هوس در فکر کار و
بار بالون پرانی خود بمذاکره ربط دادن پروانه آن مشغول بودند . يك
مرد اجنبی گستاخی آمده بی آنکه برگستاخی مسئله (از هوا سنگینتر) قیام
نمود ، بالون (غوه) . و یکی از اعضای معتبر شان را بز تحقیر کردن جرأت
ورزید ! و در حالتیکه میخواستند از حق انتقام خود را بگیرند ، حریف
از میان غائب گردید .

پس اگر اعضایان کلب هر قدر جوش و خروش می کنند بحیاست و
ازینست که به این تحقیر تحمل نکرده فرقه فرقه شده اند ، و چون بکوچه
برآمده اند به راهی که پیش روی شان برابر آمده رفته اند . و به نعره

های بلند با همدیگر گفتگو کرد. بهر هر طرف روانه شده اند. و بخانه
های مردمان، و میخانه ها، و قهوه خانه ها در آمده و بوز را پالیدن
گرفته اند ولی هیبت! در تمام شهر فیلادلفیا هیچ اثری و خبری در هیچ
گوشه و کناری از روبرو نیافتند! از بسبب قهر و غضب اعضا دو بالا
کردید، و قسم کردند که همه امریکارا جسته و کند و روبرو بدست
آرند، و برین قصد و عهد از همدیگر جدا شده هر کس بسوی جاهای
خود برقتند.

تنهاد و نفر از میان شان بود که به نیت عودت کردن بسوی خانه های
خود شان نبودند که این دو شخص رئیس (پرو دانت)، و کاتبش
(فیل ایوانس) بودند که بسبب رقابتی که بشدت در میان شان دوام داشت
این شبانه و قیل و قال را وسیله خوبی پیدا داشته تا که میتوانستند باهم
و مناقشه خود شان را بصداهای بلند قوت میدادند، و بر همدیگر اعتراضها
و ایرادها میکردند، و هم راه میرفتند.

فریق اولان زنگی که خدمتکار رئیس پرو دانت بود از پی افندی خود
روان بود. گفتگو هائیکه در مابین رئیس و کاتب جریان می یافت از مباحثه
در گذشته بمجادله نزدیک شده بود. فیل ایوانس میگفت:
— فی افندی، فی! اگر شرف ریاست کاپ بن غاید بدو اینچنین ردالت
هیچگاه بوقوع نمی آمد.

— خوب، اگر شمار رئیس میبودید چه میکردید؟
 — بیش از آنکه دهن خود را باز میکرد سخن آن حریف محقر را
 میبردیم.

— اینجا سخنست که شما میگوئید؟ برای سخن بردن او دهن باز
 کردن و سخن گفتن او لازم بود. حالا آنکه شما میگوئید که بیش از دهن
 باز کردنش سخن او را میبردید! من هیچ معنی این سخن شمار اندانستم!
 اینست يك نمونه سوال و جواب این دور قیب، دیگر کلمات آنها را
 از همین نمونه قیاس نمائیم. این دور قیب به اینصورت بمباحثه برآمد دیگر
 هجوم ورزیده در کوجه هائیکه پیشروی شان می آمد میدرآمدند. رفته
 رفته بچنان محله های دوری افتادند که از جای خود بسیار دور شدند.
 فریقون ترسناک بی جگر نیز از دنبال شان روان بود و چون میدید که
 افتدنی او در جاهای دور دست تک و تنها میروید راحت میشد و به اندیشه
 می افتاد.

معلومست که فریقون از جاهای تک و تنها چندان خوش نمیشود
 علی الخصوص در چنین نیمه های شب! حالا آنکه تاریکی نیز زیاده است.
 ضیق قمر بسببی که حال بدرایت آن گذشته است کم روشنی میدهد.
 از این سبب فریقون بچاره هم برآمیرود، و هم خیلی اندیشه ها
 و وسوسه های ترسناکی فکرش را زیر و زبر میکند، و هر دم به اطراف و

جوانب خود نظرمی اندازد . و بعضی خیالهای جنها و پریها در نظرش
تجسم میکند .

رفته رفته رئیس پرودانت ، و کاتب فیل ایوانس آنقدر در مباحثه
و مناقشه فرو رفته بودند که نمیدانستند که بکجا میروند . مگر سر اسرار
شهر بیرون برآمده راه جنگل (فرومون یازق) را گرفته اند ، و متصل
بمجادله دوام ورزیده از سر پل نهر (شو یلقل) گذشتند . و در یک بیشه
که از یکطرف با چمنزار و از یکطرف باد درختان محاط بود داخل شدند .

در اینجا خوف و بیم فریقون خیلی زیاده شد . علی الخصوص از وقتی
که از پل گذشته اند بخیمالش چنان رسیده که در پی شان یک پنج شش نفر
عقب گیری میکنند که این مسئله خوف و بیم بچهاره را افزونتر میسازد و
بدنش بارز می نماید .

فریقون بچهاره به این ترس و بیم تا یکدرجه حق هم دارد . زیرا فریقون
زنگیست ، سر پست و بیحق او که بر بدن ضعیف او دیده میشود چنان
نشان میدهد که از مردمان (قارولین جنوبی) باشد هنوز بیست و یکساله
است . اخلاقش نیز خیلی بیمناسبت است . پر خور کاهل . و ترسندك
يك حریفیست . سه سالست که بخدمت پرودانت میباشد .

درین اثنا مجادله دور فیک بدرجه نهایت شدت نموده بود کار از
گفتگوی مناقشه آیز برآمده بمجادله بدورد گفتن رسیده بود ! اما اگر

ازین مجادله یکقدری فارغ شده به اطراف خود نظر میکردند البته برای
شان بهتر بود . زیرا در یکطرف بیشه يك جسم مهمی دیده میشد که غیر
متحرک و آرام ایستاده بود . و چنان گمان میشد که این جسم از اجتماع
صدها آسیابهای بادی تشکیل یافته است .

اگر چه فریقولن بچاره غیر از دیدن این جسم مهیب یکچند آدمی را
هم دیده بود که در پی تنه های درختان بسخو و کمین گرفته بودند . و از
بیم مانند برك بید می لرزید ولی از بیم افندی خود چیزی گفته نمیتوانست .
ولی رفته رفته صبر و توانش زایل شده مجبور گردید که افندی را خبر بدهد .
لهذا بصدا ی لرزان لرزان و خفه شده پر هیجان گفت :

— مستراونکل ، مستراونکل !

ولی مستراونکل یعنی پرودانت که فریقولن همیشه او را همچنین خطاب
میکند بمجادله و مناقشه فیل ایوانس آنقدر مشغول نبود که بجواب
فریقولن بچاره پرداخته بتواند !

فریقولن دوم بار باز میخواست که فریاد برآورد . ولی ولسفا که فرصت
فریاد برایش نماند . چونکه در آن اثنای میان درختان بیشه يك ایشیلاق
خفیفی نواخته شده در آن واحد شش نفر مرد قوی و تنومندی برایشان
هجوم نمود ، و بر هر شخص دو دو نفر حمله آورده بچنان سرعت و قوت
بچاره هاراکر قند که فرصت هیچ مدافعه و مقابله برای شان باقی نماند .

(۵۲)

در ظرف یکچند ثانیه چشمهای شان را بستند ، دهنهای شانرا نیز ،
دستپاویهای شانرا با هم ربط کردند ، و مانند جوالهای مال پر پشتهای
خود بر داشتند !

پرو دانت ، وفیل ایوانس در اتول امر چنان گمان کردند که درین نیمشب
به هجوم دزدان شبگردی که این گونه هجوم مهار ادا مرق خود مقرر نموده اند
گرفتار شده اند . اما دیدند که هجوم کنندگان جیبهای شکار شدگان
خود شانرا انمیا لند . و با وجودیکه در جیبهای هر دوز فیک بقدر یکچند
هزار دولا رزر و دینار نقد و بانگنوت نیز موجود است ولی کسی به آن
غرض نمیکرد .

بعد از مرور یکدقیقه بعد از آنکه از یک دوسه پته زینه بالا شدند و فرو
آوردن خود شانرا احس کردند گذاشته شدن خود در ابریک زمین تختائی
دانستند .

در پی این کار هائیکه بیک چابکدستی بسیار عجیبی اجرا کردید بعضی
صدا های گوناگون غریبی ، و یک لرزش و غرضی بگوش شان برخورد
که صدا های مذکور متصل از یکنوع (فر ر زر ، فر ر زر ، فر ر زر !)
مرکب بود ! در میان استقدر فر ر زر های بسیار پی هم ؛ دیگر چیزی
فهمیده نمیشد .

روز دیگر شورش و هیجانی که در فیلا دلفیا برپا شد خارج دایره توصیف

(۵۳)

و تعریفست ! هنوز وقت صبح بود که در تمام شهر حوادث دیشبه کلب ولدن که عبارت از دا خلشدن يك مرد اجنبی که (روبرور ، یا آنکه ، مظفر روبرور) نام و عنوان داشت در دالان مذاکره ، و بعد از آنکه کلب را تحقیر کرد دفعه از میان غائب شدن آن نشر و شایع گردید . اما چون خبر کم شدن رئیس کلب ، و کاتب او نیز در همان شب بمیدان آمد کار دگرگون شد !

در هر طرف شهر ، در داخل و خارج تحریرات و جستجو ها بعمل آمد هیچ گوشه و کناری نماند که جستجو نشد . اما هزار افسوس که هیچ نمره حاصل نشد . بهر طرف تلگرافها کشیده شد ، در اخبار ها اعلانها و اشتها ها ها نوشته شد باز هم هیچ فائده نکرده . هرگاه زمین شق میشد و رئیس و کاتب در آن میدر آمد باز هم اینقدر زود کم نمیشدند !

بعد از وقوع اینحال اخبار ها از عدم امینیت امریکا بجهت ازانده زیاده شدن پولیس را طلب کردند . حتی بعضی فرقه هایی که بر ضد حکومت بودند قیل و قالها را بیشتر کرده گفتند :

— چون در میان چنین شهر های پر انبوه مشهور این گونه سرقت های انسان بوقوع بیاید پس برای پولیس چه لزوم میباشد باید که پولیسها را رخصت بدهند .

ولی هیچیک از این سخنان هیچ فائده نرسانید . نه پولیسها رخصت

شدند ، و نه غایب هابیدا !
 رئیس و باشکاتبش از جائیکه رفته بودند هیچ خبری و اثری نشان ندادند .
 اگر امیه ها و وعده های بخششی زیادی از طرف کاپ به خبر آورند کان
 رئیس و باشکاتب وعده شد ، و این وعده ها برای این بود که ادنایک خبری
 یا اثری از آنها بدهند . افسوس که هیچ نمره نداد .

باب پنجم

آثار کین و غرض در مابین رئیس و کاتب در یکجا بر طرف میشود ؟

بیمار کان اسیر افتاد کان چون چشمها و دستها و دهن های شان محکم
 بسته شده بود بحال حرکت . و فریاد ، و دیدن برای شان نبود . اینچنین
 حال البته که انسان را خیلی دلتنگ و جگر خون میسازد ؛ علی الخصوص
 مانند پرو دانت و فیل ایوانس اشخاص آتشین مزاج را ؛ از همه بدتر این
 بلا که فاعل این خیانت خود را نیز نمیدانند که کیست ، و اینرا هم نمیدانند
 که آیا این جائیکه ایشانرا مانند جوالهای سر بسته مال و اشیا آورده گذاشته
 اند چه جایست ، و در کجاست ؟ حالا نکه اینرا هم نمیدانند که آیا هنوز بر
 سرشان چه چیز ها خواهد آمد ؟ و آیا این آواز (فر ر ر ر ، فر ر ر ر)
 چه چیز است ؟ پس چون اینهمه احوال ناگوار غیر معلومه را با آتشین
 مزاجی این دوتند خو ، در زیر نظر درازیم در چه حدت و غضب رئیس

(۵۵)

برودانت و سرکاتبش فیل ایوانس را تا یکدیگر چه تصور کرده خواهیم
توانست!

برودانت و فیل ایوانس اگر چه نمیدانند که چه خواهند شد ولی به این
یک محقق میدانند که فردا در کاب و لدن ریاست و اجرای وظیفه نمیتوانند!
هرگاه از فریقو لن پرسید که آیا او بچه فکر و تصور است؟ میگوئیم
که آن بچه را یک قلم قوه تفکر و تصور باقی نمانده، از وقتی که به چوم ناکهانی
گرفتار آمده تا به ایندم هیچ بهوش نیامده، گویا از زمره زندگان برآمده
در ذیل مردگان درآمده است!

بقدر یک ساعت بهمین صورت بمانند، هیچ کس در پیش شان نیامد.
حدث مزاجان بچاره ما بینا لیدند، و از پس دسمالی که دهن شان با آن
بسته است بعضی صدا های مد هس خفه شده بر میکشیدند، و خیلی
بر خود میپیچیدند که اینهم درجه غضب و شدت خاموشانه شانرا نمودار
میکرد. بعد از آنکه یکمدتی همچنین پختاب خور دند، و برای باز کردن
دستهای خود هیچ فایده ندیدند آرام و خاموش ماندند تا باشد که از قوه
سامعه خود یک فائده بردارند، یعنی چیزی که بچشم دیده نمیتوانند،
بلکه بگوش آنرا بشنوند. ولی والسفا که بجز صدای (فر ررر. فر ررر،
فر ررر) که بیک آهنگ و یک و تیره بگوش شان بر میخورد دیگر چیزی
شنیدن ممکن نبود!

(۵۶)

درین اثنا فیل ایوانس شدت وزور را در باره باز کردن خود فائده مند
ندیده آهسته گی و آرامی را در باب باز کردن خود پیشه گرفت بعد از آنکه
به احتیاط وسیعی و غیرت کوشش و وزید به سست کردن دستهای خود
موفق گردید . باز بر همان قرار یک قدری کوشش و وزید . گرمه ها باز شده
دستهایش آزاد ماند . هماندم چشمها و دهان خود را نیز باز کرد ، و جاقوی
امریکائی که در جیب داشت کشیده پایهای خود را نیز رها بی داد ، فیل
ایوانس به این موفقیت و کامیابی خود اگر چه بر حرکت و تکلم قادر شد ،
ولی چشمهایش باز بر دیدن چیزی موفق نشد . زیرا در جاییکه بودند
آنچنان يك ظلمت شدیدی حکمفرما بود که دیدن هیچ چیزی ممکن نمیشد .
تنها در یکطرف دیوار پنج شش قدم بالاتر از يك سوراخ کوچکی يك
ضیای بسیار جزوئی می آمد . اینرا هم بگوئیم که فیل ایوانس در باز کردن
وقیب خود نیز کوی تا هی نکرد . دستها و پایهای پرودانت چون آزاد شد
هماندم دسپالیک بر چشمها و دهانش بسته شده بود در کشید ! برزانوهای
خود نشسته بصدای خفه شده گفت :

— تشکر میکنم !

— فی ، تشکر نمیخواهد !

— فیل ایوانس ؟

— پرو دانت ؟

(۵۷)

— بلی درینوقت درینخانه رئیس کلب مو جود است ، نه سرکاتب !
 خاصه که در مابین ما و جود بود بر طرف گردید .

— بلی بلی ، سراسر حقدارید . درینجا خاصه صمبها نیست ، بلکه دونفر
 آدمیست که از یک شخص سومی که بر آنها جبر و زور استعمال کرده بگرفت
 انتقام مجبور و محتاج میباشند .

— آیا این شخص سوم که خواهد بود ؟

— روبور !

— آیا روبور ؟

بر همین نقطه هر دو رفیق متفق ماندند که دشمن شان روبور است و درینباب
 مباحثه و جدال را لازم ندیدند . فیل ایوانس فریقولان را نشان داده گفت :
 — این را نیز باز کنیم ، بیچاره را برهائیم !

— یکقدری صبر کنید ، چونکه اگر دهنش باز شد شمشیر و قیل و قالش
 عالم را بولوله می اندازد ، حالا آنکه درینوقت ما بسکونت محتاجیم زیرا کار
 های بسیار مهمی در پیش روداریم !

— چه کار ؟

— اگر ممکن باشد کریختن !

— بلی ، بلی ! اگر ممکن نباشد هم کریختن !

پرو دانت ، و فیل ایوانس محقق دانستند که این کار را روبور در حق

(۵۸)

شان اجرا کرده، زیرا اگر دیگر دزد عادت میبود البته که تقدّم و جودشان را از جیبهای شان میبر آورد، و لباسهای شان را گرفته بعد از آنکه بیک کار دی بر کلوئی شان میراند جسد های شان را در نهر (شلیقل) می انداخت و در چنین یک جایی حبس نمیکرد. اما این جا چه جایست، و در چگونه موضع محبوس میباشند؟ این است که از همه پیشتر این مسئله را حل باید کرد، و باید دانست که این حبس خانه شان چگونه جایست؟ پرو دانت گفت:

— فیل ایوانس! اگر ما از دالان مذاکره کرده برآمده بودیم بمباحثه و جدال نمی افتادیم و تابه اینجاها نمی آمدیم این بالا بر سرمان نمی آمد! درین یک هیچ شبهه نیست که رو بور بعد از فرار کردن از دالان کلب با چند نفر معاون خود ما را عقب گیری کرده. و چون ما را بطرف جنگلها و بی راهه ها پویان یافته فرصت را غنیمت دانسته بر ما هجوم کرده اند و در اینجا آورده حبس نموده اند.

— بلی حق دارید!

— حالا از این سخنان در گذشته این را بیندیشیم که از وقت گرفتار شدن مادر جنگل، و انداخته شدن مادرین محل زمانی که سرور نموده دو دقیقه شده ازین یک معلوم میشود که حریفان هنوز ما را از جنگل (فرومون) بیرون نکشیده اند.

— راست میگوئید! اگر از اینجا میرقیم البته حس میکنیم!

(۵۹)

— پس من چنان گمان میکنم که ما را در درون يك عرابه حبس کرده اند، و این عرابه را نیز چنان بیندارم که از عرابه های دراز حقه بازان باشد! — بلی، بلی! هم چنینست، زیرا اگر ما را در يك فلوکه که در نهر است میدراوردند از حرکت موج آب میدانستیم. هیچ شبهه نیست که در عرابه محبوس میباشیم!

— این را هم بگویم که هنوز در همان جنکلی هستیم، زیرا عرابه که ما را در آن حبس نموده اند هنوز حرکت نکرده است، چونکه اگر حرکت میکرد البته حرکت آنرا حس میکردیم. بنابراین از همه پیشتر چاره فرار را جستجو بکنیم، و پیش از آنکه عرابه بحرکت افتد و ما را بدور جاها ببرد خود را وارهائیم. بعد از رهایی یافتن به جزا دادن و انتقام گرفتن روبرو مشغول میشویم!

— بلی، هم جزای بسیار بزرگ به او باید داد تا بداند که در حق دو نفر امر یکایی کسی که قوه جبریه استعمال بکند چیست!!

— آه! روبرو را پیدا باید کرد! و او را بکیفر کردارش باید رسانید! — اما این روبرو کیست؟ از کجا پیدا شد؟ آیا تکلیز است، فرانسیت، المانست چیست؟

— يك مرد پست فطرت دخی هست والسلام. حالا از ذکر آن ملعون در گذشته بکار خود آغاز کنیم.

(٦٠)

اینرا گفته هر دو شان بر پا خواستند ، و دستهای خودشانرا بسوی پیش
 دراز کرده در تاریکی بیک سمت خانه که در آن محبوس اند قدم زدند گرفتند ،
 تا آنکه به پیش دیوار رسیدند . دیوار را مانند دیوار عرابه یا خانه نیافتند ،
 زیرا از جا که او در زهائیکه از تخته بندی بعمل آمده باشد اثری نیافتند ،
 و هم قماش دیوار بچوب هم مشابعت نداشت رفته رفته دروازه خانه را از
 علامت حلقه آن یافتند ، ولی در دروازه نیز چاک و درزی ندیدند ؛ هم
 دروازه خیلی مضبوط بند شده بود که احتمال باز کردن آن مفقوده بنمود ؛
 حالا کار ماند بر کاردهای شان که آیا آن در دیوار یک سوراخی کشاده
 میتوانست یابی ؟

در اینجا فیل ابوانس از صداهای متصل (فر ر ر ، فر ر ر) که می آمد
 متحیر شده پرسید که :

آیا این صدای لایتنقطع از چه خواهد بود ؟

— باد خواهد بود .

اما هوا و قتی که ما می آمدیم خیلی ساکن و آرام بود ؛

— پس اگر باد نباشد بر دگر چه چیز حکم شود ؟

هر دو رفیق ساکت ماندند . فیل کارد بسیار کوچک محکم و سرتیز
 خود را کشیده بر دیوار نزدیک دروازه بشدت بزد ، و خواست که یک
 سوراخی در اینجا کشاده و دست خود را از اینجا بر آورده بیچ دروازه را

(٦١)

از پشت دروازه تاب بدهد !

یکچند دقیقه متصل کوشش ورزید ، ولی این کوشش بجز اینکه کارد
اورا مانند آیه بگرداند دگر هیچ فائده و ثمره نه بخشید .

پرودانت پرسید که :

— این چیست ؟ آیا کارد کار نمی کند ؟

— نی .

— مگر در يك اوتاقی که دیوارهای آن از مس است محبوس شده ایم ؟

— نی . چونکه دیوارها را چون میزنم صدای مس را بر نمی آرد !

— چون چنینست بلکه از آهن ، یا از چوب بسیار سخت ساخته شده

باشد ؟

— نی . نی ! نه از مس ، و نه از آهن ، و نه از چوبست !

— خوب ! پس از چیست ؟

— این را من هم نمیدانم ! چیزی که من میدانم همین قدر است که دیوار از

يك چیزی ساخته شده که کارد بر آن کار نمیکند !

پرودانت را حدت و غضب فوق العاده گرفت ، صداهای بسیار قهر

آلودی بر آورد . دیوارها را بمشنگها کوبیدن گرفت ، و چنان اوضاع و

حرکاتی اجرا نمود که گویا روبرویش رویش آمده و او بر وجهی می آورد !

فیل ایوانس گفت :

(۶۲)

— آرام شو پرو دانت . یکقدری شما هم کوشش ورزید بلکه یک کاری
از پیش برده بتوانید !

پرو دانت نیز کوشش ورزید . اما هزار افسوس که کوشش او نیز بیهوده
رفت دیوارها کو یا از بلور بود که چاقو بر آن خط هم نمیگردد ! بغیر از صبر
کردن دیگر چاره برای شان نماند . حالا آنکه صبر و سکون از عادت امریکائیین
نیست ! پرو دانت . وفیل ایوانس بجوش و خروش عظیمی آمدند ، هر چه
بدهن شان آمد گفتند ، در حق روبرو کفرها و ناسزاهای عظیمی صرف
نمودند ! اما روبرو اگر همان روبرو صبور با اعتدالیست که او را در دالان
مذاکره دیده بودیم چنان میندازیم که اگر ده هینقدر کفر و ناسزای او را
بشنود باز هم هیچ حدت و قهر او را نخواهیم دید .

درین اثنا . حال فریقولن بیچاره که همچنان بسته و خسته در یک گوشه
افتاده بود خراب شده میرفت . از یکسو ترس . و از دیگر سو گر سنگی و
شیخ مانده کی خرخره و بیجتاب خوردن بیچاره را بسیار زیاد گردانیده
بود پرو دانت مجبور شد که او را باز کند . اگر چه میدانست که ولوله و شmate
بسیاری خواهد کرد باز هم او را باز کرد ! بمجر دیکدهنش باز شد فریاد را
ورده گفت :

— ستر او نگل ! ستر او نگل ! کجایی ؟ ایچه حالست ؟

پرو دانت بانگ بر وزده گفت :

(٦٣)

— ساکت شو ! بخونی بدان که ما را در اینجا برای این انداخته اند که از
گر سنگی بکشند . اما برای امتداد دادن زندگی خود تا بوقتیکه جان داشته
باشیم باید که سعی کنیم . یعنی اگر آدم خواری هم لازم آید از آنها هم روگردان
نیستیم !

فریقولن — از برای خدا ، چه خیال دارید ؟ مگر قصد خوردن مراد دارید ؟
— البته که تر ایشتر از مردن خود از گر سنگی خواهیم خورد !
— امان ! امان ! یارب !!

— امان ، زمان . فائندارد ، محقق بدان که ترا خواهیم خورد اما یک
چاره برای تو هست که اگر خاموش شوی ، و هیچ فریاد و فغان نکنی بلکه
ترا فراموش کنیم . و از خوردن فارغ شویم .
فریقولن ، برای آنکه خود را از خاطرشان فراموش سازد و از بالای
خوردن رهایی یابد در یک گوشه خزیده ساکت و خاموش بماند . و آهسته
آهسته بگریستن مشغول گردید .

حالا آنکه رفته رفته وقت میگذرد ، شکستن دروازه ، یا شکافتن دیوار
بی ثمر میماند . آیا این دیوار از چه ساخته شده ؟ دانستن اینهم غیر ممکن ! نه
چوب ، نه معدن ، نه سنگ ! آیا چیست ؟ زمین او تاق نیز مجهول ! و فتنه که
یابران زده میشود یک صدای بسیار عجیبی میبرد که اینصدا را پرودانت
هر چه که کرد با صدای هیچ یک جسمی موافق و برابر نتوانست کرد .

(٦٤)

از زدن یابران چنان معلوم میشد که زیر آن کاواکست . و چنان حس میشد که باز مین رابطه ندارد . صداها ی (فرررر ، فرررر ، فرررر) هم لرزیر سطح اوتاق بر می آید . پس اینقدر احوال غرائب اشتغال اگر انسانرا دوچار گرداب حیرت نماید جادارد !

فیل ابوانس از پرو دانت پرسید که :
— آیا اوتاق ما از جائیکه بود بدیگر طرف تبدیل مکان کرده خواهد بود ، یابر همان جائیکه هست هست ؟

-- تبدیل مکان کردن آن هیچ احتمال ندارد !
— اما چون اول درین اوتاق محبوس شدیم از اطراف بوی چمن و سبزه می آمد ، حالا آنکدرینوقت از آن بواری نیست ! اینرا چه باید گفت ؟
— تنها همین را بگو که اوتاق ما تبدیل محل نموده ، دیگر هر چه که میگوئی بگو ! زیرا اگر در یک عمرابه . یادریک گشتائی میبودیم که آنهم حرکت میکردالبته از اهتزاز و لرزه دائمی آن میدانستیم .
درین اثنا فیل ابوانس خبر داد که آفتاب در طلوع گردنست ، چونکه از پنجره بسیار کوچکی که در نزدیک سقف بر سر دروازه موجود بود یک روشنائی خفیفی که مخصوص وقت صبحست نفوذ نموده . مطلق که از نصف شب چار ساعت گذشته است . زیرا در فیلا دلفیا در ماهای خری بران شعاعات اول صبح در ساعت چار ظهور میکنند .

(٦٥)

پرو دانت ساعت زنگدار جیبی خود را فشار داده دید که ساعت ربع کم
سه را نشان داد . فیل ایوانس گفت :

— عجیب ! ساعت ربع کم سه میباشد . مطلق که هنوز شب است ساعت
شماره که پس مانده باشد !

— چه ؟ ساعت من هیچگاه پس نمانده است !

— هر چه که هست ! آفتاب طلوع میکند . زیرا اشاعات آن از پنجره
دیدہ میشود :

اینست که ایستگاه نیز رفقارایه مشکلات انداخت ! زیر اطلوع شمس بر
خلاف عرض فیلا دلفیا وقوع آمد ! فیل ایوانس گفت :

— گمان میبرم که اگر تابه این پنجره بالا برآمده شود دیدن بیرون ممکن
خواهد شد ؟

— برستی که خوب گفتید !

رئیس فریقون را خطاب نموده گفت :

— برخیز ، پشتت را به این دیوار تکیه بده . فیل ایوانس شامهم بر پشت
فریقون بالا شوید ، چرا که از من سبکتر میباشد . منم با فریقون
معاونت میکنم .

فیل ایوانس بر شانه های فریقون برآمد ، و تابه پیش پنجره رسید
در پنجره يك شیشه عادی دیدہ میشد که اگر چه بسیار کلفت نبود ولی

(٦٦)

باز هم بسببی که بسیار شفاف نبود دیدن را مانع میشد علی الخصوص که
در چشمهای فیل ایوانس خیلی ضعف بصر نیز موجود بود .
پرودانت گفت :

— شیشه را بشکن تا خوب به بینی !

فیل ایوانس بدسته چاقوی خود بشدت تمام بر شیشه بزد . حالا فکر
شیشه نشکست و یکصدانی مانند لوحه نقره بینی بر آورد . باز بزور ترزد .
باز نشکست ، و همانصدار را بر آورد . بقیه فریاد بر آورده گفت :

— وای ! مگر شیشه ایست که شکستن ندارد !

براستی که این شیشه بیک اصول نوی ساخته شده بود که روشنی از آن
نفوذ نمیکند ولی شکستن ندارد .

شیشه چون نشکست فیل ایوانس از پشت شیشه بدقت نظر کردن
گرفت ، پرودانت پرسید که :

— چه می بینید ؟

— هیچ !

— آیا در ختنه یا سیاهمنی در ختنه ها هم دیده نمیشود ؟

— نی !

— نوکهای شاخهای در ختنان هم دیده نمیشود ؟

— نی !

(۶۷)

— جان من ، چه میگوئید ؟ آیا در جنگل دیشبینه نیستیم ؟
— فی فی ، نه جنگلست نه درخت !
— عجب ! آیامنا ردهای دودکش فابریکها ، یابامهای خانه هائیز دیده
نمیشود ؟
— فی نه خانه است و نه دودکش !
— (بقهر) آیا در کجائیم ؟
— چه میدانم ! بغیر از هوا دگر هیچ چیزی در میدان نیست !
درین اثنادر وازه اوتانی باز شده یك آدم پدیدار گردید .
این آدم (روبور) بود که گفت :
— معتبر بالون گران ! بعد ازین در گردیدن ، و سیر کردن سراسر
حرو و آزاد هستید !
— آیا آزادیم ؟
— بلی ، در میان (آلباتروس) !
پرودانت ، وفیل ایوانس بجایکی بیرون جهیدند . سطح خانه که دران
بودند با سطح بیرون خانه برابر بود . در پیش کتاره که در آخر سطح
کشیده شده بود دویدند !
چه دیدند ؟
دیدند که از جائیکه بران ایستاده اند بقدر سه چار هزار متره پایاتر سطح زمین

(٦٨)

مشاهده میشود که شناختن موقع و موضع آن سرزمین شناخته نمیشد !!!

— باب ششم —

— یک قدری از تاریخ و فن بالون گری درجاء بحث میشود ؟ —

(قامیل فلاماریون) که از مشاهیر مؤلفین است این سوال را پیش از یک عصر در یکی از تالیفات خود نموده بود که :

— آیا انسانها چه وقت از نشستن این خاکدان روی زمین فارغ شده در میان راحت و لطافت جو هوا زیست کرده خواهند توانست ؟
اینست که جواب اینسخن را درینوقت (روبور) میدهد : چونکه جواب این سوال همین است که :

— هر وقتیکه فن ماکینه مسئله طیران هوا را حل نمود آنوقت زیست و بودو باش در جو هوا میسر میشود !

حالا آنکه این مسئله را ماکینست قابل مهندس (روبور) فاضل حل نموده است .

موجد اول بالون (مونفولقیه) نام برادرانست که بالون را به تصادف پیدا کردند ، چونکه ایشان در یک بالاخانه نشسته کاغذهای خود را مطالعه میکردند . یک یکس بزرگ پر کاغذ در پیش شان افتاده بود . بناگهان

(٦٩)

يك کبريتي در بکس افتاده کاغذ هارا آتش گرفت . دیدند که بکس بهو بالا
برآمده از پنجره بیرون برآمد، و تا بوقتيکه کاغذ ها میسوخت بهو ابودو بعد
از خاموش شدن آتش بر زمین افتاد . ازین تصادف در اول امر بالوهای
کوچکی که در شبهای آتش بازیهای جشنها بر هوا میکنند ایجاد گردید . رفته
رفته این مسئله بمسئله فنی (از هوا خفیفتر) منجر گردید . و هوا را بسبب
حرارت خفیفتر از هوای محیطه ساخته در بالو نهاده گردان گرفتند ، و
نسبت بمواز نه آن بعضی کسان بر بالا بر آمدن جو هوا جسارت ورزیدند .
تا آنکه رفته رفته دایره علم حکمت وسعت یافت ، و در صد جستجی اجسامیکه
از هوا خفیفتر باشد افتاد . و غازی در وزن که بدفعات از هوا خفیفتر است
بوجود آمد ، و مسئله از هوا خفیفتر بالایی گرفت یعنی بالو نهاده آن پر شده
سیاحت روی هوا آسانی پیدا کرد .

حالا نکدیش از پیدا شدن بالون تصادف فنی (و نه فیه) ، و ساخته
شدن بالون نخستین (شارل) نام شخص حکمت شناس ، و وجود یافتن
غازهای خفیفتر از هوا بعضی ارباب افکار عالییه بهوس این افتصاده بودند
که بواسطه بعضی آلات بر روی هوا سیر و گردش نمایند که این فکر طیران
هوا پیش از دو عصر درد ماغهای بعضی کسان جایگیر شده بود . حتی در
آثار (دانت ده پروز) ، و (له تونار دنیس) و (کیدوتی) نام مشاهیر
افکار جستجوی ماشینهای پریدن روی هوا دیده میشود که اینها بواسطه

(۷۰)

اجسام از هوا خفیفترنی بلکه بواسطه اختراع کردن بعضی ماشینهای طیاری که به تقلید ماشین بالهای مرغان بسازند بر هوا بالا شدن را تصور کرده بودند . دو نیمصبر بعد از آن مخترعها زیاد کردیدند . در سنه ۱۷۴۲ (ماریکی ده باقوییل) نام یک آدمی برای خود یک آله ساخته بواسطه آن از روی نهر (سن) پرواز نمود ، ولی افتاده دستش شکست . در سنه ۱۷۶۸ (پوفنون) نام یک شخص دیگری یک آله دیگری ساخت که از طرف دنبال باد و پروانه متحرک بود . در سنه ۱۷۸۱ (میرون) نام یک معماری به تقلید حشرات (مستقیمه الجناح) یعنی پشه ها و بمبر کهای چار باله یک آله ساخته بر دیگران اعتراض نمود . در سنه ۱۸۰۸ (زاق ده ژن) نام یک مهندس اوستریایی یک ماشین طیاری ساخته تجربه آنرا اجرا نمود .

باز از سنه ۱۸۵۴ تا به سنه ۱۸۶۳ بعضی مخترعهای دیگر نیز می بینیم که این نهاد را باب ماشینهای طیاری که اختراع کرده بودند از حکومتهای متبوعه خودشان بر اتمهای اختراع نیز گرفته اند . حتی در سنه مذکور برای ترویج دادن ، و بوجود آوردن ماکنه های طیاری که از هوا سنگینتر باشد یک شرکتی نیز تشکیل یافت که سنگهای اعتراض این شرکت طرفدار مسئله از هوا سنگینتر ، و شرکتهای طرفدار مسئله از هوا خفیفتر را بابر سرهم دیگر هم ریخت . بلی ، همه این تخیلات و تصورات ماشینهای طیار از روی نمونه های آن معقول دیده میشد . ولی برای حرکت دادن آن ماشینهای طیار

۱۸۴۲
۱۸۵۴
۷

(۷۱)

به پیداشدن يك قوه محرکه انتظار کشیده میشد!

قارئین گرام ازین تفصیلات دور و درازی که بیان کردیم، و پرودانت وفیل ایوانس را برکنار کناره آلباتروس گذاشته سخن را تا به این وادیها دور دادیم مارا معذور به بینند. زیرا ماشین طیاری که مظفر روبرو آنرا بوجود آورده، و بواسطه آن اعلان سلطنت کرده هوارانموده چنان تصور باطل نامعقولی نیست که هیچ وجود نداشت، و در عالم متفنین گرومانسانی در موقع بحث و مذاکره نیامده است. لہذا پیش از آنکه در کشتنی هوایی آلباتروس مظفر روبرو پرودانت وفیل ایوانس سیاحت کنیم، و در حق این ماشین طیار یک فکری حاصل کنیم در خصوص اینگونه ماشینها نیکی پیش از آن ساخته و بوجود آورده شده بود همینقدر بیانات و تفصیلات را ضروری دیدیم چونکه مظفر روبرو همه این ماشینها نیکی پیش از وجود آمده بود یگان یگان از نظر تحقیق و تدقیق گذرانیده مکملتر و کامیابتر آنرا ساخته است، و بقوت علم و فن بر کرده هوا حاکم شده است. و گرنه نه سحر کرده، و نه افسون خوانده!

روبرو مهندس، که این ماشین طیار را بوجود آورده است درین باب دایما بر مسئله سنگینتر از هوا حرکت و رفتار کرده است. طرفداران این مسئله سنگینتر از هوا در انشای مباحثه خودشان میگویند:

— مانند کبوتر پرواز میکنیم!

دیگری — بر زمین چنانچه قدم فشرده رفتار میکنیم، بر روی هوا نیز
همچنین فشرده رفتار مینماییم!

دیگری — لوقوموتیف ساخته بر روی هوا مینماییم!

اینسخناترا بر مبالغه حمل کردن موافق نیست. زیرا اینمسئله در نظر
فن ظاهر و آشکار شده است که هوا نقطه استناد شمرده میشود. هرگاه
بقدریک متر مربع جسم هوا، بوضعیت افقی بر زمین فرو آید، غیر از آنکه
سقوطش کسب خفت نماید نقطه استناد بسیاری نیز تشکیل میدهد.
اینهم از روی فن به تحقیق پیوسته که در تبدیل مکانی که در هوا بشود،
سرعت کسب افزونی میگردد. از روی قانون ثقل، سرعت نظر به
مترمربع معکوساً متناسب میشود که ازینسبب سرعت خیلی جزوی
تخلف میکند.

اینهم از روی فن معلومست که بالهای هر مرغی که بزرگ باشد در خصوص
حرکت دادن آن بالها اگر چه حرکت سنگین شود، اما نظر بحجمامت سطح
آن بالها، ثقل آن مرغ نیز متناسباً کمتر میشود.

بنابراین مسائل فنی، میباید که ماشینهای طیار ازین قوانین طبیعیه استفاده
نمایند. یعنی در خصوص پرواز روی هوا امر غائر تقلید کند که ماشینهای
طیار از روی این تقلید بر سه قسم تقسیم میشود:

اولا — ماشینهاییکه پروانه های شان که بمقام بال قایم است افقی هانز

(۷۳)

ونی باشد !

نایاً — ماشینهاییک پروانه های شان چار باله باشد .

ثالثاً — ماشینهاییک بایر وانه های افقی حرکت بکند ، و از لوحه های مایل متشکل باشد !

طرفداران این سه قسم جدا جدا تصور هادازند که یکی بدیگرتن نمیدهند ، و هر يك اصول آن دیگر را اصلاً قبول نمیکند .

اینست که روبرو اساس خط حرکت خود را بر همین قسم سوم بناموده و بسی علاوه های نافع و مفید دیگر نیز ضم کرده است . پروانه هایی که روبرو در ماشین طیار خود اختراع کرده هر نوع حرکات را بکمال سهولت اجرا میکنند بعضی ازین پروانه ها ماشین را معلق میگیرد ، و بعضی بسرعت فوق العاده ماشین را به پیش یا پس حرکت میدهد .

حکمت شناس مشهور (ویقور تورن) گفته است که پروانه های بزرگی که دور آن در دایره کوچک و سطح آن بزرگ باشد هر گاه بصورت افقی دور داده شود جسمهای بسیار ثقیل را بر داشته میتواند . اینست که روبرو ازینقا عده حکمیه استفاده کرده بالا برآور دن کشتنی هوائی خود را بدست آورده است . یعنی چنانچه مرغ هوای نسیمی را بابالهای خود زده پرواز میکنند ، این نیز بابالهای پروانه های خود هوا را زده زده بالا میشود .

(٧٤)

صورت تشکل ماشین طیار و و بوز از سه قسم مرکب است: اول: (مرکبه جویه)، دوم: (آلهای صعود و تحریک)، سوم: (ماشینها) .
مرکبه جویه، یک کشتی نوک دارد دنباله داریست که سی متره طول و شش متره عرض دارد، و سطح روی آن نیز مانند سطح واپور ها تخته پوشست امانه از چوب بلکه از جسم اختراع کرده گئی خود او . زیرا این سطح با آله های ماشینها، و مخزنهای مائکولات، و حوض انبار آب، و دیگر آلات و ادوات لازمی مشغول شده است .
اطراف این سفینه هوایی را یک کتاره بسیار مقبول و محکمی احاطه کرده است کتاره از چوب نیست بلکه از یکشوع سیم مخصوصی بافته شده است .

بر سطح مذکور سه عدد خانه های برآمده موجود است که خانه وسطی آن مخصوص ماشین بالابر آوردن، و فرو آوردن آلباتروس است خانه پیش رو مخصوص ماشین است که آلباتروس را به پیش و پس میراند . خانه دنبال مخصوص سکان دوردادن کشتیست . هر ماشین جدا جداست که با هم مربوطیت ندارد . در زیر سطح پیش روی کشتی دایره مطبخ، و مائوای طایفه های کاریگران کشتیست . در زیر سطح دنباله کشتی یکچند کمره، و دالان طعامخوری موجود است که یکی ازین کمره ها مخصوص خود مهندس است . بر بام بالای سر خانه مهندس خانه آئینه ای سکاندار موجود

(۷۵)

است که با چرخ بسیار قوتنا کی اجرای وظیفهٔ سکانداری را میکنند . غیر
ازین سه خانه که بر سطح مذکور گردید یک خانه کوچک دیگر نیز بر سطح
وجود است که مخصوص دم راست کردن طایفه هاست که پرو دانت و فیل
ایوانس و فریقوان در آن محبوس شده بودند همه کمره ها ، و خانه ها ،
و مخزن ها ، و مطبخ ، و هر طرف کشتی بالمبهای بسیار روشن الکتریک رو
شن شده است . در زیر بدنهٔ آخرین کشتی کمانهای بسیار قوتناک فتری مر
بوط شده است که تا در زمان مصادمه به ماشینها زیان نرسد . اگر چه آلبا
تروس وقتی که فرو آمده بزمین تماس میکنند بکمال آهستگی و احتیاط
ای حرکت را اجرا میکنند ولی باز هم برای احتیاط این کمانها را در زیر آن
وضع نموده است .

ماشین بالا را آوردن کشتنی طیار مهندس زوبور . مظفر باین صورت تست :
در بالای سفینه ۳۷ عدد پروانه عمودی . وجود است که پانزده عدد عمود
پروانه دار بطرف راست . و پانزده عدد آن بطرف چپ کشتی وضع شده است .
هفت عدد باقی آن در میان کشتی به ترتیب مخصوص منتظمی موضوع است
که هیئت مجموعه کشتی را در یک نظر انسان چنان ببیند ارد که یک کشتنی
سی و یک دیر که دریایست !

اما اینقدر فرق هست که بموضع باد بانها بر هر یک ازین دیر که باد و دوبر
وانه بوضعیت افقی وضع شده است که هر یک ازین پروانه ها عطا کردن

دورهای خیلی شدت‌ناکی ممکنست . محور هریک ازین پروانه‌هایی آنکه
 بمحور آند یگری مربوط باشد دور می‌خورد ، و هم هریک ازین دو پروانه
 بعکس آن دیگر دور می‌خورد که باینصورت در صعود و سقوط سفینه هیچ
 بی انتظامی بوقوع نمی‌آید . این پروانه‌هایی که بر عمودها بوضع افقی و
 ضوعست برای بالا برآوردن سفینه خدمت میکند ، و پروانه‌هایی که
 بطرف سرو دنبال کشتیست برای پیش راندن کشتی طیار مقاومت
 می‌نماید . اینست که به اینصورت در کشتی هوایی روبرو تمام هفتاد و چار
 پروانه صعود و وجود است . بغير ازین هفتاد و چار پروانه که برسی و هفت
 دیرک میباشد دو پروانه چارپره بسیار بزرگ و دراز بر قوت یکی در دنباله و
 یکی به پیش روی آلباتروس که بر محور افقی حرکت دور به عمودی اجرا
 میکند نیز موجود است که این دو پروانه برای سرعت خارق العاده سفینه
 خدمت میکند .

اصل معرفت و موفقیت روبرو درینست که برای دور دادن این هفتاد
 و شش پروانه بر قوت خود را ب سرعت عظیمه قوت الکتریکی را قوه محرکه
 ساخته است حالا آنکه در سفینه آلباتروس چنان ماشینهای بزرگی که اینقدر
 قوه عظیمه الکتریکی را حاصل کنند نیز دیده نمیشود . تنها پیلها و تور
 پینها دیده میشود که حقیقت قوتی که به این پیلها داده میشود مجهولست ،
 و آنرا تنها خود روبرو میداند و بس ! یک جهت معلومی که هست همینست

(۷۷)

که روبرو به این پیلها بواسطه بعضی حامضاتی که خود او آنرا کشف کرده و استعمال مینماید قوت الکتریک میدهد. و توربینها شیکه در ماشین طیار و بور دیده میشود نیز از انواعیست که تا به اینوقت امثال آن دیده نشده است. اینست که به این سببها ماشین هوایی روبرو قوت نامحدود عظیمی حاصل میکند.

اما باز تکرار کنیم. که این کشف جدید صرف به روبرو عائد است. روبرو در مخصوص اسرار خود را بدرجه نهایت پنهان گرفته است. اگر پرودانت، و فیل ایوانس برین اختراع روبرو واقف نمیشدند هیچ شبهه نیست که این کشف تا بسیار سالها پنهان میماند.

حالا سخن برین ماند که آیا مهندس برای ساختن جسم (مرکبه جویه) خود چگونه جسمی استعمال کرده است؟ آیا آن جسمیکه کار فیل ایوانس را از ساخت، و هیچ تأثیری بر و نکرده، و نه نازکی و نه سختی و نه صدای آن بهیچ جسمی از اجسام مشابیه نداشت از چه بود؟ چوب نبود، آهن نبود، مس نبود پس چه بود؟

اما اگر از چه بودن آن بشما خبر بدیم حیرت و تعجب نکنید! زیرا این جسمیکه روبرو کشتنی هوایی خود را از آن ساخته کاغذ است کاغذ!! این يك معلومست که صنعت کاغذسازی از چند سال باینطرف خیلی ترقی کرده است، ورقهای کاغذ را به نشاسته و (دکستین) نام اجزای

کرده باماشینهای پر قوت آبی تضییق و فشار داده مانند فولاد یک جسمی
از آن حاصل میشود . حتی از سگونه کاغذهای تضییق و فشار یافته عراده
های واغونهای ریل و خطهای راه آهن نیز ساخته شده است . و از اینست
که روبروس سبکی و محکمگی که کاغذ دارد آلباتروس خود را از کاغذ
ساخته است . ولی اجزاهای که در باب محکمگی و قوتمندی و تضییق و فشار
آن بکار برده طبعاً از همه اصولهای موجوده مکملتر است .

تمام بدنه آلباتروس . سطوح ، سقف ، دیوار ، زین ، کمره ها ، مخزنها ،
حوض انبار آب همه گئی از کاغذ است . اما چه کاغذ ؟ کاغذیکه در سبکی
کاغذ ، در محکمگی فولاد در شفافی آینه ! حالا نکه آتش نیز بر و تا تأثیر نمیکند .
آمدیم بر محور ها ، وسیله در ها . و پروانه ها !! در خصوص مهندس
روبروس معدنی که آنرا (زلانی) میگویند استعمال کرده است . همه آلات
و ادوات ماشینخانه آلباتروس مهندس روبروس از همین معدن بسیار خفیف
قوی و متین نرم ساخته شده است .

نفری موجوده سفینه عبارت از هشت نفر است که همه آنها در زیر حکم
(توم تورنر) نام یک سر طایفه میباشند . سه نفر آنها بخد مت ماشینخانه .
دو نفر بخد مت سکانداری ، یک نفر خد متکار ، یک نفر طایفه که همینقدر
آدم برای تمام خدمت سفینه کافی می آمدند .

در سفینه تفنگهای شکار . چراغهای الکتریک ، آلات هیئت و حکمت

(۷۹)

و کیمیا، برای تعیین موقع آلات لازمه، ترمومتر، بارومتر، ستروم
 غلاس، یک کتبخانه، کوچک، یک مطبوعه، کوچک، یک طوب شش سا
 نیمترونی دنباله بر بسیار مقبول که بهر طرف دور میخورد. کاه، باروت،
 دینامیت، یک مطبخ بسیار صفا و پاک که با الکتریک گرم میشود. یک
 تحویلخانه که هر گونه خوراک و مشروبات، و پوشاک و لوازمات در آن پیدا
 میشود موجود است. بر سر این همه بعضی آلات ساز نیز موجود است که
 از انجمله همان طریقی که گاه لاره بیت (یا تکی دوول) و گاه لاره بیت (رول)
 بریتانیا) را نواخته، و سبب هلاک گاو بیچاره میگشاید شده است نیز در
 دیوار دالان آویخته شده میباشد.

در سفینه یک کشتی کوچک را بری نیز موجود است که هشت نفر
 در آن بخوبی میگردند. و در محرو تا لاب شناوری میتواند.

هرگاه بر سیده شود که روبرو بعضی وسایط لازمه که در وقت قضا
 زد کئی سفینه برای محافظه کردن سفینه را از افتادن بکار آید دار دیانی؟
 گفته میشود که فی! هیچ وسایط لازمه در ین باب ندارد. زیرا مهندسان هیچ
 احتمال قضا زده کی را در سفینه خود نمی بینند. چونکه اولاً محو و پروانه
 ها با هم دیگر مربوط نیست خراب شدن یک چند عدد آن به کشتی هیچ
 ضرری نمیرساند.

خلاصه کلام مهندسان روبرو غلظت بسایه این هیزی که در ساختن و بو

جود آوردن آلباتروس صرف نموده غیر از آنکه بر جو هوا حکمرانی
میکند بر پنج قطعه کره زمین و بحر هائیز حاکمست .

باب هفتم

برودانت و فیل ایوانس در کجابه قانع شدن مسئله را منی نمیشوند؟

برودانت ، و فیل ایوانس را بر کتار کتاره آلباتروس گذاشته بودیم .
برودانت متحیر ، فیل ایوانس واله شده است . اما هر دوی شان حیرت
و استغراب خودشانرا نشان دادن نمیخواهند .

فریقون ، چون دانست که در سفینه هوایی میباشد ، و در جو هوایی
وسیاحت میکند بچنان خوف و دهشتی افتاده که به تعریف و بیان نمیآید .
در اثنا آنکه اسیر های مادر میان وله و حیرت بودند پروانه های آلبا
تروس بکمال سرعت دور میکردند ، و اگر چه بکمال سرعت آلباتروس
قطع مسافه مینمود اما معلوم میشد که سرعت دوری پروانه ها سه چندان
نیز زیاده تر شدن ممکنست . درینوقت پروانه ها سفینه هوایی را در ساعتی
بیست کیلومتر و سرعت میداد .

اسیران ، یا آنکه مهمانان آلباتروس بر کتاره سفینه تکیه زده اطراف
را اسیر میکردند ، سفینه سریع السیر در دنبال خود در جو هوامانند و پور
هائیکه در دریا حرکت و رفتار مینمایند یک اثر قدم سفید غبار آلودی

میگذاشت. روی زمین نیز غبار آلود یک منظره نشان میداد علی الخصوص
یک نهر بزرگی دیده میشد که بفضیای شمس میدرخشید. در طرف چپ
آن نهر یک جنگل بسیار غلو و تیره پدیدار بود که تا نظر کار میکردمتمد
شده رفته بود. پرودانت با صدائیکه از قهر لرزان شده بود و روبرو خطاب
نموده گفت:

— آیا ایترانمیکوئید که در کجاستیم؟

— گفتن لزوم ندارد!

— آیا کجا میرویم؟

— در جو هوا سیاحت میکنیم!

— آیا این سیاحت تا بکی دوام خواهد ورزید؟

— تا بوقتیکه لازم باشد!

— یا! اگر این سیاحت بدرود مانجورد؟

— باید بخورد!

پرودانت دندانهای خود را بهم فشرد و خاموش شد. اینست اول مکالمه که
در مابین صاحب آلباتروس و اسیران اودر میان آمد. و بعد ازین مکالمه
روبوور بقدم زدن، و اسیران یا آنکه مهمانان به بدایع صنعتهای خارق العاده
آلباتروس مشغول شدند. و از یکطرف مناظر لطیفه زیر پای خود را تما
شامیکردند. درین اثنا فیل ایوانس گفت:

— پرودانت ! چنان گمان میبرم که در وسط ممالک (کانادا) رفتار داریم.
و این نهری که میبینیم (سن لوران) خواهد بود، و این شهر یکی در عقب
گذاشتیم شهر (که بک) باید باشد.

— برستی که همچنینست فیل ایوانس ! از خانه های آن که بالسرب
بامهای آن پوشیده شده معلومست که (که بک) باشد.
-- پس معلوم شد که آلباتروس تا به ۴۶ درجه طول شمالی بلند شده
آمده است.

— بلی، هیچ شبهه نیست، به بینید. کلیساهای انگلیز و فرانسیس نیز
معلوم میشود، حتی دایره گمرک نیز کم معلوم میشود.

پرودانت هنوز سخن خود را بخوبی تمام نکرده بود که شهر سراسر
از نظرشان پنهان گردید، و ماشین طیار در میان ابرها غوطه خورده
زمین نامعلوم شد. مسافران سفینه آلباتروس نظر خود را از پایان برداشته
ببالاعطف نمودند، و به تشکلات خارجیة سفینه نظر دوخته در پیش بدایع
صنایع خارجی العاده ماشین طیار و اله و حیران ماندند که درین اثنای و بوی به
ایشان نزدیک شده بصدای پرغروری گفت:

— ای افندیان بالونیان ! باماشینهای سنگینتر از هوا در جو هوا سیاحت
را قابل وقائع شدیدیانی؟ آیا هنوز بر غیر ممکن بودن آن دعوا کرده میتوانید؟
چون انکار این حقیقت محضه غیر ممکن بود بالونیان طرفدار مسئله

خفیفتر از هوای بیچاره بسکوت مجبور گردیدند .
روبوور ، باز بطور متبسمانه گفت :

— دیدم که سکوت کردید ! دانستم ، دانستم ! شما را اگر سنگی از جواب دادن منع کرده است . اما خاطر جمع باشید دوستان من ! شما را که بسیاحت روی هوا بر آورده ام چنان بخاطر تان نرسد که شکمهای تان را هوا سیر خواهم کرد ! بفرمائید دوستان من ، طعام صبحینه دالان طعام مخوری آلباتروس که این اول طعام شما در انست شما را انتظار میکشد !

بحقیقت که مهمانان شدت گرسنگی را خوب حس کرده بودند . لهذا ،
ناز و استغفار احوال ندیدند . و اندیشیدند که بعد از آنکه بر زمین فرو آییم
بمقابل این طعام او خوب شکمش را سیر کرده بعد از آن جزای مکمل او را
میدهم .

مهمانان را پیش خدمت سفینه طیار در دالان طعام مخوری که در طرف
دنیا له کشتی بود داخل کرد . دالان خیلی منظم ، و مزین بود . یعنی
بدرجه که انسان خود را در یکی از دالانهای منظم ترین اوتل بزرگ پاریس
گمان میکرد . در اینجا مکمل یک سفره طعام حاضر شده بود . از انواع
طعام خیلی چیزهای گوناگون دیده میشد ، اما از همه طعامها بیشتر یک
نوع نان خشکی شایان دقت بود که این نان از گوشت بسیار میده که با آرد
آمیخته شده بود بعمل آمده بود . کبابهای اعلا ، شوربای نفیس ، یکنوع

(۸۴)

طاس کباب مرغ ، جای بسیار خوشگوارا اشتهای گرسنگی ، بهمانان آلبا
تروس را بحرکت می آورد .

فریقولن نیز فراوش نشده بود . او را نیز در کمره طرف سرکشتی
فرو آورده يك کاسه شوربای گرم ، و نان مذکور را در انجا حاضر یافت .
پیاره فریقولن از گرسنگی بدرجه رسیده بود که دندانهای زیرینش بشدت
بدندانهای زیرینش بهم بر می خورد . اما این لرزه او تنها از گرسنگی نی
بلکه از ترس بسیار هم بود . چونکه متصل میگفت :

— وای مبادا یکطرفش بشکند ! وای مبادا بیفتد !

بعد از یکساعت پرو دانت وفیل ایوانس بر سطح سفینه پدیدار شدند و
پور هنوز معلوم نبود . تنها سکاندار در اوتاق آینه ای دنبال چشمان خود
را بقطب نماد وخته سفینه طیار را می راند . و ما کینیست کشتی برای نگرانی
ما کینه ها از خانه بخانه گردش میکرد . دیگر کسی پدیدار نبود .

درین اثنا آلبا تروس اگر چه از میان ابرهارهایی یافته ، و روی زمین
قابل رؤیت بود ، ولی بسبب سرعت رفتار کشتی طیار بخوبی چیزی دیده
و شناخته نمیشد . فیل ایوانس گفت :

— عجب قوت ! عجب سرعت که اصلا باور شدنی نیست !

— ما هم باور نمیکنیم والسلام !

— به بیند يك شهر دیگر نیز معلوم میشود !

(۸۵)

— بی بی ! بمضی مناره های دودکش کارخانه هارامی دیدم ، آیا کدام شهر خواهد بود ؟

— از طرز عمارتها و استقامت بازار هایش چنان معلوم میشود که شهر (مونتره آل) باشد !

— ایچه سخنست ؟ هنوز دو ساعت نشده که از (کد بک) گذشته ایم .

— محقق مونتره آلست ، زیر ادایره پارلمنتوی آنرا بدستی شناختم !

— پس معلوم شد که سفینه طیار در ساعتی بیست و پنج فرسخ قطع مسافه مینماید !

بواقعی که آلباتروس درینوقت تمام بهمین قدر سرعت رفتار داشت ، و گمان و تخمین فیل ایوانس نیز بخطا نرفته بود ، زیرا شهر یکدیده بودند (مونتره آل) بود چونکه از یل آل داریکه بر روی نهر سن لوران انداخته شده بود ، و آلباتروس درینوقت از روی آن در گذر بود بخوبی شناخته شد . و غیر ازین از بازار های فراخ ، و سرکهای راست و برابر ، و مگاز های بزرگ ، و بانگها و کلیساهای جسیم آن . و جنگل بسیار خوشنمای (مونر وایال) نام آن محقق شد که مونتره آلست .

جای شکر است که فیل ایوانس بسیاری از شهر های امریکا و کانادارا سیاحت کرده است و به اینسبب اکثر آنرا میشناسد ، و به پرسیدن از روبرو احتیاج نمی افتد . بعد از (مونتره آل) یک کمی از سر موقع (اوتاوا)

(۸۶)

گذشتند که بسوی شالاله های مشهور و بزرگ آن چون از بالا نظر میشد
چنان معلوم میشد که دیگهای بزرگ و ابوز است که بجوش میباشند .

ساعت دو بود که روبرو پدیدار شد . سرطایفه (دوم تورنر) نیز بالا بود .
روبو با سرطایفه یکچند کلمه گفتگو نمود . هماندم آن کلمات به آدمانی که
باشیدخانه های سر و دنبال بودند تبلیغ گردید . بعد از یک لحظه جهت عزیمت
سفینه تبدیل یافت یعنی بقدر دودر جه بسوی جنوبی غربی دور خورد .
پرو دانت و فیل ایوانس دانستند که سفینه طیار را زاده تر سرعت دادند .
حالا نکه ازین بیشتر نیز قوت سرعت در وجود خارقه آمود آلتاروس
موجود است .

ببینید کشتیهای طور پیدودر ساعتی چهل کیلو متر و در آب قطع مسافه
میکند . قطارهای ریل فرانسویس و انگلیز در ساعتی صد کیلو متر و میرود ،
بهضی لوقوموتیفهای فوق العاده ساخته شده است که در ساعتی یکصد و سی و
هفت کیلو متر و سرعت نشان داده توانسته اند .

حالا نکه آلتاروس اگر آخر ترین سرعت خود را استعمال کنند در
ساعت دو صد کیلو متر و مسافه را بی گفت و شنید می پیماید که این سرعت
معادل بسرعت باد های تند طوفانیست که در ختپار از ریشه میبارد .
خلاصه اگر آلتاروس همه سرعت خود را استعمال کند همه کرات زمین را
در ظرف دو صد ساعت یعنی کمتر از هشت روز دور میکند .

اتحاد روی زمین چار صد و پنجاه هزار کیلومتر و راه آهن موجود است
که اگر همه این راههای آهن بر یک خط مستقیمی دراز شود بر محیط
دایره خط استوا روی زمین ریا زده بار دور میتواند . بتواند یانتهاند !
به روبرو چه ؟ روبرو نقطه استناد یعنی راه آهن خود کردهوار ساخته ،
و بسرعت خارق العاده بران رفتار میکنند والسلام !

پس گمان میبریم که بعد از بنقده تفصیلات قارئین کرام بخوبی دانسته
باشند که آن جسم مجهولی که از ماهپاسا کنان روی زمین را بتلاش و اندیشه
عظیمی انداخته بود ، و سبب هلاک گاو و بچاره در دوئلوی دو جنتلمن ،
و موجب قیل و قالها و جنگ و جدالهای انجمنهای علم و فن شده بود بجز
همین آلباتروس نمیدان روبرو ذکر چیزی نبود .

صدای طرمیکه عالم را به ولوله انداخته بود از طرف دوم تور تر نواخته
میشد . برفهائیکه بر بناهای مرتفع دنیا خلائیده شده بود برق ظفر
روبو و آلباتروس است .

تأجل مهندس روبرو خود را شناختن و نشان دادن نمیدخواست
و از آنرو همیشه در شبها سیاحت میکرد . و نادر آجرا غهای الکتریک
خود را در میداد . در روزها در میان ابرها پنهان میشد . اما حالا آرزوی
پنهان شدن خود را ندارد . آیا اگر همچنین نمیبود به کلب ولدن چرا میآمد ،
و از مسئله بالون چرا بحث میکشاد . و سفینه طیار خود را در جنگل پنهان

کرده از ساکنان زمین دو نفر شخص مشهور را در آن چرب میداشت؟
لکن چه فائده؟ این کاشف بینظیر را دیدیم که در کاپ ولدن بچگونه
معامله تحقیریه دوچار گردید، حالا به بینیم که او باریس و باشکاتب آن
انجمنی که این معامله را در حق او روا داشته بودند چگونه معامله خواهد کرد؟
روبوور بدو نفر سیاح تقرب نمود. حریفان برای اینکه حیرت و استغراب
خودشان را به روبوور نشان ندهند خاموشی را اولی دانسته بودند! چونکه
در کله های این حریفان آنچنان يك عنصر عنادی موجود است که دفع
و زایل شدن آن ممکن نیست!

روبوور به این عناد مهبانان یا سیران خود دانسته ولی التفات نکرده
گفت:

— افندیان! چنان گمان میبرم که شباهه این فکر و خیال هستید که آیا
این ماشین طیار من که برای سیاحت جو هوا بسیار کار آمد است ازین هم
بیشتر سرعت پیدا خواهد کرد یا نه؟ لهذا بشما میگویم که ازینهم بیشتر
سرعت دارد چونکه اگر سرعت خارق العاده که دلم بخوابم به او داده نتوانم
بر کرده هوا حاکم نمیشدم و عنوان من مظلوم روبوور نمیشد. من هوای نسیمی
را خواستم که نقطه استناد متینی برای خود بسازم، ساختم و کامیاب هم
شدم. دانستم که برای غلبه کردن بر باد، از وقویتر شدن لازمست،
خود را قویتر کردم. کشتیهاییکه در زیر بحر حرکت میکنند هر طرف

آتر آب احاطه کرده است . آلب تروس مرا نیز از هر سو هوا احاطه کرده پروانه های من مانند پروانه های سفینه های تحت البحر در جو هوا کار می بیند . اینست که مسئله طیران هوا را من باین صورت حل کردم که این نتیجه راهیچگاه بالونهای آما سیده شما بمیدان آورده نمیتواند ! از طرف دو نفر رفیق هیچ جواب نیست ! مهندس هیچ فکر نکرد . و یک نیم تبسمی کرده گفت :

— بلکه بخيال شما بگذرد که آيا سفینه طيار من عمود بر طبقه های بلند ترین هوا بالا برآمده خواهد توانست ، و در انجاها بالونهای آما سیده يك مجادله خواهد کردیانی ؟ لهذا در اول امر بشما نصیحت میکنم که هوش کنید بابالون (غوهده) خود بمقابله من در جو هوا نبرائید !

دو نفر رفیق شانه های خود را يك تکانی داده عدم تنزل خود را ايجا کردند و روبرو بر طایفه يك اشارتی کرد . هاندم پروانه های عمودی آلبا تروس توقف نمود . سفینه بقدر يك میل مسافه بجبهید و باز آرام شد . روبرو باز يك اشارتی کرد ، دفعته پروانه های عمودی بچنان شدتی بدور آمد که قابل تصویر نیست . صدا های (فر ر ر ر ، فر ر ر ر ، فر ر ر ر) زیادی گرفت سفینه نیز بشدت صعود نمود .

فریقون بچاره بلرزه در آمده بی اختیار فریاد بر آورده میگفت :
— آه افندی من ! آه افندی جان من ! حالا خواهد شکست ، حالا بر

(۹۰)

زمین خواهیم افتاد! یارب تو مرا نگهدار!

روبوربی پروا خندیده بالا برآمدن دوام ورزید، در یکجند ثانیه آلبا تروس بقدر چار پنجهزار متر و بالا برآمد. دایره رؤیت به نود میل رسید، این ارتفاع از نزول بارو مترو به ۴۸۰ مایمتر دانسته شد.

بعد از آنکه در جه ارتفاع دانسته شد آلبا تروس به نزول آغاز نهاد زیرا زیاده از آن بالا شدن بسبب کم شدن مولد الحموضه نیکه در هواست و همین جوهر سبب حیات است مهلك شمرده میشود. روبور و جو خود و سفینه نشینان خود را به تهلك انداختن را بیهوده یافت.

آلبا تروس باز به نقطه که همیشه در آن طبقه رفتار داشت بکمال سرعت به سوی جنوب غربی بحرکت افتاد.

مهندس گفت:

— افندیان! اگر اندیشه شما همین بود گمان میبرم که رفع شده باشد! در اینجا رودانت خود را ضبط کرده نتوانسته گفت:

— مهندس افندی! ما هیچگاه بهیچ اندیشه نیفتاده ایم گمان شما بخطا رفته است. تنها از شما يك سوال داریم، البته که جواب خواهید داد.

روبور — بگوئید!

— بچه حق در جنگل (قرمون) فیلا دلفیابر ما هجوم کردید، بچه حق مارادر اوتاق حبس کردید، بچه حق مارا در سفینه طیار خود بجای نیکدل

(۹۱)

تان میخواهد میباید؟

— بالونی افندیان! شما مرا بچه حق در دالان خود تحقیر و رذیل کردید،
و بدرجه بر من صولت و هجوم نشاندادید که بر زنده رهایی یافتن خود تا
بحال متحیرم.

فیل ایوانس — سوال را باز بسوال مقابله کردن جواب شمرده نمیشود،
پرودانت — راست میگوید بچه حق؟

روبور — آیا این را دانستن میخواهید؟

هر دور فیک — بلی! بلی!

روبور — چون چنینست بدانید که به این حق کردم که از شما زیاده
مقدر تر بودم.

فیل ایوانس — بی ادبی کردید، بی تربیه گئی کردید!

روبور — هر چه که کردم، کردم.

پرودانت بجوش آمده و به قهر پیش آمده گفت:

— مهندس افندی! شما از چند وقتست که به رهزنی و قطاع الطریقی
مشغول میشاشید!

روبور این سخن تحقیرانه بزرگ پرودانت را بکمال صبوری و بی پروایی
هضم نموده گفت:

— لکن افندیان! انصاف کنید، و یکبار بزرگ نظر انداخته این منظره

(۹۲)

لطیفی را که در عالم نظیر ندارد به بینید باز هر مجادله که میکردید بکنید !
رفقای اختیار بیایان نظر انداختند . فیل ایوانس بی اختیار فریاد برآورد و گفت :

پای شالاله (نیاغارا) !

براستی که آلباتروس بقدر دوصدمترو از روی شالاله نیاغارا بالاتر به
آهستگی رفتار داشت !

حقیقتاً که این منظره را تماشا کردن از مجادله بریانمودن هزار هزار بار
بهتر بود ، زیرا بدیدن منظره شالاله مشهور نیاغارا که در بزرگی و عظمت و
لطافت دیگر شالی ندارد ازین نقطه که آلباتروس است تا بحال هیچکس
موفق نشده است صداهای پرهیبت و عظمت آبهای عظیم تالاب (نهریه)
که از ارتفاع یکصد و بیست متره بیک وسعت بزرگی میریزد گوشهای سفینه
نشینان را به اهتزاز می آورد . جو هوای یک طبقه رطوبت ناکی استیلا نموده
بادیک سردی و نمناکئی پیدا کرد . انعکاس ضیای شمس که رو بغروب
نهاده بود بر شالاله میتابید ، و هزاران قوس قزح رنگارنگی ازان حاصل
میشد . و چنان گمان میشد که یک نهر محلول الباسی از میان دانه های
زمرد ، و یاقوت و لعل و نیل در جریان آمده است . علی الخصوص تپه های
سبز ، و چمنزارها ، و جنگلهای اطراف آن این منظره را احس و لطافت
دیگری میبخشید .

(۹۳)

بعد از یکساعت آلباتروس از نهریکه جنما هیر متفقہ امریکارا از کانادا
جدا کرده است مرور نمود . تیره گشتی شب نیز جہا نرا فرا گرفت .

— باب هشتم —

— رو بور در کجا سوال مہمی را کہ ازو میشود جواب میگوید ؟ —

پرودانت، وفیل ایوانس را در یکی از کمرہ های دنبال کشتی برای خواب
و راحت برده کمرہ را بخودشان تسلیم نمودند کہ در اینجا مکمل دو چپرکت
بافرش گرم و نرم خواب . و یک المارئی جامہ و پوشاک ، و متصل آن یک
اوتاق کوچک توالت یعنی شست و شوی آرایش و غیرہ حاضر و موجود بود،
کہ در کمرہ های واپورهای مکمل دال نیز به ایندرجہ اسباب استراحت
یافتن مشکست .

سیاحان هوائی مابربسترهای خواب استراحت خود بیفتادند . ولی
بسبب بعضی اندیشه هاییکہ ذهن شانرا مشغول داشت تا بسیار وقتہا
بر بسترهای خودشان از پہلو بہ پہلو غلطیدند . خود از خود می پرسیدند
کہ آیا بچہ بلا افتادیم ؟ اینجا خارقه هایست کہ می بینیم ؟ آخر کار ماچہ
خواهد شد ؟ مہندس رو بور با ماچہ خواهد کرد ؟ هنوز چہ خارقه های
دیگر خواهد دیدیم ؟ اینست کہ این اندیشه هایبچارہ ہار بسیار مضطرب
و پریشان داشت .

(۹۴)

فریقون ترسندك را در طرف سر آلباتروس در پهلوی آشپز خانه يك
او تاقی دادند كه این همسایگی خیلی موجب ممنونیت زنگینی شكپرست
شده بود . اما از دیگر طرف از خوف و د هشت بسیار هیچ نان بخانش
نمی نشست و خواب بچشمش نمی آمد ! نهایت به بسیار زور بخواب رفت .
لكن در خواب چند بار از بالا بر افتادن خود را دید . و صداهای مدهش
بر کشید .

حالانكه در هوای ساكن سیاحتی كه در آلباتروس اجرا میشود خیلی
مستريحانه مرور مینماید . بجز صداهای يك آهنگ (فررررر . فررررر .
فررررر) پروانه هادیکر هیچ چیزی شنیده نمیشود . تنها گاه گاهی صداهای
صغیر لوقو . و تیغهای ریل كه از روی زمین میگذشت بگوش سیاحان هوایی
طنین انداز میشد . و گاه گاهی كه از روی کدام دهاتی میگذشتند صدا
های حیوانات اهیه مانند گاو و كوسفند و خروس و غیره نیز بگوششان
بر میخورد .

روز دوم پرو دانت ، وفیل ایوانس از خواب برخاسته بر سطح برآمدند
در احوال دیروزه و امروزه كشتنی طیار هیچ فرق نیافتند . همان پروانه
ها و همان فرررررها . همان دیده بان در پیش رو . همان سکاندار در دنبال
اما برای دیده بان كشتنی آلباتروس راجه حاجتست ؟ در واپور هادیده
بان از ضرورتی است . زیرا ایم . صاده . بادیکر واپور در هر وقت محتلمست .

(۹۵)

حالا نكه در آلباتروس بيم. صادمه باديگر آلباتروس هيچ احتمال ندارد.
اگر بگوئيم كه بلكه بابعضى بالونهاي (غوهده) مانندي تصادف كند ! اين
احتمال نيز خيلي بيجاست . آيا آلباتروس از صادمه آنچنان بالونهاي آما
سيده چه پروا دارد ؟ بمجرده كه خوردن آلباتروس با آنچنان بالونها آيا
از آنها اثرى خواهد ماند ؟

خوب ! پس چون چنينست اين احتياطكاري ديده بان براي چيست ؟
بگوئيم كه اين احتياطكاري از اينست كه دفعه قله هاي بعضى كوهها در پيش
روى آلباتروس بر آمدن بعيد الاحتمال نيست . لهذا ديده بان براي همينست !
پرو دانت . و فيل ايوانس اطراف راسيرو تماشا مي كردند .ديدند كه در
زير پاي شان يك تالاب بسيار بزرگي پديدار است . و در يكطرف تالاب
مذكور يك شهر بسيار بزرگي موجود است .
فيل ايوانس گفت :

-- هيچ شبهه نيست كه اين تالاب (ميشينغان) . و اين شهر (شيكاگو) ست .
پرو دانت بادور بين بسيار اعلايي كه در كمره خود يافته بود شهر را معاينه
كرده هفده عدد خط راه آهنى را كه از شهر مرور كرده است بديد . و
وكايساي بزرگ . و دواير حكومت ، و او تلهاي بزرگ آنرا نيز تفريق نمود
فيل ايوانس (سر مان) نام يك او تله بزرگي را نشان داد كه هيئت عموميه آن
عينا بيهك طاس تخته نرده مشابه بود .

(۹۶)

پرودانت گفت :

-- اگر این شهر شیکاگو باشد معلوم است که بسیار بجهت غرب رفته ایم،
و ازین هم معلوم میشود که اگر بر همین راه دوام ورزیم از نقطه برگشتن
فیادلفیا خیلی دور می افتیم .

براستی که همچنین هم بود . آلباتروس رفته رفته یکسر از ایالت پانسیلوا
نیادور شده میرفت ، وراء غرب رایش میگرفت که اگر درین وقت روبرو
را پیدا کرده به برگشتن مجبور کنند باز هم کار از کار گذشته است .

امروز مهندس بیدان بیدار آمد ، یا بکار خود مشغولست ، یا آنکه خواب
میکشد ! لهذا هر دو رفیق بی آنکه مهندس را به بینند طعام خوردند . بعد
از طعام هر دو رفیق برای انتظار روبرو در زیر عمودهای پروانه ها گردش
و قدم زدن آغاز نهادند . پروانه های عمودی به آندرجه سرعت دور
میکردند که انسان آنرا یکپاره جسم کلوله گمان میکرد .

از سر حکومت (ایللوا) بظرف دو ساعت گذر نمودند . از روی نهر
(میسیسیپی) که واپورهای دودیر که در میان آن مانند قایقهای کوچک
معلوم میشد نیز بسرعت گذشتند .

بوقت ظهر یکساعت باقی مانده بود که شهر (ابوواستیس) را دیدند و
بعد از کمی به اراضی حکومت (ایووا) داخل شدند . در اینجاها سلسله
جبال مارپیچی که از جنوب یکسر بسوی شمال امتداد یافته است دیده شد .

زروه های بلند این کوهها آلباتروس را بسیار مجبور گردانید .
 بعد از این کوهها چمنزار بسیار واسعی که تا بکوههای (روشوز) ممتد شده
 است بدیدار شد . از سردی هوا چنان معلوم میشد که آلباتروس رفته رفته
 به جنگل (فاروست) نزدیک میشد .

امروز شایان دقت هیچ یک حالی ظهور ننمود . پرو دانت و فیل ایوانس
 تمام روز تنها ماندند . درین اثنا فریقولن را دیدند که در طرف سرکشتی
 بر افتاده تا هیچ چیزی نه بیند . بچاره بحال دهشتناکی بود . چونکه رفته
 رفته خوف و هراسش بیشتر شده میرفت .

بعد از ظهر بدو ساعت بخدود حکومت (نه براسقا) رسیدند . که شهر
 (او ما هاسیتی) نام در اینجا بر سر خط راه آهن یکصد و پنجاه فرسخی
 درازی واقع شده است که در مابین (نیورک) ، و (سانفرانسیسکو) کشیده
 شده است . درین اثنا آبهای زردنهر (میسوری) نیز دیده شد . بعد از کمی خانه
 های چوبین و عمارتهای رنگین شهر (او ماها) مشاهده و بدیدار شد .

هیچ شبهه نیست که چنانچه از سفینه طیار شهر به بسیار خوبی دیده میشود
 از شهر نیز سفینه طیار بصورت مکمل مشاهده میگردد . زیرا مهندس روبور
 سفینه خود را مانند پشهابه پنهان کردن آنقدر لزوم نمی بیند ، و در میان
 طبقات بسیار بلند هوا در ابرها پنهان شدن نمیخواهد . پرو دانت و فیل
 ایوانس حیرت و تلاش مردم شهر را که از دیدن این سفینه غرایب دینه

(۹۸)

بر بالای سر خود حاصل کرده بودند. میدیدند. چو نکه همه مردمان
چشمهای خودشانرا و دور بینهای شانرا بسوی بالا متوجه داشته بودند و واله
و حیران مانده بودند. پس معلوم شد که دیده شدن این ماشین طیار مهندس
روبوور از طرف مردمان (اوماها) مسئله طرم هوایی را چنانچه بر رئیس
کلب ولدن و سرکاتب او حل و روشن ساخته بود بواسطه تلگرافهای
مردمان اوماها بر همه مردمان روی زمین ظاهر و پراهن ساخته باشد.
بعد از یکساعت آلباتروس از اوماها در گذشت. برسیا خان اسیر گشته
آلباتروس به تحقیق پیوست که سفینه خط راه آهن کبیر را تعقیب نموده
یکسر بسوی غرب متوجه میشد. حالا نکه این مسئله پروودانت و فیل
ایوانس را بدشست می انداخت، و امید بر کشتن و وطن شانرا از دل شان
دور می ساخت!

پروودانت گفت:

— معلوم است که این حریف بجایی که دلش میخواهد ما را میرد!

فیل — بلی! هم از ما نمی رسد! اما جان خود را نگاه کند! من از آن آدمی
مانی نیستم که اینگونه کارها را هضم بتوانم!

پروودانت — منم نیستم، اما اگر سخنی مرا میشنوی باید که صبور
و اعتدال دما پیشه گیری!

فیل — چه، به اینگونه معامله صبر کنم؟

پرودانت — بلی، حدت و غضب را برای يك وقتی نگهداریم که فائده و
منفعت آنرا به بینیم !

ساعت پنج بود که کوههای سیاه اراضی بزاقت سراسر از نظر پنهان
گردید. وقتی که شام شد تمام حوضه نهر (پلات) را گذشته بودند. امشب
مانند شب گذشته صداهای لوقو، و تیفهای راه آهن، و آوازه های حیوانات
اهلیه ده ها و قریه های معمور سکونت شب را خلل پذیر نمیشد. زیرا این
زمین ها همه کمی چمنزار، جنگلزار، شوره زار بود. گاه گاه صداهای گاو
های دشتی و جنگلی ماها، و غنونا امریکا که بگله ها گله ها مانند سیلاب
خروشان در جریان میبودند، و گاه گاه آوازه های شغال و روباه و کرک
نیز بگوش مسافران آلباتروس نشین میرسید و نیز گاهی که آلباتروس
بزمین بسیار نزدیک میشد بویهای خوش نباتات خوشبویی که درینسوز
میدنها و افری موجود است بدماعهای شان بر میخورد.

والحاصل امروز نیز با خور رسیده بعد از طعام شب مسافران بخواب
فتند. فردا که (۱۵) ماه حزیران بود صبح وقت فیل ایوانس پیشتر از
پرودانت از کمره خود برآمده ب فکر آن بود که بلکه روبور را دیده بتواند ؟
ولی چون مهندس را نیافت مجبور گردید که سبب پنهان بودن روبور
را از سرطایفه (توم تورنر) بپرسد. توم تورنر در پیش اوتاق سکاندار
بنظارت ونگرانی مشغول بود. فیل ایوانس به او نزدیک شده پرسید که :

(۱۰۰)

— آیا امروز مهندس روبرو را دیده می‌توانیم؟

— نمیدانم!

— آیا از اوتاق خود بیرون برآمده است؟

— بلکه برآمده باشد!

— چه وقت خواهد در آمد؟

— البته هر وقتیکه کارش تمام شود خواهد در آمد!

توم تورنر اینرا گفته و بکار خود مشغول شد، و چنان وضعیتی نمودار کرد که دیگر جواب نخواهد داد.

برودانت نیز درین اثنا برآمده بود. هر دوی شان بطرف زیرنظاره کردند. در زیر پای خود دوا دیوار دره‌های کوه‌های (روشوز) را مشاهده کردند. اما این راه گمان و تخمین درک کردند. زیرا فیل ابوانس چون اینظر فهار اندیده بود حکم کرده نمیتوانست که این کوه‌ها و دره‌ها یکاست. اماخریطه منتظمی که در پیش روی اوتاق سکندار در مابین آله باز و مترو، و تر و متر و آویخته شده بود تعیین موقع را نشان میداد.

بعد از کمی بعضی زروه‌های کوه‌های بلندیکه باطلوع شمس خاوری یک رنگ آتشی گرفته بود در پیش روی خود مشاهده کردند که این زروه‌های کوه (روشوز) بود.

رفته رفته سردی بسیار شدیدی بوجود خودشان حس کردند. فیل

(۱۰۱)

ایوانس گفت :

— این سردئی هوا از تبدل حرارت منطقه نیست بلکه از بلند پروا
زئی آلباتروسست که میخواهد از سر زروه های کوهها بگذرد !
و بواقعی که همچنین هم بود زیر اچون در زیر نظر کردند دیدند که زروه های
کوههای پر برف در زیر پای شانست ! بعد از یکساعت هوا کسب اعتدال
نمود . مگر آلباتروس زروه های کوه را پیچوده در میان دتره ها و کوهسارها
در آمده است که این زهسپازئی میان دتره ها و کوهسارها تنها سیاحان ما را
نیز و بلکه کشتیمانان بسیار ما را نیز بر آه غلط کردن ، و دو چاره و له
و حیرت ساختن کافست .

بعد از یکچند دقیقه آلباتروس کوه (سته ونسون) را بطرف راست
کذاشته نهر (بلوستون) را مرور نمود . و به تالاب بسیار بزرگی که بنام
همین نهر موسومست واصل شد .

این تالاب که از بلندترین تالابهای دنیا از سطح دریا شمرده میشود
چنان يك منظره لطیفی را ما لکست که تعریف قبول نمیکند . اجسام
مثلثه که اطراف سواحل این تالاب را فرا گرفته است به انعکاس شمس دلآرا
چنان يك لطافتی میگیرد که چشمها را میدرخشد . جزیره های سبز و
خرمی که در میان تالاب عرض دیدار میکنند چه خوش منظره . چه خوش
لطافت !!

(۱۰۲)

منظره لطافت آور جزیره های سبز و خرمی که در میان تالاب مذکور
پدیدار است دیگر گونه لطافت و علویتی تشکیل میدهد . آبهای که در میان
جزیره های مذکور میماند هر یک مانند آئینه مجلایی میدرخشد .
مرغان رنگارنگ متنوع عجایب و غرایبی که در اطراف و میان این تالاب و
جود است شمار انواع آنها ممکن نیست !

سواحل سنگستان ، و درختستان این تالاب خیلی نظر را بانی داشت .
از زیر درختان و سنگهای کنار تالاب در هر طرف بصد هاشالاهای
کوچک کوچک حاصل شده بود . از میان بعضی از این شالاهای بخارهای
ماء بسیاری نیز ظهور میکرد که این بخارهای ماء همه گاهی از حرارت داخله
زمین ، و میساده معدنی که دایما در حال غلیان بود بحصول میآمد . بعد از
یکساعت آلتا روس تالاب بزرگ و بلند بلو ستون را گذر نمود . و بعد از کمی
از فواره های آبهای معدنی جو شان طبیعی که در لطافت و غرابت معادل
فواره های مشهور طبیعی (ایرلاند) میباشد نیز گذشتند . این فواره های
طبیعی که بقوت حرارت مرکزی زمین بشدت بر میجهند شکلهای مختلف
دارد . بعضی مانند بادزن ، بعضی بشکل قوسی ، بعضی چون خط
مستقیم ، بعضی بشکل دایره از زمین فوران مینمود .

برودانت ، و فیل ایوانس به این مناظر لطیفه طبیعی حیران حیران
مینگریستند . مهندس روبور چنان گمان میشد که این منظره هار بازار

(۱۰۳)

دیده که هیچ پدیدار نبود .

ساعت هفت بود که آلباتروس در دره مشهور (بریدزر) که خط راه آهن بزرگ امریکا از آن مرور نموده داخل شد . در اینجا آلباتروس گویا مهارت فوق العاده زیر حکم بودن خود را نشان دادن میخواست که سرعت سیر خود را کم کرده از میان این دره عمیق مارپیچ طولانی بکمال مهارت رفتار مینمود .

اعتراف باید کرد که این سیاحت دره عمیق مارپیچ (بریدزر) آلباتروس شایان حیرت بود . سیاحان ماکه دشمن طرفداران از (هوا سنگین) هستند باز هم در پیش این دره پیمایی ماشین طیار از هوا سنگینتر از حیرت واستغراب خود داری نتوانستند .

آلباتروس در ظرف دو نیم ساعت دره مارپیچ را طی نمود . و از جبال متسلسله رو شو ز که بمقام مهره کمر قطعه امریکای شمالیست سراسر بیرون برآمد . و بقطع کردن اراضی (اوتاه) بسرعتی که در ساعتی صد کیلومتر و پیمود آغاز نهاد . و هم بر روی زمین یکچند صد متر و نزدیک میرفت که درین اثنا یکی یکبار صدای لوقو . و تیف ریل از پایان بگوش آلبا تروس نشینان بر خورده پرو دانت وفیل ایوانس پسایان نظر کردند . دیدند که یک ریل داک بسیار سریع السیر است که بسوی شهر . (غراق لان ساله) روان میباشد .

(۱۰۴)

آلباتروس مانند عقابی که برای شکار خود فرو آید بیکبار کی بقدر صد
متر فرو آمد و باریل بصورت موازی بر فتار آغاز نهاد ، از واغونهای ریل
سرهاى بسیار مردمان بیرون بر آمده بتماشای ماشین طیار مشغول شدند ،
بسیاری از ریل نشینان در برنده های قطار نیز برآمدند حتی بعضی بر پا
مهای واغونها نیز بالا شدند .

صداهای حیرت ، و آوازه های شایاش ریل نشینان بمیوق برآمد . اما
روبو هر هنوز هم بر سطح سفینه طیار پدیدار نبود . آلباتروس حرکت دو
ریه بر وانه های عمودی خود را کم کرده زیاده تر فر و آمد ، و برای پس نما
ندن قطار ، سرعت خود را نیز کمتر نمود . چنان گمان میشد که آلباتروس
یک مرغ درنده بزرگ است ، و قطار نیز یک مار گردنده بزرگ است که مرغ درنده
او را میخواد بر باید . آلباتروس گاه بچپ و گاه بر راست قطار بالهای خود را
کشاده پرواز دارد . گاه میگذازد که قطار پیش شود ، و چون یک قدری
پیش شد باز بیکسر عت خارق العاده از و پیش میشود ، باز آرام شده با قطار
برابر میرود . درین اثنا بقیق سیاه رنگ آلباتروس که رسم آفتاب زردی
بر آنست بکمال عظمت باز گردید . کپتان قطار ریل نیز بقیق جها میر متفقه را
باز کرده جواب داد .

سیاحان بیچاره ما برای اینکه خود را با قطار نشینان بشناسانند بیهوده
کوشش ها و زیدند . پرو دانت بیچاره دستهای خود را در اطراف دهن

(۱۰۵)

خود گرفته به بلندی هر چه تمامتر فریاد برآورد :

— من در فیلا دلفیا رئیس کلب ولدن پروداتم !

— منم سرکاتب اوفیل ایوانسم !

این نداها در میان آوازهای هوررها که از ریال نشینان میبرآمد آمیخته شده غایب گردید .

سه چار نفر طایفه های آلباروس از شنیدن اینصداها از کمره های خود بیرون برآمدند . یکی از آنها بسوی قطاریک ریسیمانی آویخت و به اینصورت بر لوقو مو تیف ریال ریشخند و استهزا نمود که یعنی تو بمار سیده نمیتوانی ریسماز ان خود به بند که ترا کشیده ببریم ! در وقت کشتی دوانیهای دریایی نیز کشتیهائیکه پیش میشوند برای کشتیهای پس مانده همچنین ریسمان می اندازند و به اینصورت بران استهزا میکنند .

آلباروس سرعت معتاده خود را گرفته در ظرف نیمساعت آنقدر از قطار پیش افتاد که در افق دود آن نیز دیده نمیشد .

یکنیم ساعت بعد از ظهر یک نقطه بسیار واسعی که باضیای شمس میدرخشید دیده شد . پرودانت گفت :

— مرکز اداره (مور مون) ها خواهد بود !

فیل — بلی ، بلی ! (سل لاق) نام شهر است که بمعنی (تالاب شور) است .
براستی که همچنین بود ، این شهر (سل لاق) نام شهر است که مرکز

(۱۰۶)

حکومت قوم (مورمون) است. و آن نقطه که میدرخشید معبد های جسیم
آنهاست که سطح قبه مجلای آن ضیای شمس را بهر جهت منعکس میساخت
این شهر در دامنه کوه بزرگ (وازاچ) که بادرختان سیب وارچه مستور
است واقع شده میباشد. در یکطرف نیز نهر بزرگ (ژورون) که آب های
تالاب (اوتاه) را به تالاب شور میریزاند دیده میشد.

منظره این شهر بزرگ مانند یک خوابی گذشت. آلباتروس بسرعت
خیلی زیادی یکسر بسوی جنوب غربی رهسپار بادیهائی گردید. این
سرعت از سرعت باد خیلی افزونتر بود که به این سبب بر سطح آلباتروس
ایستادن بر مسافران خیلی دشوار میگذشت.

بعد از کمتری آلباتروس بر اراضی (ناوادا) به پرواز آغاز نهاد. که این
مراضی رگ های معدن نقره کوه (سینه را) را از رگ های معدن طلای
(قالیفورنیا) تفریق میدهد.

فیل ایوانس گفت:

— گمان میبرم که پیش از آنکه شب شود (سافرانسیسکو) را خواهیم دید!
پرودانت — خوب، بعد از آن؟

درین اثنا مهندس روبور نیز بر سطح پیداشد. هر دو سیاح بی مک
و درنگ در پیشش رفته گفتند:

— مهندس روبور افندی! اینست که تا بمنت های حدود امریکای سیاهیم.

کمان میبریم که حالا لطیفه را خاتمه بدهید

— افندیان ! من اصلاً لطیفه را دوست ندارم !

مهندس اینرا گفته و به توم تورنیک اشارتی کرد. هماندم آلباتروس
بزمین نزدیکشد، ولی چنان تیز رفتاری را آغاز نهد که بر سطح سفینه
ایستادن محال بود. مسافران خود را ابعذاب تابه کمره های خود رسانیده
توانستند، و در آنجا آرام یافته پرو دانت گفت :

— اگر یک کمی دیگر مرا به تنگ آرد کلویش را به پنجه آنقدر خواهم
فشرده که نفسش را از آلباتروسش زودتر بجهنم بفرستم !

فیل — این فایده ندارد ! چاره برای فرار باید یافت !

پرو — بلی، مطلق باید یافت !

در وقتی که مسافران میخواستند بخواب بروند یک صدای شرب شرب
بزرگ و بلندی بگوش شان بر خورد که این صدای موجهای بحر بود که با
ساحل بر میخورد و این صدای امواج گو یا صدای منادی بود که از حدود
امریکا برآمدنرا اعلان نمود.

— باب نهم —

آلباتروس در یکاده هزار کیلومتر و یک مسافه را می پیماید، و در یکایک جهیدن بوقوع می آید؟

پرو دانت و فیل ایوانس بر فرار قطعاً قرار داده اند. چونکه در سفینه

(۱۰۸)

طیار بقدر هشت نفر مردمان تنومندی پر قوتی موجود اند که بدو نفر
بر آنها غلبه جستن ، و سفینه را مالک شدن ، و بجائی که دلشان بخواهد فرو
آمدن غیر ممکنست . اگر بگوئید که اینها د و نفرنی بلکه سه نفر اند ،
زیرا فریقولن نیز با ایشانست ؛ حالا نکه اگر فریقولن را شناخته باشید
آن کاهل پر خور ترسندك را بجمع آدم حساب نباید کنید .

پس خوب ! چون بقوت غلبه ممکن نیست البته بحیله مراجعت باید کرد .
فیل ایوانس این مسئله هارا از هر طرف به پرودانت فهمانید ، و او را بسکو
نت و اعندال دم دعوت کرد ، و منتظر فرصت شدند .

فردا چون از کمره های خود برآمدند از ساحل هیچ اثر ندیدند ،
و وجهای بحر محیط کبیر را بکمال شکوه و عظمت در زیر پای خود یافتند
آلبا تروس بکمال سرعت بقدر صد متر و بلندتر از روی بحر هوا پیمایی
مینمود . مهندس روبرو از کمره خود خیلی کم خروج میکند . امر و نیز
بقرار عادت خود خیلی ناوقت از کمره خود برآمده در جهت دنبال کشتی
بقدم زدن مشغول شد ، و بمسافران خود از دور يك سلامی داد !

امروز فریقولن نیز يك جرأت و جسارت فوق العاده ابراز کرده در
حالتی که چشمانش از یخوایی سرخ شده بود ، و نظارش حال طبیعی خود را
غائب کرده بود ، و پایهایش میلرزید از کمره خود بیرون برآمد . مانند
شخصی که زیر پای خود را محکم و استوار نه بیند ، و یا بریل بسیار کم

(۱۰۹)

بر لقی راه برود همچنان بر راه رفتن آغاز نهاد . در اول امر چون دید که پروانه ها بحال طبیعتی خود دور دارند یکقدری خاطر جمع شده آرزوی دیدن شهر ها و زمینهای که آلباتروس از روی آن میگذرد بدلتش افتاد . و آهسته آهسته بسوی کتاره کنار سفینه روان شد . و مانند نایبانیان دستپالك کرده کنار سر کتاره را بدست آورد .

الحق که این جسارت فریقولن يك همت بسیار بزرگی شمرده میشود آفرین فریقولن آغا ! آفرین !!

اول وجود خود را پس کشیده کتاره را بخوبی بجنبانید تا بدانند که محکم است یانی ، و چون دید که محکم است خود را راست کرد ، و به پیش میل کرده سر خود را بیابان بیاویخت . اما اینرا هم بگوئیم که فریقولن اینهمه کار ها را بچشم پوشیده اجرا کرده است . نهایت دفعته چشمهای خود را بسوی پایان باز کرد :

سبحان الله ! چه نعره ها ، چه خود را پس کشیدنها !
سر خود را در میان دوشانه خود چنان فرو کشید که انسان را بحیرت می انداخت ! اگر موهایش زنگنه نمیبود راست بر میخواست . فریاد بر او رده گفت :

— امان یار بی ، بحر است ! بحر !

حال فلاکت اشتغال فریقولن را آشپزباشنی سفینه دیده بزودی خود را

(۱۱۰)

به او برسانید ، و اگر از زیر بغلهايش نميگرفت بچاره بشدت تمام بر پشت
مي افتاد .

این آشپز (فرانسوا تاپاژ) نام يك فرانسويست كه داخل شدن آن در
شمار طایفه های آلباتروس يك مسئله مهمانيست . اما زبان انگلیزی را
خوب تكلم ميكند . از زیر شانه های فریقولن گرفته و بشدت تكان داده گفت :-
راست بایست ! راست ایستاده شو !

فریقولن انظر رنو میدانه خود را بسوی پروانه های آلباتروس
دوخته گفت :

— امان مستر تاپاژ !

— آیا چه میفرمائید ؟

— آیا اینها خواهد شکست ؟

— فی ! اما یکروزی از روزها البته خواهد شکست !

— چرا ؟ چرا ؟

— چونکه در مملکت ما میگویند كه هر چیزی میگذرد ، میشكند ،

خراب میشود !

— اما از برای خدا ! نمی بینید كه در زیر ما بحر است !

— خوبست فی ! اگر بیفتید افكار نمیشوید !

— اما غرق میشوم ، غرق !

(۱۱۱)

— بلی ، غرق میشوی اما خورد و خاش نمیشوی !
بعد از یکچند دقیقه فریقون خود را جمع کرده توانسته به کمره خود
در آمد امروز که ۱۶ حزیرانست ماشین طیار بصورت معتدلانه قطع مسافه
مینمود . دایما بقدر صد متری بلندتر از سطح آب رفتار میداشت که به
اینصورت سطح مجلای درخشنده بحر بخوبی تماشا میشد .
برودانت گفت :

— اگر روبرو در نیجهایک شکار ماهی آرزو کنند هیچ بعید الاحتمال نخواهد
بود زیرا اطایفه هار امشغول تدارکات جمع آوری اسباب صید ماهی مینم
فیل — اما در دریا هیچ ماهی دیده نمیشود . مگر بعضی ماهیان (بالینه)
که از صید آنها بجز خونریزی بیهوده دیگر هیچ فائده نیست .

هر دور فیک در همین سخن بودند که روبرو بر سطح سفینه پدیدار شد
توم تور نیز بالا بود . بنابر اشارت روبرو آلباتروس فروتر آمد ، و بقدر
نیجه متری از سطح بحر بالاتر ماند .

نه هیچ یک ساحلی پدیدار است ، و نه هیچ یک کشتی . تنها بعضی فواره
های بخار ما ، که از دماغهای (بالینه) هابر هوا میشد در بعضی نقطه های
روی بحر مشاهده میشد .

توم تور نو باد و نفر ما کینست دیگر بطرف سر سفینه طیار برقتند بدستهای
شان یک یک تفنگ رخ دار قالیفور نیایی که مخصوص برای شکار بالینه ساخته

(۱۱۲)

شده و از کله آن (ژبیقین) نام بیکان برده دار میراید موجود بود. گله های
ژبیقین دار مذکور باریسمانهای مضبوطی بجز خهای مقرر در سطح
سفینه مربوطست .

درین اثنا مهندس روبرو بطرف پیشی سفینه بجای دیده بان برآمد . و
بدست راست خود بر ماکینست و بدست چپ خود بر سکاندار اشارت و
کومانده دادن گرفت . آلبا تروس بجز درجه سرعت و سهولت تابع اشارتست
که تعریف آن نمیشود . گویا سفینه یک جسم ذی روحیست که روح آن
(روبرو) است . درین اثنا نوم تور نر فر یاد بر آورد که :

— اینست ، بالینه ، بالینه !

براستی که بقدر شصت هفتاد متر و پیشتر یک بالینه بسیار جسیمی پدیدار
گردیده بود . آلبا تروس رایکسر بر سر بالینه برانندند . و قتی که بر سر
بالینه رسید توقف نمود . نوم تور نر تفنک ژبیقین دار را بسوی بالینه دور
داده نشان گرفت . و ماشه را بکشید . ژبیقین از تفنک برآمده بر پشت بالینه
اصابت نمود ، و ریسمانی را که با آن مربوط بود با خود برد . گله بجز
دی که بر بدن بالینه بکفید ژبیقین در وجود بالینه درآمد .

حیوان بچاره از صدمه ژبیقین متأثر شده چنان دم خود را بشدت در
آب بزد که آبهای بسیاری تاب درون سفینه بریخت ، و بسرعت و شدت
تمام در آب غوطه بخورد . مقرر که ریسمان ژبیقین با آن مربوط بود بچنان

(۱۱۳)

سرعت بدور افتاد که برای آتش نگرفتن آن آب بران ریختند. حالا تصور
بکنید که قوت بالینه باز یسمانی که به سفینه مربوطست سفینه را بچه سرعت
و شدت در پی خود هم می کشد؟ پروانه ها ایستاده شد، آلباتروس به کیف و
آرزوی بالینه به تبعیت مجبور گردید. توم تورنر تیر بدست منتظر ایستاده
بود که اگر ماهی بصورت تیکه سفینه را از میان برساند غوطه بخورد به بریدن
ریسمان حاضر میبود.

بقدر نیم ساعت آلباتروس شش میل مسافه را در پی بالینه بهمین صورت
رفتار نمود. بعد از کمی دوچار ضعف شدن حیوان حس گردید و روبرو
اشارت کرد. پروانه های افقی بدور افتاد. آلباتروس بقدر بیست و پنج
متر بلند شد. بالینه دم عظیم الحلقه خود را بدهشت تمام در آب همیزد،
و گاهی بر پشت غلطیده روی دریا را کف آلوده می ساخت.

یکی یکبار ماهی برجهید، و چنان یک غوطه خورد که توم تورنر در کار
خود که چه کند حیران بماند.

در آن واحد سفینه تابه سطح دریا فرو آمد. در نقطه که بالینه غوطه
خورده بود یک گرداب عظیمی حاصل شده بود بر سطح آلباتروس و وجهای
بسیاری ریختن گرفت. تهلکه بزرگی بر سفینه و سفینه نشینان عرض
دیدار نمود!

اما هزاران شکر که توم تورنر درین اثنا به بریدن ریسمان کامیاب آمده

(۱۱۴)

تهلکه بر طرف گردید . آلباتروس بمجردیکه از ریسمان ماهی رهایی یافت
دفعه بقدر دو صد متر و بسوی هوا برخیزید . و رو بور بکمال اعتدال دم مانور
سفینه طیار خود را اجرا کرده بود .

بعد از چند دقیقه لاشه ماهی بالینه که بشدت ژبیقین آلباتروس مرده
بود بر روی بحر بالا برآمد . از هر طرف مرغان لاشه خوار در یابی بران
 هجوم بردند . آلباتروس یکقدری این منظره را چون تماشا کرد بر راهیکه
داشت به باد پیمائی خود آغاز نهاد .

فردا که ۱۷ جزیران بود بساعت ده خشکه پدیدار گردید که این خشکه
شبه جزیره (آلاستقا) بود . آلباتروس نشینان این موقع را که بسیار ماهی
(فوق در انجاشکار میشود تماشا کرده در گذشتند . دو هزار کیلومتر و مسافت
که در مابین جزائر (آله تونیه ن) و دماغه (قاه پچا تقا) موجود است تابه
شام قطع گردید .

پرودانت و فیل ایوانس تابه ایندم فرصت فرار را نیافتند . و گمان میشود
که درین سرزمینهای فرار را مناسب نمیبینند . آلباتروس شبه جزیره قاه پچا
تقار ایسک خیز گذر کرد . عمارتهای (پترو و پاوه لوفسق) و کوه آتشفشان
(قلاوشو) را بقدریک ثانیه دیده توانستند . در ۱۹ جزیران دماغه شمال
(ژاپونیا) و جزائر (ساخالین) دیده شده در آبهای (پروز) که در مابین
آنها واقعست ، واصلت نمود که درین آبهای نهر (آمور) که بزرگترین نهر

(۱۱۵)

های سیدیر یاست همیر نزد .

و قتیکه به آنای . و اصلت کردند یک دمه بسیار کثیف و غلیظی پیدا شد
از آنرو آلباتروس بالا برآمده خود را زدمه ها را هائی داده دمه را در زیر
گذاشت . درین اثنا و بوز از پیش منبهانان خود گذشته توقف نمود و بیک
طوری اهمیت گفت :

— افندیان ! واپور ها و کشتی ها وقتی که در میان دمه . می مانند خود را در
تلاش عظیمی دیده و صغیر ها نواخته با هستگی راه می بینا پسند تا آنکه مبادا
بدیگر واپور و کشتی یاسنک مصادمه نکنند . حالا آنکه آلباتروس از دمه هیچ
پرواندارد زیر ادر آن واحد از میان دمه ها خود را بالا کشیده بی پروا برای
که دارد دوام میورزد :

رو بوز اینسخن خود را تمام کرده از پیش روی شان در گذشت و به
کشیدن پایبی که بدهن داشت دوام ورزید .

فیل ایوانس به پرو دانت گفت :

— . معلومست که آلباتروس خارق العاده از هیچ چیزی ترس و بالک ندارد !

— معلوم خواهد شد که دارد یا ندارد ؟

از اینسخن پرو دانت معلوم شد که یک فکر خفی و مدهشی در دل میپرو راند .
دمه ها تمام آنروز بر دوام بود . آلباتروس بسببیکه با کوههای بلند (فوزی
زاما) که در ژاپونیاست مصادمه نکنند خیلی بلند گردید . روز دیگر چون

(۱۱۶)

دمه زایل گردید یک شهر بسیار خوشنمایی پدیدار گردید که عبارت‌های
بست بست چو بین روغنای آن خیلی دلربایی داشت ، جادها ، و بازارهای
صاف و مستقیم ، و صیفیه ها و باغچه ها و بیشه زارها و کشتزارهای برنج آن
بخوبی دیده میشد ؛ فیل ایوانس چون به اینظر فها سیاحت نکرد از آن شهر
مذکور را نشناخت .

روبور در آنستائیکه ارتفاع میگرفت به سیاحتان نزدیک شده گفت :
— افندیان ! میدانم که شما این شهر را تمیذشاسید . لهندا بشما خبر بدم
که این شهر (یدو) ست !

برودات جواب نداد . زیرا هر وقتیکه به پیش روی مهندس میآمد
محالی میشد که گویایی هوا مانده و حال خفه میشود !
روبور باز گفت :

— منظره شهر یدو حقیقتاً خیلی خوش است . اما بعد از کمی که منظره
شهر (پکین) پایتخت چین را به بینید اینرا هم فراموش خواهید کرد ؟
در ظرف یکساعت آبنای (قوره) را آلباتروس گذر نمود . بعد از آن
شبه جزیره قوره را دور نموده به بحر اصفرد داخل شد . در ۲۴ حزران بر
سر پایتخت چین یعنی شهر (پکین) واصل شد .

هر دو سیاح مابرکنار کنار تکیه زده به خارج تماشا میگردند . و بحقیقت
که شهر را همچنانکه روبرو گرفته بودیافتند . دیوارهاییکه این شهر بزرگ

را بدو قسم تقسیم کرده که یکی را قسم چین ، و دیگری را قسم مانچو میگویند ، و دوازده محله که در اطراف آنست ، و بازارهای وسیعی که در وسط شهر دراز شده رفته است ، و معبد های زرد و سبز بزرگ ، خانه های توانگران ، و باغچه های شانرا ، و معبد های شهر بزرگ زرد ، و باغچه های بزرگ . و تالاب های صناعی ، و کوه های سبز و خرم آنرا یکان یکان تماشا کردند . نهایت در وسط شهر اصغر [شهر احمد] نام سرای امپراطوری را نیز دیدند .

درین اثنا آلباتروس در میان هزارها کاغذ باد های مختلف اشکال متنوع الوانی که از چوب های بانس باصولهای رنگارنگی ساخته شده بود ، و از طرف چینیان که به این بازی خیلی هوسکار میباشند بر هوا شده بود داخل گردید جو هوا از صداهای مختلف آهنگ این کاغذ بادها چنان گمان میشد که بدسته های سازهای کونا کونی دمسار گردیده است .

رو بور گویا از آهنگهای این صداها خوش شده بود که در پیش هر کاغذ باد جدا جدا نزدیک شده آهسته آهسته صداهای آنها را میشنید . اما چینیان که تارهای کاغذ بادها را بدست گرفته ، و دهلهای سر تاها و طباهای مینو اختند بمجردیکه نزدیک شدن آلباتروس را بدیدند بگمان آنکه يك جانور دهشده هوا نیست به ترس و بیم افتاده دفعه يك سکوت و سکوتی برای شان حاصل شد و ریسمانها را وا گذاشته به تفنک و طپانچه زدن آغاز نهادند .

(۱۱۸)

بعضی از کاغذها دفعه و بعضی آهسته آهسته بر زمین افتادند . صداهای
مختلف آهنك نیز منقطع شد .

درین اثنا صدای طرم توم تورنر بشدت از جو هوا نواخته شد . سفینه
نیز از دایره حد و دیکین بیرون برآمد .

آیا آلباتروس از نیجا باز بکدام سمت متوجه گردید . بگوئیم که دایما طریق
جنوب شرقی را در پیش گرفته است که ازینهم معلوم میشود که بهندوستان
نزدیک شدن را آرزو دارد .

بعد از آنکه از دیکین سفینه حرکت کرد ، ده ساعت بعد فیل یوانس و پرو
دانت در جوار (شن سی) یک قسم سد کبیر را دیدند . بعد از آن در جهت های
(تبت) از حدود چین در گذشت .

در صحرای بسیار بلند (تبت) که از نباتات یک قلم عاری میباشد در هر
طرف کوهها و تپه های پر برف منجمد گشته دیده میشود . بعضی کوهها
تپه های یخ بسته و شادله هایی که از ستونهای یخ تشکیل شده بود با بعضی تالاهای
پریخ که در اطراف آن بعضی درختها و پشته های مخصوص آنس و زمین که
همیشه سبز است معلوم بود . بر همه این زمینها یک سرما و خنکائی بسیار نیز
و شاید حکم فرما بود .

بارومتر درین وقت ۴۵۰ ملیمتر فرو آمده بود که ازین يك ارتفاع چار
هزار متر و رانشان میداد . با وجودیکه موسم تابستان بود حرارت از درجه

(۱۱۹)

صفر نمیکذشت . برودت هوا با سرعت سفینه افزونی گرفته بدرجه رسید
که خارج تحمل بود . باوجودیکه سیاحان لباسهای گرم سفینه را که در
کمره شان از طرف روبرو حاضر شده بود پوشیده بودند باز هم در کمره
در آمدن را مرجح دانستند .

روز ۲۷ حزیران پرو دانت وفیل ایوانس در منتهای افق در پیش روی
مرور آلباتروس بسیار بلند یک حایلی دیدند ، از پشت آئینه کمره خود
بسوی این دیوار حایل بزرگی که در پیش روی آلباتروس در آمدن بود
منظر دقت همیدیدند . فیل ایوانس گفت :
— گمان میبرم که کوه (هالایا) باشد .

روز دیگر که ۲۸ حزیران بود سفینه در بالای ریالت (زانغ) در پیش
روی کوه بزرگ رسیده بود . در اینجا شکلات ارضیه خیلی عجیب است !
زیاده از دو صد قله کوه مشاهده میشود . هفده عدد ازین زروم ها که از
تفایع آنها پیمایش شده بیست و پنج هزار قدم است ، و درینوقت زروم که
در پیش روی آلباتروس واقعست زروم کوه (اووه دست) است که
هشت هزار و هشتصد مترو ارتفاع دارد بیشتر از ان زروم کوه (دهوالای)
وجود بود که هشت هزار و دویست مترو بلندی دارد ، و بیشتر از ان زروم
کوه (کنشاتروغا) پدیدار بود که هشت هزار و پنجاه مترو بلندی داشت .
این سلسله کوه های متسلسل عظیمه بمنابه استخوان مهره پشت قطعه

(۱۲۰)

آسیاست که قطعه مذکور را بدو سطح مایل بسیار واسعی تقسیم نموده
است . جهت شرقی آن چین و آسیای وسطاست . طرف غرب آن
هندستان است .

آلباتروس بفکر گذر کردن از بالای این زروه ها نیست . البته که در
میان این سلسله جبال بعضی ممرها موجود است که روبوران ممرها را
دیده و میشناسد ، و حالانیز از میان آن دره ها و ممرهای عمیق مدته
گذر کردن میخواهد .

بواقعی که روبور همچنین کرد . ماشین طیار بدیعه کار سریع رفتار خود
را در میان دره (ایچی غاش) سوق نمود .

مردمان سفینه شب راه هیجان و تلاش بزرگی گذرانیدند . خفت
هوآتنفس را صعوبت میداد . سردی شدید آن بشدت تمام بر بدنهای اجرای
حکم مینمود . روبور در حالتیکه لباسهای بسیار گرم و کلفت پوشیده بود
در طرف سر سفینه در جای کپتانی خود ایستاده ، و بکمال مهارت اوامر
کشتی رانی را اجرا مینمود . توم تور ز سکان سفینه را بدرستی و هوشیاری
تمام اداره میکرد . ما کینست دقیقه واحد غفلت نداشت . پروانه ها
بسرعت فوق العاده دور کرده صداهای عجیبی بر میآورد . بارومتر به
۳۹۰ مایمتره فرو آمده بود که اینهم هفت هزار متره ارتفاع را نشان میداد .
اما منظره کوهستان عجب منظره دهشت نظیره بود ، در هر طرف زر

(۱۲۱)

و ه های سفید سفیدی پدیدار بود . یخهای اسطوانه شکلی که ده هزار
 قدم طول داشت در هر طرف دیده میشد . در طرفهای پایان سلسله
 جبال بیشه ها و جنگلهای بسیار غلو و تیره دیده میشد .
 شب گذشت آلباتروس به سقوط آغاز نهاد . و در ظرف دو سه سه
 عت از نقطه منتهای دره مرتفعی که طی میکرد بیرون میبرآمد . و قتی که
 از دهانه دره برآمد در پیشگاه نظر سیاحین یلک وادی بسیار واسعی نمود
 دار گردید . و روبور بطرف مهمانان خود پیش آمده بیکصدای نازکانه
 گفت :

— افندیان ! اینست هندستان !

— باب دهم —

— خد متکار فریقون در کجا یکجند غوطه در بحر میخورد ؟ —

مهندس روبور ، به این فکر و این مقصد نبود که سفینه خود را بر موا
 قع لطیفه هندستان بگرداند ، فی بلکه مقصد یکانه او این بود که در جه
 مکملیت ماشین طیار خود را بر انکار کنندگان آن ثابت نماید که از دره
 های مد هشت کوهسار بزرگترین دنیا که (همالایا) باشد بجه مهارت ،
 وجه صنعت میگذرد . آیا آلباتروس هیچ قصور و نقصانی نداشته خوا
 هد بود ؟ این در آخر معلوم خواهد شد !

(۱۲۲)

برودانت، وفیل ایوانس اگر چه در پیش صنعت و مهارت خارق العاده ماشین طیار که در میان آن سیاحت میکنند بدل خیلی حیران و تحسین خوانند، ولی از کبر و عنادی که دارند در ظاهر هیچ تنزل به آفرین خوانی نشان نمیدهند. بلکه همه اوقات خود شانرا به جستج چاره های فرار صرف مینمایند.

در دامنه های کو. (هالایا)، (نرای)، نام يك چمنزار بزرگ ولای بزرگی. وجود است که همیشه تبلرز. بر مردمان همجوار آن عارض میکند اما خاطر جمع باشید که بر آلباتروس نشینان ازین دهگانه هیچ ضرر و زیانی نرسید. آلباتروس از بسیار بلند از روی آن در گشته بسوی وادی که نقطه التصاق ترکستان. و چین است بالا برآمد. در ۲۹ حیران بوقت صبح در پیش روی آلباتروس وادی لطیف [کشمیر] ظهور نمود. در مابین سلسله های کوچک و بزرگ هالایا وادی کشمیر الحقی که خیلی لطیف است. درین وادی بمشال بعضی شاخه های جبال متسلسله مذکور تا به حوضه (هیدساب) دراز شده رفته است. هر طرف این وادی لطیف با آبشارها و جویهای بسیار خوشنمایی محاط است! سفینه بوقت صبح بر سر شهر کشمیر که آنرا (سرینگر) نیز میگویند. وجود شد. برودانت. وفیل ایوانس پشای این شهر خود شمنظر که بر دوساحل (دل) نام يك تالابی واقع شده است. مشغول شدند. ده های

(۱۲۳)

خوش منظر چو بین وقصر های پر نقش و نگار یک با سایه های درختهای
بید خیلی لطافت پیدا کرده بود ، و کنار های لب تا لب که بادر ختم او سبز
زارها مزین بود خیلی نظر را بایی داشت . فیل ایوانس گفت :

— اگر در او رو با میبودیم ، میگفتیم که در شهر (وندیک) هستیم .

— آه اگر در او رو با میبودیم به آسانی راه امریکارا می یافتیم !

آلباتروس ، بر شهر مذکور بسیار توقف نمود . نهر مذکور را که در
دل میریخت تعقیب کرده به پیش رفت . تا آنکه بر سر نهر مذکور در جائیکه
از مردم خالی بود رسیده بقدرده متر و بلندتر از روی آب توقف نمود ،
و نهای را بری خود را به نهر انداخته بقوت بمبه ها حوض انبارهای سفینه
را به پر کردن آغاز نهاد .

در وقتی که سفینه به آب گرفتن مشغول بود فیل ایوانس و پرو دانت
بیکنظر معنیداری بهم دیگر خود دیدند . ده متر و از روی نهر بالا میباشند ،
ساحل نهر نیز نزدیکست . علی الخصوص که شناوریر اینز خوب میدانند ،
یک برجهیدن همان ، و از اسارت رو بورر هائی یافتن همان ! پس توقف کردن
چرا لازم ؟

در آن واحد هر دو رفیق از کنار کتاره یکقدری خود را برای میدان
کشیدن واپس کشیده بشدت جهیدند . اما هزار افسوس که هنوز پایهای
شان بر هوا نشده بود که یکچند دست قوتناکی فرار یا تراشکنجه آسا

(۱۲۴)

محکم گرفت !

معلوم شد که سیاحان دایماد رزیر نظر و ترصد گرفته شده اند . پرو
دانت ، وفیل ایوانس تا که میتوانستند بمشت و لکد ، و دست و پا زدن
مقابله و مجادله کردند . اما بیهوده ! زیرا طایفه های آلباتروس خیلی
مردمان تنومند و پر قوتی بودند که رهایی از دست شان محال بود !
مهندس روبور بیکصدای ریشخند آمیزی گفت :

— افندیان ! مانند شما مردمان عاقل را ، از سفینه مانند آلباتروس ،
و از چنگ مانند این عاجز که شما اورا عنوان (مظفر) داده اید بفرار قیام
کردن هیچ نمی بیند !

پرو دانت سخنیهای مستهجن بر زبان راندن گرفت و آثار شدت وحدت
نمودار کرد ، ولی فیل ایوانس او را بیکطرفی کشیده به تسکین کردن
کوشش ورزید .

آلباتروس بدرجه کفایت آب خود را برداشته و نلپهای رابری خود
را جمع کرده بازیکسر بسوی غرب رهسپار عزیمت کردید .

امروز بیک سرعت وسطی ازاضی (کابلستان) را مرور نمود ، بعد از
کمی شهر کابل را نیز بدیدند ، وادی (چاردهی) و کوهستان سبز و خرم
آن خیلی نظر ربایی داشت !

در وقت عصر آلباتروس از شهر مشهور (هرات) گذر کرد بعد ازان

(۱۲۵)

اراضی (خیوه) و (ترکان) را که در کردله های طوفان ریک مانند
خیالی معلوم میشد بیک سرعت فوق العاده مرور نمود برین خط طولی که آلبا
تروس گرفته از کوه های بسیار بلندیکه ازان ترس مصادمه باشد اثری
نیست. تنها جبال متسلسله (دماوند) که ده هزار متر و ارتفاع دارد، و کو
(البرز) که شهر (طهران) در دامنه آن واقعست موجود است که در وقت
شام از ارتفاع یازده هزار متر و از بمواقع مانند برق خاطفی مرور نمود.
روز دیگر، آلبا تروس بر سطح (بحر حزر) که از سطح بحر محیط سه
صد قدم مرتفعست نزدیکشد. در وقت ظهر سفینه از سطح بحر حزر
صد متر و بلند تر هواپیمایی داشت.

آلبا تروس در وسط بحر رفتار داشت، و از هیچ طرف ساحل پدیدار
نبود، سرعت خود را نیز خیلی کم کرده بود. امر و زبوقت صبح توم تورنر
یا آشپز فرانسو اتاباز مکالمه میکردند.
توم میگفت:

— بلی، بقدر چهل و هشت ساعت بر روی بحر حزر رفتار میکنیم!

— چون چنینست البته شکار ماهی کرده خواهیم توانست؟

— بلی بلی، و ازینست که کپتان سرعت سفینه را خیلی کم کرده است.

این جواب توم تورنر را فیل ایوانس که نزدیک به آنها ایستاده بود
شنید. فریقولن نیز در پیش فیل ایوانس بود، و از وزاری و نیرهارر جا

(۱۲۶)

• میکرد که به افندی او و صاحب سفینه بگوید که اورا بخشکد بکشند!
فیل ایوانس بی آنکه فریقون را جواب بدهد در پیش پرودانت آمد
به بسیار احتیاط که کسی دیگر نشنود سخنانی را که از قوم توروشنیده
بود بفهمانید • پرودانت گفت:

-- چه فائده! این حریف یست فطرت ما را همیشه در زیر نظر دارد و تا
دلش نخواهد ما را وا گذار نمیشود!

— بلی همچنینست!

— پس چون چنینست • بهرگونه چاره که لازم باشد دست و پا بزنیم
و خود را از آلتا روس برهانیم •

— اما آلتا روس هم خیلی مکمل یکچیز یست • ها!

— هرچه که باشد! من همینقدر میدانم که مال یک یست فطرت یست که
ما را از حقوق آزادی ما جدا کرده است • علی الخصوص که این سفینه
مملونه برای فکر و مسلک ما و همه رفیقان ما خیلی تها که نالیک بلا یست •
لپذا ما باید که می کنیم که این سفینه بلاد فینه را خراب کنیم • و وجودش
را از دنیا برداریم •

— اول چاره فرار را بپنداریم • خراب کردن آنرا پس از آن می اندیشیم!

-- بسیار خوب! دایما بیدار باشیم • از هر فرصتی که ظهور نماید استفا
ده کنیم •

(۱۲۷)

— اما چسان خواهیم گریخت ؟

— بشنوید ! گاه گاه آلباتروس از روی زمین یکچند صد قدم بالاتر
میباشد . در سفینه ریسمان هم بسیار است ، اگر يك جسامت بکنیم
رهائی مییابیم !

— هرگاه دیگر چاره نیابیم درینهم هیچ تردد نخواهیم کرد .

— دیگر اینکه در شبهه‌ای از سکاندار دیگر پاسبانی در سفینه نیست .
ریسمانها هم در طرف سر کشتیست . بی آنکه کسی ما را به پند فکر خود
ما را اجرا کرده میتوانیم .

— اعلا ، اعلا ! هم بنظر بسیار شکر گذاری میبینم که در حال شما
سکونت بسیار خوبی پیدا شده . اینست که برای کار دیدن سکون و آرامی
بسیار مفید است . اما حالا بر سر بحر حذر هستیم . کشتیها هم دیده میشود ،
آلباتروس نیز برای صید ماهی فرو میآید . آیا ازین فرصت استفاده نخوا
هیم توانست ؟

— فی نمیتوانیم ! زیرا همیشه ما را در زیر نظر گرفته اند .

— چون چنینست ، آیا بجه دلیل میگوئید که در شبهه نیز ما را در زیر
نظر نداشته باشند ؟

— جانم ، هر چه بادا باد میخوانم که این عالم آلباتروس را خاتمه بکشم
والسلام !

(۱۲۸)

پس دیده میشود که این دور فیق، علی الخصوص او نکل پرودانت
آنقدر به تنک آمده اند که تا بمحو کردن خود را با آلب تروس در نظر
گرفته است.

امروز یک واقعه دیگری بظهور آمد که در مابین روبرود و سیاح سبب
بوقوع آمدن معامله بسیار ناگوازی گردید، و سبب آن فریقون شده بود.
فریقون چون دید که بر سر یک دریای ژرفی در هوا پرواز است بخوف
و دهشت عظیمی افتاده بگریستن، و فریاد کردن، و چیغ زدن آغاز نهاد
و میگفت:

— من نمی ایستم! .. نمی ایستم! .. مرا بیرون برارید! از خدا
بترسید، مرا بیرون برارید! .. مرا خدا مانند مرغان برای پریدن
روی هوانیسا فریده! امان، مرا بخشکه برارید! بخشکه برارید میگویم
مرا برارید! برارید! ..

پرودانت، فریقون را تسکین کردن نخواست. بلکه خدا متکار خود
را زیاده تر و اوایل کردن برانگیخت. کار بدرجه رسید که صبر و طاقت
روبرو را ضایع ساخت.

آلب تروس از سطح دریا درینوقت پنجاه ششصد متر بلندتر بود.
چون طایفه های کشتی بصید ماهی مشغول بودند، و فغانها و اوایلای
فریقون افکار را مشغول میساخت از آنروا مرا کرد که فریقون را در یک

(۱۲۹)

مخزن فی بندی کنند حالا نکه فر یقولن در مخزن مذکور نیز آرام نگرفته
به لکد ها و ششهاد رو دیوار را کو بیدن . و فغانها و چیغ زدن گرفت .
سلاح دریا از کشتیها و زور قها خالی بود . زیرا بعضی کشتیهای بادی ما
هیگران چون آلباتروس را دیده بودند به خوف افتاده فرار کرده بودند .
درین اثنا نوم تور نریک ماهی بسیار بزرگی که از نوع ماهی (مرسین)
بود باز یبقین زد . این ماهی بقدر چار قدم طول داشت که از تخم آن ساحله —
یعنی چاتی بسیار اعلا ساخته میشود . لهذا مردمان کشتی هوایی خیلی ممنون
شدند . اما اصل ممنونیت و مسرت و قتیکه دامهارا از در یار می آوردند
تحاصل میشد . زیرا در میان دامها از هر جنس ماهیان بصد هاصد ها ظهور
میکرد . و آلباتروسیان از بسیاری فرحت و مسرت کف بهم میزدند .
سفینه : بعد از آنکه دام خود را بدر یامی انداخت راه میرفت و چون
یکچند میل رفته بود دام را میکشیدند . در هر دام کشیدن هزاران ماهی
صید میشد . در ظرف یکساعت زیاده از لزوم ماهی صید گردید . سفینه
نیز راه شمال را در پیش گرفت .
در اثنای صید ماهی فر یقولن هیچ سکوت و آرامی نگرفت . دایما او
ویلا میکرد . و بمشت و لکد در دیوار کمره را بشدت میکوبید . و روبرو
بقهر آمده گفت :
— این ملعون آرام نمیشود ! ها ! !

(۱۳۰)

فیل — گمان میبرم که بچاره بشکایت حق دارد !
روبور — آیامنهم حق ندارم که اورا ساکت بسازم ؟ زیرا امرادر دسر
داد ، گوشهایم شهادت بسیار را نمیخواهد !
اینرا گفته و به توم تور تر اشارت کرد . توم تور تر مقصد روبور را دانست .
فریقولن را از کمره اش بکشیدند . دو نفر طایفه دیگریک سبد بسیار بزرگ
و چاقوری حاضر کرده بودند . فریقولن را در میان سبد مذکور اندا
ختند . سبد را نیز بیک ریسمان بسیار محکم و ماتیخی بستند . بچاره درین
اشنا آنقدر فریادها و اوایلاها میگرد که مرغان هوا را برقت میآورد سبد را
از سقینه به بیرون آویختند . فریقولن در میان سقینه بقدر چند صد قدم
په پایش آویخته ماند .

روبور گفت :

— حالا هر قدر که دلت میخواهد فریاد کن !
درین اثنا پرو دانت بسوی روبور بشدت وحشت پیش آمد . روبور
نیز بسوی او پیش شد . بچشمای همدیگر بغضب نظر دوختند . پرو
دانت گفت :

— ایچه خاینیست ! ایچه دنائت است !

— آیار است میگوئید ؟

— آنقدر قوت و قدرت خود را به بدی استعمال میکنید که مرا بعد

(۱۳۱)

ازین مجبور میکنید که دگر گونه معامله کنم !

— بکنید !

— یعنی بدانید که انتقام خواهم گرفت ! مهندس افندی !

— بگیرید رئیس افندی !

— هم از شما ، هم از شر یکان شما !

— برای چه ایستاده اید ؟ بگیرید ، فی !

— خاطر جمع باش ! چنان انتقامی بگیرم که خودت حیران بمانی !

— بس ، بسست ! بسیار پر مگو ، و گرنه طناب هم بسیار است و سبب

هم ! حالاتر اینز در پیش خد متکارت خواهم فرستاد !

پرو دانت ، سکوت کرد اما نه از خوف ، بلکه از غضب بسیار فیل

ایوانس نیز بسی و کوشش بسیار پرو دانت را بکمره اش فرو آورده

توانست !

از مدت یکساعتست که احوال هوایه خیلی تغیر پیدا کرده است الکتر

یک در هوا آنقدر افزونی پیدا کرده است که حد و اندازه ندارد از اش

رهای آلات آلتروس چنان پدیدار بود که یک طوفان بسیار شدیدی

ظهور کند .

بعد از کمی طوفان باد بسیار شدیدی ظهور نمود . برقها و رعدهایی

هم دیگر هم رسید ! باران و باد نیز بشدت تمام اجرای احکام مینمود درین

(۱۳۲)

انشا آلتروس از سطح بحر به ارتفاع هزار متر و بلند بود که بنا گهان يك
صاعقه بسیار دهشتناکی در نزدیكی سبد فریقولن بر سطح بحر بشدت
بر خورد. و آبهای بحر را بر هم زده و چهار تا به نزدیكی سبد فریقولن
بلند کرد. پس درجه خوف و دهشت فریقولن را قارئین گرام حساب
کنند که بچه درجه رسیده باشد!

طایفه ها فریقولن را هیچ نمی اندیشیدند. همه شان به مانور آلت
تروس مشغول بودند. برای رهایی یافتن از خط طوفان گاه ببالا گاه
پایان گاه بچپ گاه بر راست حرکت میکرد.

فیل ایوانس درینوقت ببالا برآمده خواست که برای بالا بردن
فریقولن از روبرو زجا کند. ولی دید که طایفه ها ببالا کشیدن او مشغو
لند. بعد از یکچند ثانیه فریقولن بالا برآمد. سر تا پاتر شده بود. و از
خوف و دهشت بسیار مانند سگته زده شده گر دیده بود. بجا بکشی تمام
در کوره پهلوی آشپزخانه درآمده آنقدر ساکت ماند که تنفس هم نمیکرد.
درین انضا ضیاهای الکتریک آنقدر درخشنده گئی پیدا کرده بود که
روی دریادره یان تیره گئی ابرها مانند آئینه مجلایی همید و خشید. دفعته
در دور پروانه های عمودی يك آهسته گئی پیدا شد.

روبوور ما کینست را خطاب کرده گفت:

— قوت! قوت! پیشتر ازینکه طوفان ازینهم شدت کند ببالا برانیم.

(۱۳۳)

— اما ممکن نیست !

— چرا ؟

— زیرا در جریان الکتریکی يك بی انتظامی حاصل شده است .
بواقعی که همچنین بود ! چنانچه در زمانهای هواهای طوفانی در الکتریک
تلگرافخانه ها بی انتظامی حاصل میشود ، درینوقت در ماشین آلباتروس
نیز همچنان يك بی انتظامی و بی آهنگی پیدا شده است حالا آنکه
این حادثه در تلگرافخانه ها آنقدر اهمیتی ندارد . ولی در آلباتروس این
حادثه تهلکه عظیمی را موجب میشود . زیرا بر زمین می افتد !
روبوور فریاد برآورده گفت :

— بگذارید که سفینه فرو آید ، تاباشد که از دایره طوفان رهایی یابد .
خود مهندس برجای کوماندا برآمد . طایفه ها بکمال غیرت بکار
آغاز کردند .

آلباتروس در حالتیکه یکچند صد قدم فرو آمد باز هم در میان ابرهای
الکتریکی مانده بود . پروانه ها از یاده ترسنگینی پیدا کرد سقوط بسیار
دهشتناکی در هر لحظه نمودار گردید ! در طرف یکچند دقیقه بسطح دریا
تماس کرد نش محقق گردید . اگر سفینه یکبار بدر یا غوطه بخورد با هیچ
يك قوتی رهایی دادن آن ممکن نمیشود !

درین اثنا ضیاهای الکتریک در طرف سمت جنوبی آلباتروس در

(۱۳۴)

گذشت . آلباتروس نیز بقدر نجاه شصت قدم از سطح بحر بالاتر بود .
اگر یکچند ثانیه دیگر فرو آید کار از کار میگذرد .

لهمذا رو بوز از کدشتن طوفان بسمت جنوبی استفاده کرده هماندم
جریان الکتریکی ماشین خود را رها کرد . در هماندم پروانه ها قوت و
شدت اول خود را گرفت . سفینه از تهلکه سقوط رهایی یافت . و آهسته
آهسته بصعود آغاز نهاده در جو هوا بلند شده برفت .
روز دیگر که چارم ماه تموز بود آلباتروس حدود شمالی بحر جزر را
مرور نمود .

باب یازدهم

قهر و حدت پرودانت رفته رفته در کجایز یاده میشود ؟

رو بوز بعد از سیاحت بحر جزر راه اور و یازدهم گشته یکسر بسوی شمال
هوا پیمایی را آغاز نهاد . اما بچه سرعت ! سرعت خارق العاده ! سرعتی
که پرودانت ، وفیل ایوانس را یکقلم از فکر فرار فارغ ساخته بود ! مگر
رو بوز نیز فکر فرار آنها را در اور و پایدانست که بسفینه خود این سرعت
خارق العاده را بخشیده بود .

از چند روزیکه سیاحان مادر آلباتروس هوا پیمایی دارند . باد دایما
بصورت موافق بوزیدن بود ، یعنی بطرفی که سفینه رفتار داشت باد هم به

(۱۳۵)

همانطرف وزش داشت . اما یکی یکبار باد تبدیل استقامت ورزیده چنان
کسب شده ورزید که بر سطح سفینه طیار توقف نمودن محال مینمود .
علی الخصوص که شدت سرعت آلباتروس نیز با آن منظم گردیده توقف رانی
بلکه تنفس را نیز بمشکلات می انداخت . پرودانت و فیل ایوانس که بر
سطح سفینه بخیبر ازین شدت بودند . دفعه بچنان شدت باد مصادف شدند
که اگر خود شانرا بدیوار کتاره کنار محکم نمی چسپانیدند بشدت تمام از
سفینه بهو میشدند . اما صدشکر که سکاندار از اوتاق آینه دار خود حال فلاکت
اشتهال تهدیکه ناک آنها را دیده بواسطه زنگ الکتریکی طایفه هار اطلب نمود
تاسیما خانرا و ازارها نند .

چار طایفه بالا برآمده بکمال مشقت خود در آتابه دنبال کشتی اگر چه رسا
نیده توانستند ولی سرعت آنقدر شدت داشت که نفس گرفتن هم مشکل
مینمود ، چه جائیکه رهانیدن . لهندار و بور مجبور گردید که سرعت سفینه
را بیک قدری تخفیف دهد تا رهایی دادن سیاحان ممکن شود . بعد از
تخفیف یافتن سرعت سیاحان بفر و آمدن کمره خود کامیاب شدند .
از اینجا صلابت و متانت آلباتروس را قیاس باید کرد که اینچه صلابت و
متانت است !! پروانه های سر و دنبال سفینه از کثرت سرعت دیده نمیشد .
سیاحان آخرترین شهریرا که از سطح سفینه دیده بودند شهر (استرا
قان) بود که در منتهای کنار بحر حزر واقع شده است کلیسا های بزرگ ،

(۱۳۶)

و قلعه های جسيم ، و على الخصوص كليساى بسيار بزرگ پنج قبه ئى آين
درنگ اين شهر بزرگ قديم را كه شاعران روس آنرا (پنجم صحرا) مينامند ،
ديدند ، و مانند برق نى بلكه ب سرعت برق در گذشتند . . . بعد از آنكه از
استراخان كه در مذهب نهر (وولغا) كه دو صد كيلومتر و وسعت دارد آلبا
تروس گذر نمود سرعت خارق العاده را بگرفت .

بعد از استراخان كوه هاى (اورال) را بكمال سرعت مرور نمود . وقت
شام بود كه از (موسقوا) در گذشت ، يعنى در ظرف ده ساعت دو هزار
كيلومتر و مسافه را كه استراخان را از موسكوا تفريق داده است مرور نمود .
در نيم شب به (پترسبورگ) واصل شد . چون در شبهاى ماه حزينان
هواى شهر پترسبورگ خيلى مظلم و تاريك ميشود از آن و تماشائى منظره
عمومى شهر پترسبورگ نمك نشد .

بعد از آن خليج فنلاند ، جزيره هاى آيو ، بحر بالنيك ، ممالك اسويج ،
شهر استوكهولم ، ملك نورويچ ، شهر كريستيانيا ، ديده شد كه اينهمه مسافه
هاى بعيدى كه دو هزار كيلومتر و طول دارد نيز به ده ساعت پيوده شد .
اما سفينه نيز بر سر شالاه مشهور (روقانفوس) كه در نورويچ است يك قدرى
درنگ ورزيده وجه عظيمت خود را بجا نب جنوب توجه نمود . و باز
همان سرعت اولين خود را بگرفت . كوه بلند (غوستا) كه در نقطه مرتفع
حوالى (تله مارق) است مانند ملح بصر از نظر غائب گرديد .

(۱۳۷)

آیا درین هوا پسائی دهشتناک فریقولن چه میکند؟ فریقولن در کمره
خود بکمال سکونت و آرامی دم فرو بسته نشسته است غیر از وقت طعام
همه اوقات خورا بخواب میگذراند.

همسایه اش فرانسو اتاپاژ گاه گاه به احوال برسی فریقولن آمده میگفت:
— چه طورستی اولاد! میبینم که آرام شده، فریاد و فغان نمیکنی
جانم، تو خفه مشو، فریاد کن، فغان کن! چه خواهد شد؟ باز یک دو
ساعت آویزان خواهی ماند؟ اما اگر راست بپرسی؟ به این تیز رفتاری آویزان
ماندن آدم را به نرله شدیدی گرفتار میآرد!

— موسیو تاپاژ! من ازین میترسم که سفینه پاره پاره خواهد شد!
— بلکه بشود! اما خاطر جمع باش آنقدر سرعت مبرویم که اگر
پاره پاره هم بشود بزمین نخواهیم افتاد! آیا اینهم غنیمت نیست اولاد؟
— راست بگو موسیو تاپاژ! ترا بخدا این هوا پر وازی مالتاکی دوام
خواهد ورزید؟

— خاطر جمع باش! بسیار نیست! تا به آخر عمر!
فریقولن از شنیدن این سخن باز به واویدا و فغانها آغاز نهاد. آتش
پز بانشی گفت:

— خود را نگهدار فریقولن! اگر مهندس صدایت را شنید هاندم
کهواره ات حاضر است! ها!!

(۱۳۸)

بجای فریقین از ترس بسیار هاندم يك دولقمه بزرگی بدهن خود
انداخته ساکت میشد .

درین اثنا پرودانت وفیل ایوانس نیز يك کاری قرارداد داده بودند .
و آن قراردادشان این بود که چون بر زمین رسیده نمیتوانند هیچ نباشد
از حال خود بساکنان زمین يك خبری بدهند . لهذا پرودانت وفیل
ایوانس این قرار خود را خواستند که از قوه بفعال آرند .

پرودانت به نسوار دماغ عادت داشت . قطی نسوارش بالا بود . و از
وقتی که بسفینه داخل شده بودند قطیش خالی شده بود اینست که این قطی
را آله مخا بره قرار دادند .

بر يك ورق پاره کوچکی یکچند سطر مختصر که مافلا نیان میباشیم و
رئیس و سرکا تب کاپ ولدن هستیم و بچنگ روبر در سفینه هوایی آبا
تروس محبوس هستیم و اسم محل اقامت خود را نوشتند . و از یابندگان
قطی رجا کرده بودند که از احوال ایشان بدوستانشان خبر بدهند .

پرودانت بعد از آنکه کاغذ نوشته خود را در درون قطی نهاد برای باز
نشدن و شکستن آن در يك پارچه نمکافتی آرد و خت و انتظار فرصت
شدند . زیرا تا يك فرصت خوبی بدست نیاید انداختن قطی بیهوده میر
ود . بلکه در کدام نهرياتالاب یا بحری افتاده غرق و نابود گردد .

بعد از یکمدت کمی فرصت ظهور نمود . چونکه آبا تروس بعد از ارا

(۱۳۹)

ضئی نور و چ یکسر بسوی جنوب برگزیده است. و بر خط دایره نصف
النهار (پاریس) سر راست بسوی نقطه صفر این دایره که عبارت از
شهر یار یست عنان عزیمت را گردانیده بود .

چنانچه معلومست که این خط نصف النهار از روی بحر شمال مرور
میکند . آلباتروس به بسیاری از واپور ها و کشتیها نیکه در میان این بحر
سیر و سفر داشتند خود را نشان داده . موجب حیرت و استغراب شان
شده بود .

ب ساعت ده شام آلباتروس از برابری لیان (دو نکرک) بساحل خاک
فرانسه واصل شد . اگر چه شب بسیار تاریک بود باز هم چراغ دوار
الکتریک آبنای (پادیکاله) و چراغ دوار الکتریک (دوور) ساحل
انگلستان یکمدتی نمودار گردید . سرعت سفینه هنوز هم اعتدال پیدا
نکرده است از سر شهر ها و قصبه ها مانند کله هم میگذرد . بر همان خط دایره
نصف النهار رهسپار عزیمت می باشد . تا آنکه دولتی ، آمی ن ، فریدل ،
سن ده فی را مرور کرده در نیمشب بر سر شهر پاریس مواصلت کرد .

مهندس روبور بر سر این شهر شهر دلپذیر به آرزوی توقف کردن
افتاد . غریبتر آنکه آلباتروس بر سر شهر آنقدر فرو آمد که یکچند صد
متر و در ما بین فاصله بماند درین اثنا روبور بر سطح سفینه برآمد . دیگر
همه سفینه نشینان نیز بر سطح سفینه برای هوا خوری برآمدند .

(۱۴۰)

پرودانت و فیل ایوانس نیز این فرصت مهم را فراموش نکردند. بعد
از آنکه از مکره خودشان برآمدند در يك كناره كشتار آمدند، و از نظر
اغیار پنهان در انجا ایستادند، چونکه مهمترین کارشان همانست که کردنی
شانرا کسی نپندد.

آلباتروس مانند يك مرغ درنده بزرگی آهسته آهسته بر شهر پاریس
به پرواز آغاز نهاد، و بر بازار ها و جاده ها شیکه به انوار الکتریک منور بود
سیر کردن گرفت. صدا های ارا به ها و ترامواها، و صفیر های ریلها تا
بگوش آلباتروس نشینان همیرسید. بعد از آن تا بحد عمارت های مرتفعه
پاریس فرو آمده توقف نمود. و از برابری نوک سیخ سپر صاعقه (قله
ایفل) که سه صد متر و بلندی دارد بتماشای شهر مشغول شد. ضیای شدید
الکتریک که از قله ایفل در پر توافشانی بود همه شهر را روشن داشته بود.
آلباتروس بقدر یک ساعت بر شهر پاریس بدیغوال سیر و گردش نمود.
و چون بر میدان مشهور شانزه لزه و بازار بزرگ اوپه رای بزرگ رسید
برای آنکه يك خارقه عجیبی به مردمان پاریس نشان بدهد همه چراغهای
بزرگ الکتریک خود را روشن نمود. دودز یای آتشین ضیای شدید
الکتریک از دو بغل سفینه آلباتروس بر بازارها، و عمارتها، و باغچه های
شهر پاریس انوار نشاری نمود. طرم توم توز نیز يك لاره بسیار آهنگدار
پیت، ملئی فرانسویرا نواختن گرفت.

صداهای هور راها، و کف زدنهای بر حیرت مردمان پاریس بگوش
آلباتروس نشینان بر خورد. درین اثنا پرو دانت بر کتاره تکیه زد.
انگشتهای خود را باز نمود، قطعی نسوار در غدی پیچیده شده بیایان افتاده
از نظر غائب گردید آلباتروس نیز به هوا صعود نمود. و دفعه چراغهای
الکتریکی خود را خاموش کرد. اطراف آلباتروس را باز ظلمت و
سکونت احاطه نمود، و در ساعتی بسرعت دو صد کیلو متر و قطع مسافه
کردن را گرفت.

اینست که دیدنی پاریسیان عبارت از همینقدر بماند. صبح ساعت چار
آلباتروس، همه اراضی فرانسه را مائلا قطع، و از دماغه (آنتیب) بر سر
(پرووانس) به قطع مسافه آغاز نهاد، و این ازان بود که برای گذشتن از
سرکوههای (آلب) و (پره نه) وقت ضایع نکند.

ساعت نه، پایاسهائیکه در اطراف قبه کلیسای مشهور (سن پیر) در
شهر (روما) برآمده بودند گذر کردن سفینه هوایی را مشاهده کرده
نظر حیرت و استغراب بینندگان را بخود جلب نمود!

بعد از دو ساعت خلیج (نابولی) را گذشته یکچند ثانیه در میان دود
های کوه آتشفشان (و. و. زو) پویان شد. بعده بحر سفید را مائلا قطع نمو
ده از وقت ظهر یکساعت گذشته بود که سفینه را مردمان شهر (تونس)
که در ساحل افریقای شمالی واقعت مشاهده کردند.

(۱۴۲)

سفینه خارق العاده در ظرف این بیست و سه روز قطعه امریکا،
آسیا، اوروپا را طی نموده، یعنی زیاده از سی هزار کیلو متر و راجیده
درین وقت بر موقعهای معلوم و مجهول قطعه افریقا بر هسپاری آغاز نهاده است.
بلکه قارئین گرام اندیشه و مراق خواهند کرد که آیا قطعی پرو دانت
چه شد؟ اگر چه ماهنوز در سفینه طیار هوا پروازی داریم، و بر زمین
فرو نیامده ایم که از احوال قطی با خبر شویم. ولی باز هم برای رفع
اندیشه و مراق قارئین خود میگوئیم که قطعی مذکور در کوچۀ (ریوولی)
در پیش روی خانه نمبر (۲۱۰) در وقتیکه کوچه خالی بود افتاده بود.
روز دیگر بوقت صبح بدست يك زن جار و بکش با ناموسی افتاده
یکسر در دایرۀ قومیسری پولیس برود. در دایرۀ پولیس قطی را در اول
امراز آلات ناریه کمان کردند. لهذا بکمال احتیاط نمردوی قطی را باز کر
ده قطی را بر آوردند، و بکمال دقت سر آنرا باز کردند.
بمجرد باز کردن يك شهابۀ در مردمان حاضرین پیداشد! اما اندیشه
مکنید! این شهابه از کفیدن دینامیت، یاد گرفتن دیگر گونه آلات ناریه
نبود! فیانی، بلکه از عطسه های پی هم مردمانی که بود که بوی نسوار
به بینی های شان داخل شده بود!
از قطی يك کاغذی بر آوردند. بکمال حیرت این سطرهار را بخوانند:
« رئیس و باشکا تب کاپ (ولدن) که در (فیلا دلفیا) میباشد »

(۱۴۳)

« در سفینه طیار (آلبا تروس) نامیکه مهندس (روبور) آنرا ساخته »
« میباشد. از روی لطف و مهر بانی به احبا و اقربای شان خبر بدهید. »

امضا

(پرودانت) و (فیل ایوانس)

اینست که بسایه این کاغذ مسئله که افکار همه مردمان روی زمین را زیر و
زبر کرده بود حل گردید. ارباب تدقیقی که در رصدخانه های روی زمین به
تحقیق مسئله مشغول بودند نیز به حقیقت آگاه گردیده بسکوت مجبور شدند.

— باب دوازدهم —

يك يك گله انسانیتك را نه روبور در جای اندازد

کسانیکه اینحکایه مارا بخوانند البته به اینچند سوال مجبور خواهند شد :
این روبوری که تا بحال اسم آن را میشنویم آیا کیست ، و از کجاست ؟ آیا همه
عمر خود را همچنین در جو هوا میگذراند ؟ سفینه او آیا هیچ آرام و راحت
نمیکند ؟ آیا در يك جای مجهولی يك آرام گاه مخصوصی ندارد ؟ مرغهای
بسیار نیز پرواز عظیم الجثه در از پرواز نیز يك آشیانه آرامگاهی داشته میبا
شند ، البته که آلبا تروس را نیز يك آرامگاهی موجود خواهد بود !
آیا مهندس روبور با این دو نفر سیاح چه می خواهد بکند ؟ آیا تا به ابد

(۱۴۴)

آنها را بر فاقه خود گردانیدن . میخواهد ؛ اینست که جواب این سوالها
درین وقت داده نمیشود . این سوالها را وقوعاتی که بعد ازین آمده . میروند
بمانشان خواهد داد !

تنها همینقدر خبر بدهیم که روبرو را که از مرغ هیچ فرقی ندارد اگر آشیان
و آرامگاهی هم باشد ، آن آرامگاه او درین سه قطعه یعنی امریکا ، و آسیا ،
و اوروپا نیست ، زیرا در اینجا هیچ توقف و آرامی نور زید ! که میداند ؟
بلکه در آفریقا باشد ؟ به بینیم !!!

قسم باقی مانده امر و زرد سر را رضی (تونس) و جزایر امرار نمود .
از دماغه (تابان) تا بد دماغه (قارتاجه) رفتار نمود گاه بسرعت ، و گاه
ببستگی رفتار مینمود . بعد از کمی بسوی داخل گردش کرده بحرای نهر
لطیف (مه زردا) را تعقیب کردن گرفت ، بر روی نهر مه زردا که اطراف
آن بایشته های زقوم محاط شده بود ره پیمایی آغاز نهاد . بر سر چوبها
و سیمهای تلگراف بهزار ها طوطیها را انشسته دیدند که کو یا خبر هائیکه از
سیمها میگذاشت آنرا شنیدن میخواستند !

بعد از شام آلبا تروس بسوی حدود (کرومری) متوجه گردید .
بعد از کمتری کرومری نیز واپس ماند . مردمان اینجا نیز سفینه طیاره
را دیده بواله کی و حیرت افتاده بودند . در شب از جزایر (فیلیپین)
در گذشت .

(۱۴۵)

در هشتم ماه تموز آلبا تروس بر اراضی صحرای کیر جولان نمود .
و قبیله برین اراضی میگذشت یک باد بسیار تنیدی دیکهای صحراراهوا
میکرد که از آنرو آلبا تروس بر طبقات هوایی بلند شد و مناسبتر یافت .
بعد از آن تپه های سیاه سیاه [شیکا] مشاهده شد . در طرفهای شام بر
اراضی مستوی که بانه های ریک مستور بود هوا پیمایی نمود . بعد از کمی
خوطة (اودار غلا) که در یک جنگل نخلستانی واقع شده بود پدیدار گر
دید . چاهای [آرتیه زین] که درین حوالی کنده شده آبهای دایم الجر
یانی داشت . آلبا تروس بانلهای را بری و بجه های پر قوت خود ازین چا
ها آب برداشت .

مردمان (دار غلا) سفینه را یک مرغ بسیار بزرگ و دهشتناکی کمان
کرده باتیرها و تفنگها استقبال کردن گرفتند . اما کله ها و تیرها تابه آلبا
تروس نرسیده واپس بروی زمین افتادند . بعد از یکمدتی مدار سر
طان را مرور نموده بمنطقه حاره داخل گردید یعنی حدود خط استوا را
گرفت . از حدود افریقای شمالی تابه اینجا هزار کیلو متر و قطع مسافه
نموده است . اما اینرا هم بگوئیم که مهندس روبور بر قطعه افریقا به بسیار
آرامی گردش میکند و هر طرف آنرا از نظر دقت میگذراند ، و چنان
کمان میشود که خریطه بسیار مکمل آنرا گرفتن میخواهد .

امشب یک سیلاب بلند بر سطح آلبا تروس بر یخت هماندم جمله آنها را

(۱۴۶)

رو بیدند . ولی یکچند صد دانه آنرا آتش تپاژ جمع کرده يك طعام بسیار
اعلائی از آن حاضر کرد که فریقون نزدیک بود پنجه های خود را با آن بخورد !
روز دیگر بعد از ظهر در يك گوشه يك نهري يك شهری بنظر در آمد
این شهر ، شهر (نیتر) ، و شهر ، شهر (طومبوقتو) بود . این شهر که تنها
از طرف یکچند اورویایی دیده شده از طرف پرو دانت ، و فیل ایوانس
امر یکایی نیز دیده شد . این شهر بوسعت پنجاه ششصد کیلومتر ، و
بشکل مثلث بود . قیل و قال بسیاری از مردمان شهر بگوش سیاحان بر
میخورد که این صدا های حیرت ، و دعا های دفع بلا بود که از دیدن آلبا
تروس ، و کان بلای آسمانی از مردمان شهر بر میخواست !
رو بور ، نخواست که مهمانان او این شهر را شناخته در بگذرند . لهذا
به نزد سیاحان پیش آمده گفت :

— افندیان ! این شهر (طومبوقتو) ست که دیدن آن برای هر کس
میسر نمیشود . در (۱۸) درجه عرض شمالی ، و (۵۱) دقیقه و (۵۶)
ثانیه طول غربی واقع شده است . ده دوازده هزار اهالی دارد . هرگاه
مردم آن وحشی نمیبود اهمیت و موقعیت آن خیلی بود .
اینرا گفته باز يك طور استهزا کارانه گفت :
— بلکه در این شهر یکچند روز اقامت کردن آرزو داشته باشید اگر آرزو
کنید ، امر بفرمائید !

پرودانت، و فیل ایوانس شانه‌های خودشانرا اجنبانیده هیچ جواب ندادند.
روبوور باز بیکوضع مستهزیه گفت :

— اما دو نفر امریکائی اگر در میان و حشیان افریقائی گردش بکنند
هیچگاه بقاعده احتیاط موافق نخواهد بود ! علی الخصوص که از راه جو
هوا آمده باشند !

فیل ایوانس نیز بهمان طور استهزا پیش آمده گفت :

— افندی اگر برهائی یافتن از دست شما کامیاب بشویم و بدست ظلم این
وحشیان بیفتم خود را بختیار می‌شماریم . زیرا از یک زندان برآمده
بدیگر زندان می‌افتیم . علی الخصوص که طومبوقتوی وحشیان در پیش
ماز آلتاروس شما بسیار بهتر است .

— طبایع مختلفست ! بهر صورت شما را بگردش اجازه نمیدهم . زیرا
زندگائی مانند شما مهمانان عزیز برای من خیلی لازمست !

پرودانت زیاده برین تحمل نتوانسته گفت :

— مهندس افندس ! زندان بانئی ما شمارا کفایت نمیکرد که حالابنای
تحقیر مار اینز گذاشتید ، ها ؟

روبوور — حاشا ! تحقیر نمیکنم ، استهزا میکنم !

پرودانت — آیدر سفینه شما سلاح موجود نیست ؟

روبوور — چرا موجود نیست . بسیار است !

(۱۴۸)

پرودانت — اگر دو طیانچه امر کنید که بیارند، یکی برای شما، یکی برای من کفایت میکند!

روبور — وای! مگر خیال (دوئللو) را دارید؟
پرودانت — البته!

روبور — فی نی رئیس افندی! شما از زنده نگهداشتن اولتر است!
پرودانت — فی، بلکه زنده ماندن خود را اولتر میدانید! حرکت عاقلانه هم همینست!

روبور — اگر عاقلانه است، و اگر مجنونانه! هر چه که دلم میخورد
همانرا میکنم، شما هم بهر جائیکه شکایت میکنید بکنید!

فیل ایوانس — مهندس افندی! آگاه باشید که ما شکایت کردیم!
روبور — آیاراست میگوئید؟

فیل ایوانس — بلی، و قتیکه از او رو پامیکد شتیم انداختن یک شکا
یتنامه بر روی زمین چندان کار مشکلی نبود!

روبور — آیا شما این کار را کردید؟

پرودانت — اگر اینکار را کرده باشیم چه میتوانید بکنید؟

روبور — اینرا میتوانم که

فیل ایوانس — چه؟

روبور — (بقهر) که برای یافتن شکایتنامهٔ تان از پنجهزار متر و به

(۱۴۹)

بیان شمار آیندازم ؟

پرودانت — چون چنینست بیندازید ! هیچ در نک مکنید ! زیرا ما
اینکار را کرده ایم !

روبور آتقدر بفضب آمده بود که از چشمه‌هایش شعله‌های قهر و حدت
میدرخشید . دستهای خود را بر هم فشار داده بر سیا جان پیش آمد . و
بنا بر اشارت او قوم تورنر و سه چار طایفه نیز پیش شدند . ولی هماندم باز
پس بخود آمده خودداری نمود ، و بجای یکی بکمره خود فرو آمد .
فیل ایوانس گفت .

— بسیار خوب شد !

پرودانت — کار را که او بران جسارت نورزید من خواهم کرد ! بلی ،
مطلق من خواهم کرد !

درین اثنا مردمان طومبو بوقتو بر بامها بر آمده دعا های نجات میخواندند !
بوقت شام آلباتروس بر سر درختهای جنگلهای غلو بحرکت آغاز نهاد .
صداهای گاوهای جنگلئی که درین اراضی بکثرت پیدا میشود تا بگوش
های سیاحین میرسید .

در یازدهم ماه تموز بوقت صبح آلباتروس کوههای کنیه شمالی را در
گذشت . این کوهها در مابین اراضی سودان ، و خلیج کینه واقع شده
است . در افق کوههای (قونع) نیز بطرز غبار آلود مشاهده گردید که در

(۱۵۰)

دامنه این کوهها حکومت قرالئی (داهومی) افتاده است .
از وقتی که از طومبو قوتو حرکت کرده اند پرو دانت و فیل ایوانس دیدند
که خط حرکت آلبا تروس یکسر بسوی جنوب متوجه است . و ازین
دانستند که اگر بعد ازینهم بر همین خط دوام ورزند بعد از کمی از خط استوا
میگذرند . آیا بعد از آن که افریقار ترک کند بکجا خواهد رفت ؟ چونکه
بعد از آن بجزرهای محیط در پیش می آید که چاره فرار را بر سیاحان مفقود
میسازد . لهذا هر دو سیاح بچاره این مسئله خیلی بفکر و اندیشه انداخته
قهر و غضب شائری افزود . اما آلبا تروس بر قطعه افریقا بچنان آهسته
گهی حرکت میکند که گویا ازین نقطه بر آمدن نمیخواهد .

قریب ظهر بود که آلبا تروس بر اراضی (داهومی) واصل شد . و علو
مست که قرالیت (داهومی) بزرگترین اقسام افریقای غربی را تشکیل
میدهد . هفتصد هشتصد هزار نفوس را مالک ، و یک حکومت مستقله
در حال وحشت مخصوصه خود دارند و با حکومت (آشنائی) که همسایه
اوست قوت محاربه کردن ندارد .

اگر چه حکومت قرالئی (داهومی) خیلی بزرگ یک حکومتی نیست
اما از سبب ظلمها و خونریزیها که در سال یکبار در یک جشن مخصوص
خود اجرا میکنند بسیار شهرت و اهمیت حاصل کرده و در وقت تخت
نشینی قرال ، قصائی که در قتل اسیران اجرا میکنند خیلی نفرت آوریک

(۱۵۱)

حکومتی شمرده میشود . حتی اگر یک مهمان اجنبی ، و یا یک شخص
معتبری از مردمان مملکت به نزد قرال بیاید از لوازمات نزاکت مهمانوازی
یکی اینست که در نزد آن مهمان ده یا نوزده عدد کله انبیا را بماندم بریده و تقدیم
میکند . و این قصابی را [منغان] نام وزیر عدالت قرال اجرا مینماید .
هنکامیکه آلباتروس به داهومی تقرب نمود حاضری تخت نشینی قرال
اجرا میگردد که بجای قرال (باهادو) که در آن روزها مرده بود بر حکو
مت می نشست . مهندس روبرو بر این حاضری درسم تخت نشینی قرال دا
هومی را از نزدیک نظر دقت دور نگرفت . و این تماشا را خواست که به آلباترو
سیان نشان بدهد .

بسیاری از جمعیت های مردمان اراضی داهومی جوق جوق بسوی
مقر اداره قرائی داهومی که قصبه (آبومی) میباشد پیش می آمدند .
این مردمان بر راه های منظمی که در میان جنگلهای خرمای و جوز
هندی ، و کبله زارها کشاده شده بود پیش می آمدند . بوهای خوشی
که از درختان نارنج و پورتقال و لیمون میبرآمد تا بدماغهای آلباترو سیان
میآمد ، و بهزاران مرغان رنگارنگ بر شاخهای درختان میپزد آلبا
تروس چون بر سر جنگلهای فتار داشت از طرف داهومیان دیده نمیشد .
ساعت یازده بود که شهر (آبومی) بیدار گردید . مردمان آینده
اطراف در میدان بسیار قرائی که در پیشگاه اقامتگاه قرال وجود بود جمع

می آمدند. در پیش روی سرای قرالی يك صفت بزرگی موجود بود که بر سر
آن از شاخهای درخت خرما و کله و امثال آن يك چپری زده شده بود.
در یکی از حویلهای سرای قرالی که بر اقسام مختلف تقسیم شده بقدر چار
هزار جنگ آور صف بسته ایستاده بودند که این جنگ آوران همه زن
بودند و بعضی از این زنان پیراهنهای آبی و لنگهای سرخ بر کمر بسته بودند.
و کلاههای بزرگ بزرگ چوب بانس بر شانه، و ترکشهای پرتیر بر کمر
داشتند. و بعضی بکس آن پوشاک پوشیده و با تفنگها و قراینهای چقماقی
مسلح بودند. و يك قسمی از آنها پیراهنهای سفید و لنگهای برک خرما
پوشیده و با حربه ها و کارد های کوتاه مسلح بودند. و بر سرهای خود
شان دود و شاخ گاوهای دشتی خزانیده بودند. يك قسمی از جنگ آوران
دختران نوبالنی بودند که نفری طوپی شمرده می شدند که سرپاسرخ پوشیده
بودند و يك يك کاردی بر کمر و سنبه های طوپ را بر شانه گرفته بودند.
بر این جنگ آوران زن يك پنج شش هزار عسکر مرد برهنه که تنها از بر
گهای درختان يك لنگ تابزانو بر کمر آویخته بودند علاوه بکنید که از
دوی داهومی در پیش نظر شما جلوه بکنند.

کوچه ها و خانه های شهر (آبومی) امروز سراسر خالی بود همه مرد
دمان شهر در همین میدان فراخ قرالی جمع آمده بودند که همه جمع آمد
کان شهر و اطراف بقدر پنجاه شصت هزار آدم بودند. اینست که درین

(۱۵۳)

میدان رسم تخت نشینی قرال نوا اجرا میشد، و هزارها اسیری که در محاربه آخری گرفته شده بودند و دستها و پایهای شان بسته در يك طرف صفا قرالی مانند گوسفندان قربانی افتاده بودند، در میان اهالی انداخته شده بشرف این روز مبارك بقتل میرسیدند.

هنكا ميكه آلباتروس بر سر این میدان رسید از وقت ظهر دو ساعت گذشته بود. آلباتروس از میان ابرهائی که او را از نظر مردمان داهو می پنهان داشته بود به فرو آمدن آغاز نهاد.

این قرالی که نوبرتخت میخواست بنشیند (بونادی) نام يك آدم بیست و پنج ساله ایست که در زیر يك سایبانى که از شاخها و برگها ساخته شده نشسته بود. در پیش روی صفا قرالی پنجاه نفر، و يك نواز و حشى موجود بودند که با یکنوع آلات بی آهنكى که از بوغهای کج دندان فیل و فیهای چوب بانس، و دهها اود طبلها مرکب بودند نغمه های کریه الصوتی میبوازیدند. گاه گاه شلکهای طوب و تفنگ نیز اجرا میشد و با صدا های آن ها آوازهای حیوان مانند هزارها و حشى نیز بلند شده يك شمه دهشتناكى بعمل میآورد. در يكطرف میدان گروه اسیرانی که بشرف روح قرال مرده تلف می شدند افتاده بودند. قرال مرده در وقت جلوس خودش هزار کله بریده بود که این قرال نونیز بهمین قدر کله بریدن مجبور بود.

بقدر يك ساعت نطقها خوانده شد، فریادها، فغانها غزلسرائیهها اجرا

(۱۵۴)

گردید . بعد از آن رقص آغاز نهاد . همه نفرهای عسکر زن برقص اشتراك
ورزیدند .

نهایت زمان خونریزی رسید . روبرو که به این عادت گرفته این مرد
مان وحشتی بیدین واقف بود گروه اسرار از نظر دقت دور نمیداشت .
مأور عدلیه قرال جناب (مینغان) بیک عظمت و غروری در پیش
روی قرال ایستاده بود ، و تیغ کوتاه بسیار تیز یک بدست داشت بحرکت
میاورد . اما چون درین روز مرد یک کلاه میشوند بسیار است بقدر
دوسه صد جلادهای بسیار ماهر نیز در عقب مینغان باتیغهای خونفشان
آماده کله پرانی بودند .

و حشیمها ، دفعه صداهای (فررز ررز) آلباتروس را که از روی
میدان بقدر دوسه ترو بلندتر فرو آمده بود شنیده سرهای خود را
بلند کردند ، و هیئت غریبه جانور هوایی را دیده گمان کردند که یک معبود
دست که برای تقدیس و مبارکبادی قرال نو آمده است .

از هر طرف سجده ها ، و سلامها ، و وضعیتهای احترام گرفته شد .
درین اثنا کله یکی از اسیران بشمشیر منغان پرید و دیگر جلادان نیز خوا
ستند که بکار آغاز کنند که دفعه از بالا یک کله تفنگی آمده بر جگر منغان
پر خورد ، و هاندم جان تسلیم نمود روبرو گفت :
— آفرین توم ! خوب نشان گرفتی !

(۱۵۵)

— بلی ! گاه گاه همچنین نشانهای نافع گرفته میتوانم !
درین اثنا میان انبوه خلایقی يك شور ماسوری برپا شد زیرا دانستند که
جانور هوایی برای تقدیس و مبارکبادی فی بلکه برای هجوم آمده است ،
و چون جسد پیر و روح منغان را بر زمین افتاده دیدند صداهای حدت و
غضب شان بلند گردیده به تفنك زدن و تیر انداختن آغاز نهادند .
پرودانت و فیل ایوانس اگر چه يك حس عداوتکارانه در حق روبور
میپورانیسند ولی به این فکر انسانیتهکارانه اواز اشتراك ورزیدن خود
داری نتوانستند ، و گفتند :

-- بلی ، بلی ! بسیار خوب گردید . همه حال اسیران را برهائیم !
روبور — بلی فکر منهم همینست !

همه نفر می سفینه مسلح شده بر سطح سفینه برآمدند . دو تفنك سریع
آتش بدست دو نفر سیاح نیز دادند و همه به آتش کردن آغاز نهادند . حتی
طوب کوچك سفینه را نیز از بالا پیاپی میل داده یکچند گله انداختند .
وحشیان نیز از گله اندازی خودداری نمیکردند ، ولی اکثر شان به خوف
عظیمی افتاده فرار میکردند .

اسیران ازین معاونت ناگهانی بحیرت افتاده باز کردن دستها و پایهای
همدیگر خود شتاب میورزیدند . جنك آوران از گله اندازی روگردان
نمیشدند . حتی يك گله بر پروانه آلباتروس خورده پروانه را بشکافت .

(۱۵۶)

توم نور بر بغض آمده به مخزن جبه خانه فرو آمد و بقدر ده دوازده دینا
میت را گرفته بالا برد آمد. و بمجرد دید که یکچند دانه آنرا بر وحشیان بر تاب
نمود، و آنها بشدت در میان شان کفیده. ووجب تلقیبات زیادی گردید
تاب و توانایی مقابله برای شان باقی نمانده بسرعت فرار کردند. اسیران
نیز رهایی یافتند و کسی در پی آنها طبعاً افتاده نتوانستند.
اینست که روبرو به اینصورت فایده و منفعت آلباتروس خود را در نظر
برودانت و فیل ایوانس اثبات نمود که برای اینگونه کارهای انسانیتکارانه
چقدر نافع و مفید است.

بعد از آن آلباتروس مستر یحانه به جوهر اصمود نمود و بسرعت تمام از
خاک قتلعه افریقار آمده بر بحر محیط اطلسی به هوا پیمایی آغاز نهاد.

باب سیزدهم

برودانت و فیل ایوانس بن آنکه بسر چرخشی در یانی گرفتار شوند از بحر محیط
چسان میگذردند؟

چیزیکه دور فیک از آن میترسیدند بسر شان آمد. بلی، آلباتروس
بر بحر محیط بر آمد. آیا آلباتروس بکجا میرود؟ در صاحبان سفینه اصلا
آتر خوف و هراس پیدا نیست! برو بحر در پیش آنها یکسانست هر کس در
کمره ها خوابهای خوش خود را میکنند، و هیچگاه خوابهای ترسناک

(۱۵۷)

هم نمی بینند .

اما این سیاحت البته در يك جایی نهایت خواهد یافت زیرا اگر يك آرام
گاهی نداشته باشد برای بکار داشتن سفینه خود مواد لازمه را از جگه تدا
رك خواهد کرد ؛ و اینهم طبیعست که آن آرامگاه در جو هوایی بلکه
در روی زمین باشد .

خوب ! مادام که اینچنین آرامگاه ضروری دیده میشود آیا آن آرام
گاه در جگه خواهد بود ؟

اینست که پرو دانت و فیل ایوانس متصل با خود این سوالها را میکنند ،
ولی ولسفا که جواب دهنده نمی باشند ؛ پس فکر کنیم که اینگونه معماها
این دو امریکائی آتشین مزاج مارا بچه درجه قهر و غضب می آورد ؛ آیا
اگر به بعضی تشبثات مجنونانه اقدام ورزند حق ندارند ؟

هر چه که هست ، حالا این ملاحظات را گذاشته به بینیم که سفینه در چه
عالمست ؟ سفینه در دوازدهم ماه تموز بر بحر محیط اطلسی بکمال عظمت پو
یان بود . روز دیگر که شمس تا بان از نقطه التصاق بحر و سما طلوع کرد با
وجودیکه بسبب بلندی آلباتروس دایره رؤیت خیلی واسع بود باز هم هیچ
خشکه از هیچطرف معلوم نمیشد .

فریقونل بیجاره از کمره خود بیرون برآمده چون بحر ذخار را در زیر
پای خود دید بی آنکه از بیم آویخته شدن دهن خود را بکشاید لرزان

(۱۵۸)

لوزان واپس بکمره خود بخزید !

سطح بحر ها نیکه بر کره زمینست سه صد و هفتاد و چار میلیون و پنجاه و هفت هزار و نه صد و دو ازانده متر مربع میباشد ، که بحر محیط اطلسی بقدر یک ربع این سطح را استیلا کرده است ، و ازان یک بزرگی و وسعت این بحر را قیاس باید کرد .

درین جهت کره ارض که بین المدا رین گفته میشود همیشه اوقات یک جریان هوا موجود است که از صحرای کبیرا فریقابسوی خلیج (مکسیقا) متمایلاً در جریان دایمی میباشد . این جریان هوا گاهی از طرف غرب بسوی شرق ، و گاهی از طرف شرق بسوی غرب در تمام مدت تابستان دوام میورزد . آلباتروس بسرعت متوسط که باز هم از سرعت هر رقم واپورها تیزتر است هوا پسپایی مینمود .

در سیزدهم ماه تموز از خط استوا مرور نمود ، و این مسئله از طرف رو بور به سیاحان خبر داده شد . پرو دانت از گذشتن خود از نصف کره شمالی به نصف کره جنوبی خیلی بقهر و غضب افتاد .

همه سفاین حربه ، و تجاریه و قتیکه از خط استوا می گذرند بعضی مراسم جشن و سروری اجرا میکنند که آلباتروس این مراسم را اجرا نکرد . تنها فرانسوا تا پاژیک کاسه آب سرد را بنجر بگردن فریقولن بریخت که فغانهای بیچاره را کشید . ولی بعوض آن یکچند قدح شراب

(۱۵۹)

اعلای (رین) به اونو شانید که فریقون ازین مراسم گذشتن خط استوا
خیلی ممنون شد .

در یازدهم ماه تموز بوقت صبح آلباتروس از مابین جزیره های (آسا
نسیون) ، و (سنت هلن) مرور نمود و بحزیره سنت هلن زیاده تر تقرب
نموده کوههای بلند سبز و خرم آنرا تماشا کرد .

اگر سفینه مهندس رو بور در آن زمانی که ناپولیون بوناپارت درین جزیره
محبوس بود موجود میبود ، بر خلاف همه تدابیر احتیاطیه که محافظ
جزیره (هودسون لودو) در باب نگهبانی ناپولیون بوناپارت در جزیره
سنت هلن بکار میبرد رهایی دادن او خیلی آسان میگردید .

در شانزدهم و هفدهم ماه تموز در زمان غروب شمس جهان آرا خیلی عجیب
یکمنظره بدیعۀ طبیعیۀ مشاهده گردید که اگر در نزدیکیهای قطب جنوبی
میبودند چنان گمان میشد که فجر شمالی یا نقطه قطب خواهد بود ؛ چونکه
در وقتی که آفتاب غروب میکرد ضیایهای بسیار رنگارنگی از افق پیدا
گردید که بفجر شمالی خیلی مشابَهت داشت .

و غیر ازین بسی مناظر طبیعیۀ دیگر نیز گاه گاهی ظهور میکرد که انسان
در پیش بدایع آن حیران میماند . در شب هجدهم ماه در حالتیکه قمر هنوز
حال بدیت خود را گم نکرده بود آنچنان یک هاله جسیم قوس قزحی
پدیدار کرده بود که انسانرا حیرت میداد .

(۱۶۰)

آیا این بدایع طبیعی علامت يك طوفان مدهشی نخواهد بود ؟ بواقعی
که همچنین هم شد . در دریا يك شورش بسیار مدهشی برپا بود . در هجدهم
تموز از مدار جدی مرور آلباتروس بوقوع آمد . روز دیگر يك بدیعه
غریب دیگر بظهور آمد که کشتیبانان دریایی از آن خیلی میترسند .

در سطح دریا خیلی موجهای شعاعه داری بکمال سرعت برهمدیگر همیغلطید که
سرعت آن ها در ساعتی زیاده از شصت میل دیده میشد . موجها خیلی خطهای
ضیادار درازی میدان میآورد . چون شب هم بود ضیای شدید موجها تابه
آلباتروس همیرسید .

سبب یکنانه این بدیعه که در سطح دریا مشا هده میشد الکتریک بود .
چونکه در هوا نیز الکتریک خیلی شخی پیدا کرده بود . هرگاه کشتی
وواپوری در ین موجهای الکتریک دار گرفتار می آمد از غرق شان هیچ
باقی نماند . اما آلباتروس از ین موجها هیچ پروا نداشت .

در ین اثنا دایره عرض چهل و هفتم را مرور کرد . روزها در ین جاها
از هفت هشت ساعت زیاده تر دراز نمیشد . بعد از وقت ظهر بیک ساعت آلبا
تروس برای پیدا کردن يك خط موافق برای حرکت خود بقدر صد
قدم بلند تر از سطح آب فرو آمده بود که بنا گهان در میان دایره دوران
يك (خرطوم) دریایی گرفتار آمد .

چنانچه معلوم از باب طبیعت شنا سانسست که خرطوم يك حادثه بسیار

(۱۶۱)

مدهش طبع است که عبارت از يك گردباد ابر و آب بحر است که با هم ديگر
تاب خورده و آب بحر بدوران بسيار شديدی از طرف ابرها بالا کشيده
میشود کشتیها نیکه بحر طوم گرفتار آیندر هائی یافتن شان خیلی دشوار
است . درینوقت بقدریست عدد خرطومهای ابرهای سیاه بسوی سطح
بحر دراز شده آب های بحر را بشدت خارق العاده مانند شعله جواله بدور
آورده بکشش فوق العاده بالا میکشيد که آلباتروس در میان آن گرفتار
آمده بود . اما هزارشکر که حرکت دوریه خرطومها بعکس حرکت دو
ریه پروانه های عمودی آلباتروس بود . و گرنه پروانه ها از حرکت
مانده سفینه طیار معطل و بیکار مانده غوطه خوار گرداب ابدار میگردد .
مهندس بزرگی و مدهشی تهلکه را درك نمود . زیر پروانه ها تأثیر
نمیکرد ، و آلباتروس از خرطوم رهائی نمی یافت طایفه ها از شدت
دوران خودداری نمیتوانستند و بهزار زحمت خودشانرا به کتاره ها محکم
گرفته بودند .

مهندس فریاد بر آورد که :

— برادران ! صبوری و اعتدال دم بکار است .

براستی که این دو چیز خیلی ضرور بود . فیل ایوانس و پرودانت حلقه
های دروازه ها را محکم گرفته کم مانده بود که از سرچرخانی دوران خرطوم
بیهوش شده بدریا افتاده از دغدغه عالم زندگانی آلباتروس وارهند !

(۱۶۲)

تنها توم تورنر دلاور بنا بر اشارت مهندس از يك چيزی بدیگر چیز
چنگ زده خود را تابه نزدیک طوب سفینه رسانیده بتوانست .

بلی چاره یگانه رهایی یافتن از خرطوم طوب زد نیست توم تورنر
بسرعت تمام کار توم را در طوب بینداخت ، و آتش داد هماندم خرطومها
از اهتزازات هوایی که از صدای طوب پیش آمده بود ویران گردید ،
و ابرهایی که خرطومها را تشکیل داده بودند به آب تحویل یافته مانند آنها
تیکه از ناوه بریزد ریختن گرفت .

آلباتروس بمجردهای یافتن از خرطوم یکچند صدمه مترو بلند گردیده
مهندس پرسید که :

— آیدر سفینه شکست و ریختی بهم رسیده خواهد بود ؟

توم — فی ، اما آنچنان يك صدمه بدی بود که اگر دیگر بار پیش شود
خیلی بد خواهد بود !

براستی که این واقعه خرطوم خیلی مدتش صدمه بود که اگر صلابت و
متانت فوق العاده آلباتروس نمیبود پاره پاره میگردد . و اثری از آن پیدانمیشد .
سیاحت روی بحر محیط به اینگونه خارقهای طبیعیه مرور مینمود .
روزها هم روز بروز در کوتاهی بود ، هوای روز مرده سردی پیدا میکرد .
پرودانت و فیل ایوانس نیز روز بروز به تنگ شده میرفتند . مهندس را
نیز خیلی کم دیده میتوانستند . زیرا مهندس اکثر اوقات خود را در کمره

(۱۶۳)

خود به تعیین خط حرکت آلباتروس بسرمی آورد . و بر روی خریطه
گذرگاه های خود را اشارت میکرد ، و تحولاتی را که بار و مترو و ترو و
مترو و دیگر آلات رصدیه هوائیه در مبداء نشان میداد آنها را ایگان قید و
ثبت مینمود . و هر گونه وقوعاتی که در اثنای سیر و سیاحت سفینه بوقوع می
آمد در دفتر سیاحتنامه خود بتقدیمی آورد .

سیاحان ما دایما بر سطح سفینه بر کنار کتاره تکیه زده و گوشها و پوز
های خود را از خنک با گوش پیچهای مخصوصی که در کمرشان برای
روزهای سرما آماده شده بود بخوابی بچنانیده بتماشا مشغول مینمودند ،
و بنظرهای متجسسانه خودشان خشکه را می پالیدند .

از یکطرف فریقون را مأمور کرده بودند که در باب که بودن رو بور ،
و یکجاریفتن آن از آشنیز باشی معلومات و حوادث گرفته خبر بیاورد .
حالا نکه مانند موسیو فرانسو اتا پازیک فرانسیس سنگین مغز ، بمانند
فریقون بوج مغز چسان معلومات صحیح و درست خواهد داد ؟

و فتنیکه فریقون ازو می پرسید . او کاه رو بور را رئیس سابق جهوری
امریکا ، و کاه یکی از جزایهای ژاپونیا ، و کاه یکی از نوابهای هندستان ،
و کاه یکی از خانهای ترکستان برقم میداد و چون از جای رفتن آن سوال
میکرد میگفت :

-- افندی ما بکره قمر می رود . اگر در انجا قابل سکونت یکجایی بیابد

(۱۶۴)

ساکن میشود! خوب چه میگوی فریقون! آیاتو هم بامامی آیی؟

فریقون اینسخن را راست دانسته بشدت گفت:

— نی نی، از برای خدا من نمیروم!

تاپاز — چرا؟ چرا؟ ترا در اینجا بایکدختری از ساکنه های قمر عروسی

میکنیم، چه میشود، در اینجا یک عرق اسود باز میکنید!

فریقون چون اینگونه حوادث را برای افندی خود میآورد پرو دانت

میدانست که در حق روبرو چیزی نخواهد آموخت. و از آنرو فکر انتقام

را از یاده ترقوت میداد. حتی یکروز بر فیق خود گفت:

— حالا قانع شدیدی که فرار کردن ازین سفینه منجوسه ممکن نیست؟

فیل — بلی، پرو دانت! هیچ ممکن نیست.

پرو — اما انسان دایما بر حیات خود مالکست، آن حیات چون به اسارت

بگذرد فدا کردن آن لازمست!

— بسیار درست میگوئید! اگر فدای جان کردن لازم باشد هیچ درنگ

نباید کرد.

— بلی برادر هیچ درنگ لازم نیست! آلبا تروس قریبست که بحر

محیط اطلسی را طی نماید. آیا بعد از آن باز بحر محیط کبیر خواهد بر آمد یا

بسوی قطب جنوبی رهسپار خواهد شد؟ و ا لحاصل همه عمر خود را در

جو هوا خواهد گذرانید که اینچنین زندگانی بدر دمانم خورده. لهذا انتقام

باید گرفت سفینه را با سفینه نشینان آن محو و هلاک باید کرد !
— های های ! خود را نیز باید با آنها هلاک کرد ، و علم را از تحریفها
رهائی باید داد !

اینست که ایندو رفیق از قهر بسیار به ایندر چه هارسیده اند که برای
انتقام محو کردن وجود خود نیز ایستاده اند ! تصور محو ساختن آلبا
تروس را نیز چندان مشکل نمی بینند ، چونکه تنها بیک تقریبی خرد
را به مخزن جبهه خانه رسانیدن ، و یکدودینامیتی بدست آوردن برای این
کار کافی دیده میشود !

اما هزار شکر که فریقون از این تصور آگاه نیست ، و گر نه هیچ شبهه
نیست که افندی خود را بدست بدهد !

در پست و سوم ماه تموز از طرف غرب جنوبی زمین پدیدار گردید .
این خشکه آبنا (ماجلان) بود که نقطه منتهای امریکای جنوبی است .
در نیموسم درینظر آنها که بیشتر از پنجامین درجه عرضست شب تاب هجده
ساعت تمتد میشود . حرارت نیز از صفر شش درجه فرو میآید . اگر
شماه بیشتر میبود درینسر زمینها روزها بقدر شانزده هفده ساعت
دراز میشد . زمینها نیز سبز و خرم بنظر میآمد .

امروز در اثنای غروب شمس یک تالاب بسیار لطیفی که بایشه ها محاط بود
در گذرگاه آلبا تروس تصادف نمود . که بصد ها هزار مرغان هر ر قم

(۱۶۶)

بررو و اطراف آن در پرواز بودند آلبا تروس چراغهای الکتریک خود
را روشن نمود. بهزاران مرغان خوش گوشت آبی بر سطح سفینه خود را
انداختند که به اینصورت شکار بسیاری بچنگ آلبا تروس میان افتاده تا یک
مدت مدیدی برای طعامهای رنگارنگ بدست فرانسوا تا یاز آشپز باشی
کار پیدا شد.

بعد از آنکه آبنای ماجلان و آبنای (باکر) را مرور نمود آلبا تروس
بجهت جنوب به پیش رفتن آغاز نهاد. بعد از هر (تاوارن) را گذر
کرد. و الحاصل بعد از آنکه از ساحل داهومی تا به اینجا هفت هزار و پنجاه
کیلومتر و مسافتی را طی نمود و همه جزایر ماجلان را به پیچود، دماغه مشهور
(هورن) را نیز گذشته بکسر بسوی جنوب بهوا چایی آغاز نهاد!

باب چاردهم

مهندس روبور باز در جایک کار خیر اندیشه ابرامیناید؟

فردا که بیست و چارم تموز بود از دایره پنجا و چارم عرض آلبا تروس
خیلی پیش رفته بود که این دایره در نصف کره شمالی مقابل دایره ایست
که از (ادیمبورغ) که در (اسقوجیا) واقعست گذشته است. بیست و
چارم تموز در نصف کره شمالی بیست و چارم کانون نایست در نصف کره
جنوبی. لهندتر مومتر و دایمدرجه حرارت را از صفر پایا تر نشان میداد!

(۱۶۷)

روبوور مجبور بود که کمره های سفینه را به الکتریک گرم نماید . و چون
سفینه دایما بسوی جنوب پیش میرو و در فته رفته روزها هم کوتاه شده میرو و
وزوشنی کمتر شده تاریکی بیشتر میشود .

در سفینه لباسهای زمستانی که برای سیاحت قطب بکار آید از اقسام
بسیار اعلی و جود بود که هر دور فیق خود را خوب پوشانیده هر روز بر
سطح سفینه میبرامدند ، و در باب چاره فرار ، و وسایط اخذ انتقام
را میآمیزدند .

آدمی بر روبور . بعد از گفتگو نیکه در طو . بو قن و با پرو دانت کرده
خیلی کم با آنها دید و او ادید میکند ، و هیچ مکالمه با آنها رد و بدل نمیکند .
دایما با تو و تور نر مکالمه های دور و دراز اجرا میکنند یکچند بار باز و ترور را
بدقت تمام معاینه کردند . و از وضع شان چنان معلوم میشد که بعضی علا
منهای نور را جستجو میکنند . دیگر اینکه دفتر اجزا و مساله های لازمه
ماشین ، و خوراک طایفه ها و لوازمات داخلیه سفینه را تنظیم میدهند .
درینوقت در زیر آلبا تروس بحر بسیار جسیمیکه در مابین آسیا و امریکا
واقعست . موجود میباشد . آیا آلبا تروس بکجامی رود ؟ از طرز رفتارش
چنان معلوم میشود که بطرف قطب جنوبی رهسپار است ! آیا درینموسم
زمستان ، و ظلمتهای شبهای بیپایان سیاحت قطب چه ضرورت دارد ؟
حالآنکه از بعضی کارهائیکه روبور و تو و تور نر در سفینه می بینند چنان

(۱۶۸)

• معلوم میشود که بفکر بازگشتن افتاده باشند !

امروز در حالیکه میزان الیو از بسیار مدتی بلند بود دفعه سقوط نمود
که اینگونه سقوط بارومتر و اگر چه برای سفاین بحریه خیلی اندیشه آور
و تنها که گستر یک مسئله ایست ، اما آلباتروس هیچ پروا ندارد ؛ زیرا این
سقوط بارومتر و بر سطح بحر محیط علامت طوفان بسیار مدهشی را
نشان میدهد . ولی ماشین طیار و روبر چه باك دارد !

از وقت ظهر یک ساعت گذشته بود که توم تورنر به • پندس تقرب کرده گفت :
— مستر روبر ، درین طرف افق بر سطح بحر به بینید يك نقطه سیاهی
• معلوم میشود ! آیا چه خواهد بود ؟

روبر دور بین خود را با آن طرف دور داده به تدقیق آغاز نهاد ، پرو دانت ،
و فیل ایوانس که بر طرف سر سفینه بودند نیز بهما نظرف میدیدند .
روبر گفت :

— آن نقطه يك قایقیست ! حتی در میان آن آدم نیز هست !

توم — مطلق قضا زده ها خواهند بود .

روبر — بلی ، از وضع شان همچنین مینماید که قضا زده باشند بلکه از
کرسنگی و تشنه کی بحال تلف رسیده باشند .

توم — آلباتروس ما چرا بمعاونت شان نشتابد ؟

روبر هماندم به ما کینست اشارت کرد . سفینه طیاره آهسته آهسته

(۱۶۹)

بسقوط آغاز نهاد . و چون بقدر صدمت و بر سطح بحر نزدیک شد یکسر
بسوی قایق که دیده شده بود روان گردید .

و تئیه که آلباتروس نزدیک شد ، آلباتروسیان دیدند که در قایق پنج نفر
بودند ، و غیر متحرک افتاده بودند ، یا آنکه هلاک شده بودند ، یا آنکه
از مانده کی و کرسنگی بیهوش افتاده اند .

آلباتروس چون بر سر قایق نزدیک شد فرو تر آمد . و سفینه نیز
قایق را بخوبی مشاهده کرد . بر طرف دنبال قایق نام و عنوان سفینه که
این قایق به آن منسوبست نوشته شده بود . چون بدقت نظر کردند دیدند
که اسم سفینه (ژانته) و از کشتیه های بندرگاه (نانت) فرانسه است .
لهذا معلوم گردید که قضا از دکان بیچاره فرانسیس میباشند . توم تورنر
بصدای بلند :

-- هی !

گفته بر آنها آواز داد . در قایق نشینان هیچ حرکتی پیدا نشد و بوز گفت :
— بلکه نشیندند ! تفنک بیدارید .

تفنک زدند . صدای تفنک یکمدتی بر سطح دریا عکس انداز گردید .
بصدای تفنک ، یکی از قایق نشینان که از ضعف مانند تشریحی شده بود
بکمال زحمت سر خود را بالا کرده انتظار بیهوشانه خود را به اطراف عطف
نموده توم تورنر باز :

(۱۷۰)

— هی !

گفته بانك زد !

قضا زده بچاره چون سر خود را بالا کرد آلبا تروس را بر سر خود مشا
هده کرده در اول امر به خوف و دهشت افتاد. و بپور بزبان فرانسوی گفت:
— مرسید. برای امداد شما آمده ایم. بگوئید که کیستید و چه حال
بر شما پیش آمده؟

— طایفه های کشتنی سه دیر که (ژانته) میباشیم که خود من کپتان
دوم آن میباشم. سفینه ما غرق شد، ما پنج نفر خود را با این قایق رهایی
دادیم. یازده روز است که در میان موجها غلطانیم. نه خوراک و نه نوشیدنی
داریم. نزدیک بهلاکت میباشیم!

درین اثنا چهار قضا زده دیگر نیز آهسته آهسته به امید نجات حیات
یافته از جای خود بر میخواستند. آنقدر ضعیف و بیرنگ بودند که از اموات
فرق نداشتند. دستهای خود شانرا بیکو وضع نومیدانه بالا بردند.
بنا بر اشارت روبرو یک کوزه چرمینی را از آب پر کرده و بیک ریسمانی
بسته به قایق آویختند. بچاره ها بیک هول و تلاشی که جگر انسان را پاره
پاره میکرد به کوزه چسپیده و آبرانشید:

— نان! نان!

گفته فریاد بر آوردند. هماندم در میان یک سبد نان و گوشت. و یک

(۱۷۱)

شیشه شراب، و یکقدری قهوه و شیرینی آویختند احوال قضا از دکان بچاره
شایان مرحمت بود! بچنان تهالك و انهماکی برسید هجوم بردند، و خوردند
و نوشیدند که مجسمه پنجه دادن حیات و ممات را در نظر آلباتروسیان جلوه
گر ساختند.

بعد از آنکه یکقدری جان گرفتند پرسیدند که:

-- در کجا هستیم؟

-- از سواحل شبلی و جزایر شوناس پنجاه میل دورتر هستید!

-- تشکر میکنیم، اما این پنجاه میل مسافه را ما چسان طی خواهیم
توانست؟ باد هم نیست، بادبان ما هم پاره پاره شده، قوت پرکشی هم
نداریم!...

-- ما شما را کشیده میبریم!

-- شما کیستید؟

-- ما مردمانی که برای رهایی دادن شما یان آمده و به این واسطه خود را

بختیار می شماریم!

قایق نشینان بچاره بر دیگر سوال جسارت نتوانستند چونکه بگرداب
حیرت فرورفتند که آیا آنچه کونه حال است؟ بنا بر اشارت مهندس روبرو
بطول صد قدم یک ریسمانی به قایق انداختند. قایق نشینان ریسمان را به
قایق خود به بستند. آلباتروس یکسر بسوی شرق حرکت نمود. و قایق

(۱۷۲)

را کشیده ببرد .

ساعت ده بود که خشک پدیدار گردید . یعنی چراغهای دوار ساحل
مشاهده شد . بعد از آنکه آلباتروس قضا از دکان بپارو را تا بمیدخل جزایر
شانوس بر دتوم تورنر آواز داد که :

— ریسمان را باز کنید !

قضا از دکان بپارو عرض تشکرات بسیاری کرده ریسمان را باز کردند ،
و این واقعه را یک خارقه آسمانی پنداشتند . آلباتروس نیز پس بر این که
داشت دوام ورزید .

پرودانت و فیل ایوانس با وجودیکه در حق آلباتروس و روبور عداوت
بسیار شدیدی میپرورانیدند باز هم درین مسئله به اعتراف کردن مجبور
شدند که اینگونه کارهای انسانیتکارانه را بجز آلباتروس دیگر بالو نه اجرا
کرده نمیتواند .

در بحر و هو الحظه بلحظه علایم طوفان بسیار شدیدی پدیدار میگردد .
از علامتهاییکه بار و مترو نشان میداد هیچ شبهه نماند که یک طوفان بسیار
مهلك و مدهشی ظهور یابد . از نصف شب یکساعت گذشته بود که باد
دهشت بنیاد بکمال شدت و قوت وزیدن گرفت . ماشین طیار مهندس رو
بور بکمال زحمت بر روی باد راه می پیمود ، و در ساعتی پنج شش میل قطع
مسافه میتوانست . ولی بیشتر از آن راه پیمایی خارج دایره احتیاط بود .

(۱۷۳)

طوفان رفته رفته شدت میکرد، و بخوبی معلوم شد که (قاصرغه) نام
طوفان گردباد است که گاه گاهی ظهور میکند، و در بر و بحر خرابیهای
بزرگی میرساند. این قاصرغه های معنی گردبادها را در بحر محیط اطلسی
(هوارقان)، و در بحر چین آنرا (طایفون)، و در صحرای کبیر (سپمون)
مینامند که مالک حرکت دوریه دائمی و مدهش یک طوفانیست.

روبو به احوال این گردباد مدهش بخوبی واقف است لهذا بر طبقات
بسیار بلند هوا را بر آمده خود را از تهله که محفوظ میتواند. و هم میبایست
که بجای این کار را اجرا نکند. چرا که هیچ وقت باقی نمانده. چرا که باد
شدت خود را لحظه بلخفه می افزاید، و گردباد مذکور یکسر بسوی قطب
جنوبی دور کرده می رود که اگر یکبار آلباتروس بدایره دور آن بیفتد
حکماً باید که خواہ ناخواہ بقطب جنوبی برود، آنهم بشرطیکه سالم بماند.
اینست که روبو بر این مسئله هار اندیشیده توم توزنر را امر صعود عطا
نمود. آلباتروس پروانه های افقی خود را بشدت هرچه تمامتر بدور آور
ده مائلاً صعود نمود. اما هنوز بقدر دو صد متر و بالا شده بود که دفعته
توقف نمود. و این توقف او از آن بود که به جریان بسیار شدت نازک بر فشار
هوا که از بالا یکسر بپایان می آمد مقابله نتوانست. یعنی نقطه استناد نیافته
بتوقف مجبور گردید.

و پور هائیکه در نهرهای شدید الجریان میروند بسببی که آنها از میان

(۱۷۴)

چرخهای پروانه های آن بشدت و سرعت در میگذرد. و برای دور پروانه
نقطه استناد پیدا نمیشود چرخ از کار افتاده پس می رود، اینست که آلبا
تروس نیز درینوقت بهمین حال افتاده است.

امار و بور بازم مغلوب شدند را بر خود گوارانه پسندید. و هفتاد و چار
قطعه پروانه های عمودی خود را بیکبارگی قوت آخرین را عطا نمود اماوا
اسفا که به این کرد باد شدیدیکه در ختاترا از ریشه میبارد، و دیوارها را
از بن میغلطاند. و اپوزها را از بندر به ساحل می اندازد ماشین بر قوت آلبا
تروس تاب آور مقاومت نکرد دیده خوا ناخواه تابع جریان باد گردید.
و دانست که بستی که خواهش خود اوست رفته نمیتواند. لهذا قوه پروانه
ها را بطرفیکه جریان دوریه باد در حرکت بود دور داده از مقابله و مجادله
فارغ گردید نوم تور و بور به اشارت باهم سخن میگفتند. و همه مهارت
و کاردانی خود شان را در باب اداره سکان آلبا ترس صرف میکردند.

حال خیلی دهشتناک بود. ادنا غفلت و موجب هلاکت میگردد از همه
بدتر که باد ظلم بنیاد بسرعت خارق العاده سفینه را بسوی قطب جنوب
همیراند. حالا نکه سمت قطب جنوبی درینموسم عبارت از یک انجماد و
ظلمت است و زو و بور هیچ آرزوی رفتن آن جهت را درینموسم ندارد.
در ماه تموز. در نیمجهت کره ارض شهاب بقدر نوزده و نیم ساعت دراز
میشود. کره شمس که از حرارت و ضیاع محروم است یک کمی بر افق پدیدار

(۱۷۵)

شده باز غایب میشود . اما در نفس نقطه قطب شب یکصد و هفتاد و نه روز
تمام دوام میوززد . حالا نکه از روش حال چنان معلوم میشود که آلبا
تروس بهمه حال در ورطه این ظلمت و انجماد دایمی بیفتد .

در میان این تهلکه ها مهندس بکمال اعتدال دم امر ها میدهد . طایفه
هایز مانند اجسام دیگر روح شان مهندس باشد به او امر و اطاعت میگردند .
شدت طوفان نیز درین آنجا بدتر جبه رسیده بود که مهندس به کم کردن حر
کات دور یه پروانه های آلبا تروس مجبور گردید زیرا اگر چنین نمیکرد
همیم شکستن پروانه ها بود . و هم استعمال کردن سکان محال میشد .

تمام روز طوفان باد دوام ورزید . دایره عرض هفتاد و پنج را سراسر
دور نمود . هر چه که بقطب نزدیکتر شده میرفت ظلمت نیز بیشتر شده
میرفت . مرفقه رفته رفته بخز در خشنده کی سیارات . و مقرر در هیچ روشنی
دیدار نمائند که بسبب هلال بودن قمر اینسر زمینهای قطبیه را چنانچه از
جمعیت بشریه تابه ایندم هیچکسی دیده نتوانسته است مهندس روبرو که
بجبروت تابه آنجا رسیده نیز دیده نخواهد توانست .
هیچ شبهه نیست که آلبا تروس پیش از آنکه به نقطه قطبیه در اید از جهت
غربی قطعه لونی فیدپ مرور کرده خواهد بود که انسانها تابه ایندم از اینجا
بیشتر رفته نتوانسته اند .

پرو دانت و فینا ایوانس در تمام زمان طوفان از سطح یسینه فرو نیامدند .

(۱۷۶)

خود را محکم بسته بودند. اما هزار افسوس که همه اینمواقعی که آلباتروس
از آن میگذرد در میان چنان ظلمتی مستغرقست که دیدن آن ممکن نمیشود!
یک کمی از نیمشب گذشته بود که فجر مخصوص قطب اطراف را روشن
ساخت. شعاعهای آتشین خیره رنگ فجر جنوبی در نصف دایره سما
مانند یک بادزن بسیار بزرگی که کشاده شده باشد پدیدار بود. نقطه های
آخرین شعاعات الکتریکی آن تابه بخم قطبئی جنوبی و چهار کوب
در خشنده اطراف آن امتداد داشته بود.

این بدیعه طبیعی ناقابل تصویر و تعریف یک لطافتی حاصل کرده بود.
بواسطه ضیای لعل قام آن اطراف و اکناف که بیک لباس سفید یخها و بر فها
پوشیده شده بود یکقدری مشاهده گردید.

سوزن مقناطیس قطب نما که در سقینه بود بسبب نزد یکشدن نقطه قطب
یک بی انتظامی و بی آهنگی پیدا کرده بود که در خصوص تعیین خط
حرکت یک فکر صحیح از آن حاصل نمیشد. بعد از کمی سوزن مقناطیس
قطب نما آنقدر بسوی پایان میل نمود که روبرو محقق دانست که بر نقطه قطب
واصل شده است. لهذا زاویه را که سوزن مقناطیسی نشان داده بود رو
بر بدقت پیمایش کرده فریاد برآورد که:

— نقطه قطب جنوبی در زیر پای ماست!

روی زمین که بیک کسوه سفید بر فها و یخها پوشیده شده بود مشاهده

گردید. اما باز هم هیچ معلوم نشد که در زیر آن چه چیزها مخفی خواهد بود!
درین اثنا طوفان باد چنان دهشت آوریک شدتی پیدا کرده بود که در
هر لحظه بیم هلاک آلباتروسیان، و یار و یار شدن آلباتروس محقق مینمود.
زیر آلباتروس خود داری و ضبط عنان نمیتوانست. و کوههای مرتفع
منجمده در پیش روی آن برابر شدن، و مصادمه شدید و وقوع یافتن. و
یار و یار شدن در هر لحظه محتمل مینمود. علی الخصوص که سفینه چنانچه
در حرکت افکنی خود بر خود حکم کرده نمیتوانست همچنان بر بالا برا
مدن نیز موفق نمیشد.

حتی بعد از کمی یک تهلکه بسیار عظیم دیگری رونما گردید. چونکه
در پیش روی آلباتروس بقدر صد کیلومتر و دورتر دو نقطه مرتفع ضیا
داری پدیدار گردیده بود که این دو نقطه ضیاء اردو عدد کوه آتشفشان
(نهره بوس) نام بود.

برودانت و فیل ایوانس از روش رفتار بی اختیارانه آلباتروس محقق
دانستند که آلباتروس مانند پروانه در شعله های آتش کوه های آتشفشان
بی پروبال شده در دهنه مجرای دوز خین آن احراق بالنار خواهد شد.
اگرچه اینرا عین مقصد میدانستند ولی به این یک تأسف میگردند که کوه
آتشفشان چرا بر ایشان سبقت کند، و نگذارد که بدست خود انتقام خود
را از روبرو بگیرند.

(۱۷۸)

شعله های کوه آتشفشان ساعت بساعت در مقابل آلباتروس نزدیک
میشد. سفینه هر آنقدر که کوشش میوزید راه خود را انحراف کرده
نمی توانست. و یکسر بسوی آن بسرعت نزدیک میشد. راه را یک حایل
بسیار بزرگ آتشی قطع مینمود. هر طرف بیک ضیای شدیدی روشن
شده بود، سیاهی مردمان سفینه نشین بشدت ضیای شعله ها تابناک گردیده
یک رنگ خوفناکی پیدا کرده بود. هر کس بلا حرکت و بی صدا، و نفس
بسته منتظر در آمدن آتشدان مدهش مانده بودند. و بغیر از لطف ربانی
چاره نجات را مفقود میدیدند.

آلباتروس بقدر سی چهل متر و بشعله ها نزدیک شده بود که لطف ربانی
ظهور نمود. یعنی باد شدت نهاد سبب نجات شان گردید چونکه در دقیقه که
آلباتروس میخواست در میان شعله ها بریان شده در میان دهنة مدهشة
مجرایفتد، یک جریان شدتناک باد آمده شعله های مدهشه را بسوی دامنة
کوه هموار بخوابانید! سفینه باینصورت بعد از آنکه با بسیاری از سنگپاره
های معدنی که از دهنة وولقان بهوا میشد، ضاده نموده مجرای وولقان را
گذر کرد!

بعد از یکساعت آتشیهای وولقان از نظر نهان گردید. نهایت ساعت
دو بود که دایرة دوریه کرد باد آلباتروس را باز بدرجه شصتمین عرض
آورد. ولی درینوقت طوفان نیز سکونت پیدا کرد. آلباتروس باز بر

(۱۷۹)

حرکات خود مالک مختار گردید و یکسر بسوی شمال بقطع مسافه آغاز نهاد، تا آنکه خود را بمواقعی که بضیای شمس منور بود رسانید. صبح بساعت هشت آفتاب طلوع کرده مردم سفینه را بضیای حیات بخشای خود مستغرق انوار حیات نمود.

آلباتروس بعد از آنکه از واقعه مد هشت خرطوم دماغه - (هورن) رهایی یافت بگرداب بلا انساب قاصرغه گرفتار آمده در ظرف نوزده ساعت منطقه قطبیه را عبور نموده باز بر روی بحر محیط کبیر آمده بود که در انسانی این دوران مد هشت سفینه در هر دقیقه یک فرسخ قطع مسافه نموده است، و این سرعت دوچند سرعت حقیقی آلباتروس است.

امروز مهندس روبور خیلی اندوهگین دیده میشد، زیرا در انسانی طوفان بلا نشان مد هشت در پروانه های پیش و پس سفینه بعضی خرابیها و نقصانهای پدید آمده است که به این سبب سرعت رفتار سفینه خیلی از خیلی نقصان پیدا کرده است. از همه بدتر اینست که اگر سفینه بهمین حال بماند و روز تابه جزیره مجهوله که برای خود آرامگاه مقرر نموده رسیده هم نمیتواند. زیرا اگر چاره تعمیر آن اندیشه نشود لحظه بلحظه پروانه های عمودی که سبب یگانه رفتار آلباتروس است خرابتر شده میرود. لهذا سفینه را معلق داشته تعمیر کردن ضروری دیده میشود.

روز دیگر که بیست و هفتم ماه تموز بود از دور یک خشکه پدیدار گردید.

(۱۸۰)

بعد از کمی دانسته شد که این خشکدیک جزیره میباشد . اما آیا از هزارها
جزیره که در بحر محیط افشاند شده است این کدام یکی از آنها خواهد بود ؟
با وجود آنهم روزی بر توقف کردن در این جزیره قرار قطعی داد .
باد نیز سراسر ایستاده شده بود . لهذا مانور توقف کردن آسان
مینمود . چونکه هیچ نباشد بسبب نبودن باد سفینه در جائیکه معلق ایستا
ده شود محکم میماند .

سفینه چون بر کنار جزیره رسید یک ریسمانی که بقدریکصد و پنجاه قدم
درازی داشت ، و بر نوک آن یک چنک بسمای گیرای لنگر چهارمانندی
مربوط بود بشدت بر زمین پرتاب کرده چنکها لنگر مذکور را بدرستی
و محکمی بر زمین خالانیده آلباتروس را معلق ایستاده کرد . پروانه های
افقی طبعاً بر حرکت دوریه خود شان دوام میورزید . و گرنه سفینه چسان
معلق ایستاده شده میتوانست ؟

اینست که آلباتروس از وقتی که از فیلا دلفیا حرکت کرده است این اول
بار است که با خشک ارتباط نموده است .

— باب پانزدهم —

فریقوان در جای یک پیشقدمی عجیبی اجرا میکند ؟

در وقتی که آلباتروس هنوز بجزیره لنگر انداز ارتباط نشده بود که

جزیره را خیلی کوچک دیده بودند . آیا این جزیره بر کدام دایره طول ،
و کدام دایره عرض واقع شده است ؟ آیا در بحر محیط کبیر یا در بحر محیط
هندی میباشد ؟ اینست که این مسئله ها هنوز معلوم نیست . زیرا روبرو
هنوز ارتفاع نگرفته ، و تعیین موقع نموده است !

مهندس انتظار بر آمدن آفتاب از ابرها برای ارتفاع گرفتن و تعیین موقع
نمودن نکشید . بامید آنکه تا بشام تعمیرات را با تمام رساند هماندم به امر
تعمیرات شروع نمود . پروانه های افقی که بر دیرکها بطور افقی دور میخو
رند و خدمت بالابر آوردن سفینه را ایفاء میکنند جمله سالم است . درینوقت
کثیر از نصف آنها بدور است که به آن سبب سفینه را هلق داشته است .
حالا آنکه پروانه های پیش و دنبال که خدمت را اندن را میکنند از درجه
که روبرو گمان کرده بود بیشتر خسار زده شده اند . حالا لازم آمد که پروانه
های مذکور را از شافت بر آورده چرخهای دندانه دار آنها را تعمیر بکنند .
در اول امر در زیر نظارت روبرو و توم تورنر طایفه هابه تعمیر پروانه
پیش رو آغاز نهادند .

در اثنای تعمیر پرودانت و فیل ایوانس بعد از آنکه بر سطح سفینه یکقد
ری گردش کردند در طرف دنبال کشتی رفته نشستند .

فربقولن بحال خاطر جمعی و امنیت کامله میباشد . چون بقدر یکصد و
پنجاه قدم خود را از روی زمین بالا می بیند نعمت بزرگی می شمارد .

(۱۸۲)

تابوقتی که وقت عملیات تعیین موقع میرسید بر کار تعمیرات دوام ورزیده شد.
هنگامیکه آفتاب جهانبساب بسمت الرأس رسید مهندس رو بور بکمال
دقت عملیات تعیین موقع را اجرا کرده ثابت شد که سفینه در ۱۷۶ درجه و
۱۷ دقیقه طول شرقی، و ۴۳ درجه و ۳۷ دقیقه عرض جنوبی میباشد. و
چون برین طول و عرض بر خط قطار کردند معلوم شد که این جزیره
(ویف) نام جزیره کوچکیست که از توابع جزیره (شاتام) و از جمله جزایر
مجموعه (بروگتون) است. این جزایر مجموعه در پانزده درجه جهت
شرقی جزایر (یوموتو) واقعست که جزایر یوموتو نیز آخرترین (زولاند
جدید) میباشد.

رو بور، قوم تور را گفت:

— چون چندینست معلوم کردید که از جزیره (س) چهل و شش در
جه بسوی جنوب افتاده ایم.

— بل، یعنی از آرامگاه خود دو هزار و هشتصد میل دور میباشیم که
به این حساب اگر چه بسیار دور نیستیم ولی اگر باد مخالفی برخواسته و مارا
دور کند به این مآکولات و لوازمات جزوئی که بدست داریم بسیار
مشکلات خواهیم کشید.

— همچنین است که تو میگوئی قوم! منم کمان میبرم که تابشام تعمیرات
یلت پروانه را تمام کرده حرکت بتوانیم، و تعمیر پروانه دیگر را در راه کامل کنیم.

(۱۸۳)

— مستر روبرو! آیا این دو امر یکانی و خدۀ تکرار آنرا چه خواهیم کرد؟
کمان میبرم که اگر در جزیره (س) مهمان بشوند چندان زحمتی نخوا
هند کشید!

اما آیا این جزیره (س) یکجاست، و چسان جایست؟ خبر بدهیم که جزیره
(س) در بحر محیط کبیر غایب شده یک جزیره ایست که مهندس روبرو
آنرا یافته، و به اصلاح فن جبر آنرا جزیره (س) نام نهاده است. از راه
رفت و آمده سفاین تجاریه و حربیه برکنار افتاده است. خوش آب خوش
هوای جزیره ایست که روبرو آنرا برای خود قرار جا و آرامگاه
مقرر کرده است آلباتروس و قتی که در سیاحت هوایی خود مانده شود، و برا
حت و تجدید مالزۀ خود محتاج شود در این جزیره آمده توقف میکند، و لواز
مات خود را کامل کرده تعمیرات و اصلاحات سفینۀ خود را بعمل میآورد و هم
مهندس روبرو این جزیره را بحال مکملیت فوق العادۀ در آورده است. مکملیت
آنرا ازین یک قیاس باید کرد که مانند آلباتروس یک سفینۀ طیاری در
نجا ساخته شده است. در این جزیره مخفی مهندس روبرو هر گونه تعمیرات
ماشین طیار خود را بعمل آورده میتواند. حتی اگر بخواند یک آلبا
تروس نو دیگر بسازد نیز میتواند ساخت. زیرا در مگازهایی که در جز
یره از طرف مهندس ساخته شده است هر نوع ماشینها، و آلات آهنین،
نخنۀ خوراک پوشاک نوشیدنی، اسباب و اجزای کیمیایی. و حکمی موجود

(۱۸۴)

است . تمام جزیره بقدر پنجاه نفر نفوس دارد که همه آنها تابع مهندس رو
بور ، و عمله و عونۀ آلبا تروس اند .

چند روز پیشتر که رو بور دماغه (هورن) را گردش کرده بسوی غرب رهسپار
عزیمت شده بود مقصدش این بود که به آرامگاه خود یعنی جزیره (س)
بیاید . اما طوفان شدید (قاصرغه) او را میدان نداد ، و تا بقطب جنوبی
او را پویان نمود . اگر چه درینوقت بحجزیره (س) نسبتاً نزدیکست ولی
خرابی پروانه ها سیاحت او را سبکته دار ساخت ، و گر نه خیلی پیشتر
بمنزل مقصود خود میرسید .

پس معلوم شد که رو بور بحجزیره (س) میرود ، و برای رسیدن بحجزیره
مذکور لازم است که همه قوت خود را مالک شود . و مالک شدن قوت
بر تکمیل شدن تعمیرات موقوفست که از آنسبب مهندس و همه طایفه ها
بجد و جهد تمام به تعمیرات مشغولند و بدیگر هیچ چیزی نمیردازند .
اینست که درین اثنا که طایفه ها در طرف سرکشتی به تعمیرات مشغول
بودند پرو دانت و فیل ایوانس نیز در طرف دنبال کشتی بیک مذاکره و
مکالمه بسیار مهمی گرفتار بودند که ذکر آن در اینجا ضرور است . پرو
دانت میگفت :

— حالا بگوئید فیل ایوانس ! آیا برای فدا کردن حیات خود حاضر هستید ؟

— بلی ، بلی حاضرم !

(۱۸۵)

— باز خوب ملاحظه کنیم! آیا به این یک خوب دانسته اید که از روبرو
الطف و مروت انتظار کشیدن بیفایده است؟

— بلی، هیچ راهی یافتن از چنگ این ظالم تصور نیست!
— بسیار خوب! چون چنینست من قرار دادم. آلباروس میخوابد
و من که امشب حرکت بکنم، منم کردنش خود را میخوابم بکنم، یعنی
نمیگذارم که برود. پروبال مهندس بلند پرواز را می شکنیم، سفینه او
را بر هوا میپرانیم!

— بلی، بلی بپرانیم! اما چیزی که لازم داریم آیا حاضر است؟
— بلی، دیشب وقتی که طایفه هابرهایی دادن پروانه را از شافت مشغول
بودند به مخزن جبه خانه فرو آمده یک دانه کله دینامیت بدست آورده
توانسته ام.

— بسیار خوب، بسیار اعلا! هیچ صبر نکنیم، بکار آغاز کنیم.
— نه بسیار عجله لازم نیست. باشید که شب بیدار بگردید و در فته بکار
آغاز میکنیم.

هر دو رفیق بر همین فکر قرار داده بنابر عادت هر وقت خود ساعت شش
طعام خوردند. بعد از دو ساعت چنانچه گویا یکمال راحت بخواب میروند
بخوابگاههای خود رفتند.

به بنید که پرو دانت بنابر حس شدید انتقامی که در دل میرو راند برای

(۱۸۶)

بر هوا کردن سفینه را با سفینه نشینانش که خودشان هم در آن داخل هستند
چه گونه ترتیبی را قرار داده است :

یکی از کله های مدهشته که رو بپور آنرا بر مردمان داهومی انداخته بود
بدست آورده . و یکقدری باروت نیز از همان جبهه خانه دزدیده به کمره خود
آورده است . و بکمال احتیاط آنرا در زیر فراش خوابگاه خود پنهان
کرده است .

فیل ایوانس کلمه دینامیت را معاینه کرد . دید که خیلی مکمل و برای
هوا کردن و خراب ساختن يك قسمی از آلباتروس کافیست . اما مهمترین
کارها اینست که کله را در وقت و زمان معین یا نزدن یکچیز را بر پتانسی آن .
و یا آنرا با آتش در دادن لازمست . اینست که پرو دانت این مسئله را در زیر
نظر دقت گرفته يك قتیله درازی ساخت . و آنرا با باروتی که داشت معامله
نمود . و حساب آنرا خیلی درست کرد که به این حساب هر گاه بساعت سه
قتیل را آتش بدهد دوسه ساعت بعد دینامیت آتش گرفته مطلوب
حاصل میشود .

اینهمه کارهایی آنکه هیچ شبهه کسی را دعوت نکند تمام گردید .
پرو دانت در حالیکه در کمره خود بجا ضر کردن قتیله و ربط دادن آنرا به
دینامیت مشغول میباشد . فیل ایوانس نیز به دیده بانی و کشک کشی بر سطح
سفینه قدم میزد .

بساعت ده همه کارهای پرودانت سرانجام یافته فیل ایوانس بکمره فرو
آمده رفیق خود را از کارش فارغ یافت .

روبوور و رفیقانش تابشام هرآنقدر سعی و غیرتی که در باب تمام کردن کار
پروانه و انداختن آن را بجایش سعی کردند کامیاب نشدند . لہذا روبوور
چنان قراردادیکچند ساعت عمده را از کار فارغ ساخته استراحت بدهد،
و کار نشاندن پروانه را بجایش بفردا بگذارد . زیرا برای اینکار بهمه حال
بروشنی روز محتاجست .

ایست که فیل ایوانس و پرودانت از استقرار روبوور خبر ندارند، و چنانچه
بروز از روبوور شنیده بودند که به نیم شب حرکت میکنند بر همان فکر بودند،
و بر همان فکر نقشه حرکت خود را تیار کرده بودند . و چنان مینداشتند که
سفینه از جزیره خود را باز کرده در هوا راهسپار میباشد . حالآنکه سفینه
هنوز بجزیره بار یسمان مربوط و همه سفینه نشینان به استراحت مشغول بودند .
از نیمشب یکقدری پیشتر پرودانت بکار آغاز نهاد ، در زیر خوابگاهش
یک درجی موجود بود ، دینامیت را در میان درج مذکور وضع نمود، و فیل را
از درج بیرون دراز کرد . ولی در زیر لحاف پنهان کرد تا آنکه بویش
منتشر نشود .

پرودانت بساعت نظر کرده گفت :

— وقت رسید !

اینها گفته قتل را آتش داد. و بار فیق خود یکبار سطح سفینه برآمده
دروازه کمره خود شانرا خوب به بستند. در اول امر چون سکاندار را
بجایش ندیدند متحیر شدند، و بجایکی بخارج نظر کردند. فیل ایوانس
بصدای خفه لرزان گفت:

— وای! آلباتروس در جای خود ایستاده است!

پرودانت — لعنت! حالا باید قتل ازودی خاموش کنیم!

— فی، خود را باید برهانیم!

— آیا خود را رها نیدن؟

— بلی، شب تاریکست، از ریسمانی که سفینه را بجزیره مربوط داشته
فرو آمدن چندان کار مشکلی نیست!

— راست گفتی فیل ایوانس، از چاره که تصادف برای ما خود بخود
پیش آورده استفاده کردن لازم است.

هر دور فیق بکار آغاز نهادند. در اول امر بکمره خود فرو آمده بکس
قیمتدار خود شانرا که یکچند هزار فرانک نقد موجودشان در آن بود بگردن
آویختند. بعد از آن برای جستجوی فریقو لن بسوی سر سفینه
روانه شدند.

ظلمت شب خیلی تیره بود، در کمره ها بغیر از خرخره خواب نفرینها
دگر هیچ چیزی مغل سکوت و سکونت دید. و شنیده نمیشد. به آهسته کی

(۱۸۹)

تابه نزد مکره فریقولن آمدند .

بحیرت افتادند ! زیرا مکره فریقولن باز ، و خود او را در آن نیافتند دیگر
طرفه از این جستجو کردند ، ولی هیچ اثری از او نیافتند . فیل ایوانس
گفت : مبادی بیشتر از ما فرار کرده باشد !

— هر چه که باشد زیاده برین صبر کردن جائز نیست !

هماندم به نزد ریسمان آمدند ، اول پرو دانت بعد از آن فیل ایوانس خود
را از ریسمان در آویختند ، پاهای خودشان را بر ریسمان پچانیده و بدستهای
خود ریسمان را محکم گرفته لغزان لغزان تا بر زمین رسیدند .

از بقدر مدتها که از قدم نهادن روی خاک محروم بودند ، و درینوقت
یکبار پای شان بر زمین رسید آنقدر یک ممنویت و مسروریتی برای شان
پیداشد که تصویر آن قابل نیست !

در اثنا اینکه میخواستند کنار جوی آب کوچکی را گرفته بداخل جز
یره بروند در پیش روی شان یک آدم برآمد !

مکر این آدم فریقولن بود !

بل ، فریقولن دنبال بیشتر از افندیان خود بفکر فرار افتاده بر زمین فرو
آمده است . و چون قدم خود را بر زمین غیر متحرک فشرده است اظهار
مسرت و شادمانی کرده است .

اما هیچ وقت باقی نمانده بود . باید که یک آن اولتریک ، ملجا و ماوایی برای

(۱۹۰)

خودشان تدارك كنند . هنوز يكچند قدم دور نشده بودند كه در سفینه
ها یهوی سفینه نشینان بلند شد . هیچ شبهه نیست كه فرار كردن فرا
ر یانرا خیر شدند .

درین اثنا ضیاهای الكتریک را بر جزیره انداختند . نوم نور زفر
یاد بر آورد كه :

— اینست فراریان !

بواقع كه فرار یانرا دیدند . درین اثنا صدای مهندس روبور بلند كه بر
طایفه ها امر فرو آوردن سفینه را عطا می نمود . سفینه آهسته آهسته
دور و حرکت پروانه های خود را آرام کرده بفرو آمدن آغاز نهاد . فیل
ایوانس فریاد داد :

-- مهندس روبور ! آیامارادر یخزیره میگذارید كه آزاده باشیم ، و
برینسخن قسم بناموس میخورید ، تاما هم شمارا از يك منفعتی آگاه
بسازیم ؟

مقصد فیل ایوانس ازینسخن این بود كه اگر روبور سوگند یاد كند ،
وازی شان دست بردار شود ، اورا بر تملكه دینامیت آگاه ساخته پیش از
كفیدن آن جلوه گیری آراسفارش كند . اما چون از طرف روبور
بشدت :

— اصلا ! اصلا !

(۱۹۱)

گفته شد، و حتی يك تفنگی هم انداخته شده کله آن بر شانه قیل ایوانس
اصابت نموده زخم‌دارش گردانید، پرودانت با کاردی که بدست داشت بر
ریسمان حمله برده بیک کش ریسمان را ببردید.
آلباتروس که قوت پروانه های خود را سست کرده بود، و لنگر خود
را هم بر ریسمان انداخته بود، و باد هم در آن اثنا بشدت همیوزید بمجرد
بریده شدن ریسمان بچنان شدت بسوی شمال شرقی بر روی بحر پویان
گردید که در ظرف چند دقیقه سراسر از نظر سیاحان نمان کردید.

—•••••—
باب شانزدهم

دینامیت چه نتیجه می بخشد؟

—•••••—
مهندس روبور به نهایت درجه غضبناک گردیده بود. تا بسیار جاها آلبا
تروس را ضبط نتوانست. باد هم رفته رفته کسب شدت میکرد، بعد از کمی
جزیره شاتام از نظر سفینه نشینان سراسر نمان کردید.
روبور گفت:

— وای خاینها! فرار کردیدها! اما از دست من رهایی نخواهید
یافت! بعد از آنکه پروانه آلبا تروس را بسازم اول بسوی جزیره شاتام
آمده شمارا بدست خواهم آورد! باز من میدانم و شما!
براستی که اگر روبور عودت کند فرار یار باز بدست آورده میتواند.
زیرا آنها از جزیره شاتام به آسانی و بزودی برآمده نمیتوانند. اولاً آیا

(۱۹۲)

مردمان وحشی اینجیزیره بایشان چگونه معامله و رفتار خواهند کرد؟
گیرم که حسن سلوک ورزند. يك چند دینا،یتی که روبرو برانهایند از د
حالشان چه خواهد شد؟ اما جان مسئله اینجا است که اگر روبرو عودت
بتواند! پرو دانت از دینامیت خود خاطر جمعست که روبرو عودت نی،
بلکه زندگانی هم نتواند!

مهندس روبرو دانست که غلبه جستن بر باد مطلق به کار کردن پروانه ها،
و اتمام یافتن تعمیر آنها موقوفست لهذا گفت:

— توم! چراغهای الکتریک را روشن کن، هرکس بکار آغاز کند!
او امر روبرو در حال اجرا کردید، توم تورنر و طایفه ها بکمال فعالیت
بکار آغاز نهادند. ولی باد سفینه از پروانه محروم را مجال درنگ نمیداد.
روبرو مجبور گردید که سفینه خود را بطبقات سفلی هوا فرو آورد،
تا باشد که باد در آنجا کمتر باشد.

درین اثنا توم تورنر به مهندس تقرب نموده گفت:

— باد یک قدری کسب اعتدال نمود!

— آیا بارومتر و چه نشان میدهد؟

— در بارومتر و تبدیل نیست، اما ابرها پایان شده میرود، چنان گمان
میشود که باران شدید ببارد!

— اما اگر ببارد بما چه ضرر می رساند! هماندم از ابرهای باران بلندتر

(۱۹۳)

برآمده به تمام کردن کار خود مشغول میشویم! اصل کار تمام شدن تعمیر است!
— یک قسم کلنی تعمیرات به انجام رسیده است. خیلی کم کار مانده است!
— توم! بمجردیکه پروانه را بجایش نهادیم اول کار ما همین باید بود که
راه جزیره شاتام را پیش بگیریم. و آن فرار یهای خاین را بدست آریم!
زیرا وجود آنها برای ما خیلی خطرناک دارد.

— راستست. مهندس افندی: اگر آنها را نیابیم البته چاره رفتن مملکت
خود را خواهند یافت. و اسرار ما را به عالم فاش خواهند کرد.

— بلی توم! از همه بدتر اینکه، چشمهای عالم را بطرف ما باز کرده،
در پی جستجوی ما خواهند افتاد. علی الخصوص که از جزیره (س) ما
نیز آگاه شده اند!

— حقیقت که مسئله خیلی مدهشست! البته که سفاین متعدده امریکا
آمده آن عالم پنهانی ما را ضبط و استیلا خواهند کرد.

در انستیکه اینمکالمه هادر ما بین مهندس. و توم تورنر جریان می یافت،
پروانه نیز کامل تعمیر شده بجایش نهاده شده بود. و روبرو اشارت حرکت
دادن پیلها را بداد. پروانه بدور آغاز نهاد آهسته آهسته سرعت اصلی
آلاتروس باز عودت میکرد. و روبرو سفینه را بیک سرعت وسطی بسوی
جزیره شاتام برای گرفتار کردن فراریان دورداد. و روبرو توم تورنر را
مخاطب نموده گفت:

(۱۹۴)

— چنان گمان میبرم که بعد از یکساعت بجزیره شاتام برسیم .

— منم چنین بیندارم مستر و بور !

— چقدر خوب میشود توم ! زیرا شب و اصلشدن ما بجزیره خیلی بهتر است ، فرار یهامار ادور گمان کرده پنهان شده نمیتوانند سقینه خود را در جزیره فرومی آریم ، و خود مادر پی آنها میبرایم ، و تا آنها را بدست نیاریم نمیگذاریم !

— اگر جنگ و جدال لازم آید ؟

— مجادله میکنیم توم ! لهند برای مجادله میباید که قوت ماقام باشد .
حالا فکر روانه دنباله هنوز کار میخواهد .

اینها گفته و طایفه هار اخطاب نموده گفت :

— دوستان ! هنوز زمان راحت نیامده ، تا بصبح کوشش ور زیدن

لازمست !

طایفه هار ای سی و کوشش حاضر بودند . هر کس بسوی دنبال کشتی بر رفت حاضر شده بودند که درین انباده ماغ توم تور نریک بوی بسیار بدی بر خورده . نظردقت خود را باز کرد . دید که بوی از طرف کمره فراریها و دود کشی نیز از پنجره های کمره آنها میبراید . لهند ابتلاش افتاده گفت :

— این چیست ؟

— چیست توم ؟

(۱۹۵)

— وای ، این بوی و دود را نمی بینید ؟

— بلی بلی ، از کمره آن خانه ها میبراید ! چابک بدوید ! چابک بدوید !

دروازه را بشکنید !! ...

ولی قوم و دیگر طایفه ها هنوز دو قدم پیش نرفته بودند که يك صدای بسیار مدهشی بلند گردید . بام و در و اطراف کمره هادر آن واحد پاره پاره و گدو و د شده بر هوا گردید ، و هنوز پاره های آن میپريد که يك قسم کائی طرف دنبال سفینه به همراه يك قسم اعظم ماشین و پروانه ها از هم ریخته و پاشیده شده بدریا میخفتند . تنها طرف پیش روی سفینه با یکپختند دیرك پروانه های افقی ، و يك عدد پروانه بزرگ عمودی که نواز کار فارغ شده بود باقی ماند . که آنهم بکمال شدت بسوی سطح بحر به افتادن و غرقه بحر افتادن از ارتفاع سه هزار متر پویان شده می آمد .

و بسببیکه پروانه بزرگ مانوله آن کسسته شده بود بدوران غیر اختیاری عظیمی افتاده بطور عمودی باقی مانده سفینه پاره پاره شده را که رو بور و هشت نفر عونه او بریسمانهای کنار کتاره خود را محکم چسپانیده بودند و بر آن پاره باقیمانده مانده بودند بسوی گرداب بحر همی کشید .

درینحاجت و بود باز يك جرأت و اعتدال دمی نشان داده بهر صورتیکه بود خود را تابه مانوله پروانه بزرگ برسانید ، و مانوله را بدست آورده بتاب دادن آن کامیاب گردید . و به این سبب سقوط یکقدری خفت پیدا کرده

(۱۹۶)

سفینه پاره یکقدری راست شده بعد از یکسیم دقیقه از آتش گرفتن دینامیت
به آهسته گی بر روی آب بیفتاد .

باب هفتم

در فیلا دلفیا چه شد ؟ و چه خواهد شد ؟

در باسهای سابق از شورش و هیجان فوق العاده که در کلب ولدن بظهور
آمده بود بحث رانده بودیم . یعنی در ۱۳ ماه تموز و قوعاتی که در کلب ولدن
در مذاکره بالون جیبان پیش شد ، فردای آن در تمام (فیلا دلفیا) سبب
هیجان بزرگی گردید .

هنوز صبح وقت بود که در زبان همه مردمان شهر فیلا دلفیا حکایت داخل
شدن یک مرد اجنبی در دالان مذاکره کلب و تحقیق کردن او اعضای کلب را ،
و مدح کردن ماشینهای ثقیله از هوا را ، و بخوش و خروش آوردن حاضرین
را بر خود و دفعه از میان غایب شدن او جریان و دوران مینمود .

اما این هیجان ، و غلیان بسبب غایب شدن رئیس و سرکاتب کلب بدرجه
رسید که تنهامردمان شهر فیلا دلفیا را بی آنکه تمام امریکا ، و بلکه افکار
تمام برعقیق و جدید را زیر و بر نمود . زیرا ایندو شخص از مردمان بسیار
مشهور و باکمال و ناموسکار فیلا دلفیا شمرده میشوند . و هیچ عادت آنرا
ندارند که در بیرون یعنی غیر از خانه خود در دیگر جا بنشینند ، و گریز

(۱۹۷)

که در دیگر جا بنحوا بند بهمه حال خبر میدهند . حالا نکه در انشب که از
کلب بر آمدند بهمه رفقای خود گفته بودند که بخانه خود میروند ، و فردا
صبح برای فیصله کردن مسئله سکان بالون (غوهده) به کلب حاضر میشو
ند ، و بر همین وعده از اعضای کلب وداع کرده بر آمده بودند .

دیگر اینکه : هرگاه بگوئیم که دو رفیق بلکه برای يك کاری یا بنا بر ضرورت
رقی بيك طرفی رفته باشند ، و درین نزدیکیها خواهند آمد . خوب ! اما
بغایب شدن فریقون چه بگوئیم ؟ آیا فریقون چه شد ؟

نهایت سه ، چهار ، پنج ، شش روز گذشت ، هفته شد هفته دو هفته
شد ... خبر نیست ... هیچ يك اشارتی که اثر غایب شدگان را نشان
بدهد پیدا نشد !

حالا نکه در تمام محله های شهر بکمال دقت جستجوها اجرا گردید ،
سواحل دریا ، کشتیا ، کشتیها . بندر ها ، ایستیشن ها کوهپاداره ها
جنکلهها همه گوی تفحص و تجسس شد هیچ چیزی پیدا نشد ! نیست !
نیست ! نیست !

تنهادر میدانی جنکل (فرمون) یکجای زمین را میدو و ضمحل یافتند
که شبهه ناک دیده میشد . حتی در کنار جنکل مذکور و نزدیک زمین کوفته
شده بعضی آثار مجادله و منازعه نیز دیده میشد ! مبادا آنها بيك هجوم و
تعرض رهنمان گرفتار نیامده باشند ؟

(۱۹۸)

اینهم ممکنست! لهذا از طرف اداره پولیس بکمال دقت و اعتنا به اجرای تحقیقات آغاز کرده شد. آبهای نهرها را پالیدند. گلهای زیر نهرها را کشیدند. علفهای کنارهای نهرها را درو کردند، اگرچه این عملیات بیفایده ترقت زیرا نهرها به پاک کردن خیلی محتاج بود. و به این واسطه پاک شد ولی والسفا که در زیر آن نهرها بنجر لوشها و کلهها از پرودات و فیل ایوانس آری پیدا نشد.

بواسطه اخبارها، اعلا ننامه ها و اخطار نامه ها بهر طرف امریکا نشر گردید. مکافات و اگر امیه ها وعده شد. در کوچها اشتهاها چسپا نیده شد، پنجهزارد دلار بنجر آورنده کان آنها وعده شد! ولی والسفا که پنجهزارد دلار در صندوق کاپ باقی ماند، و خبر آورنده آن پیدا نشد.

درین اثنا باز مسئله جسم مجهول هوایی که افکار مردمان دنیا را بهیجان آورده بود سر از نو بمیدان برآمد. زیرا جسم مجهول در جهتای امریکای شمالی باز یکچند دفعه دیده شده بود! حتی در ینبار شکل، و جسامت جسم مجهول بنحوی مشاهده شده بود.

در اول امر در اراضی (کانادا) یکروز پستر از غایب شدن ارکان کاپ آن جسم مجهول دیده شده بود. بعد ازان در جنکل (فاروست) در اثنا یک باقطار ریل سابقه، یکرد دیده شد. که بعد ازین مشاهده فرضیات

(۱۹۹)

و تخمیناتی که در باب جسم مجهول در محافل علمیه و دوائر رصدیه دوران داشت زایل گردید و دانسته شد که این جسم از مخلوقات طبیعیه فی بلکی یک سفینه طیار است که بنابر قاعده مسئله (از هوا سنگینتر) ساخته شده است. علی الخصوص که جسم مذکور چون بعد از چند روز از چین، و بعد از آن از هندستان دیده شد، و بواسطه تلگرافها این خبر بهر طرف منتشر گردید سرعت فوق العاده آن نیز دانسته شد.

آیا این ماکینست دلاور خارق العاده که خواهد بود؟ آیا از قوای طبیعیه کدام قوت را در زیر حکم آورده باشد که بواسطه آن سفینه روی هوای خود در این قوت و سرعت خارق العاده را عطا نموده است؟ مبادا صاحب این ماشین طیار همان روبور عیار نباشد که در کاپ ولدن آمده طر فدارئی ماشینهای از هوا ثقیلتر را نموده است؟

اینست که این فکر مانند برق در بسی دماغها خطور کرده غایب شدن رئیس و سر کاتب کاپ را با این ماشین طیار یک رابطه و مناسبت زیادی یافتند. علی الخصوص که در ششم ماه تموز از فرانس به نیورک یک تلگرافی آمد که به این تلگراف گمان و تخمین را بحقیقت و یقین تبدیل داد.

در این تلگراف نوشته کاغذیکه در میان یک قطئی نسواری که در پاریس یافت شده بود مندرج بود. قارئین گرام ما بخوبی خبر دارند که این کاغذ قطئی نسواری چیست. نوشته مذکور احوال رئیس و سر کاتب کاپ ولدن را

(۲۰۰)

آفتابی ساخت .

وای ! مگر بیچاره کار و بور دزدیده است ! چه هیجان ! چه حیرت !
تلگرافیکه از پاریس آمده ، به کلپ ولدن خطاب شده است ! بعد از ده
دقیقه همه مردم فیلا دلفیا بواسطه خطهای تلفون به این خبر آگاه شدند . و
بعد از یکساعت همه مردمان امریکا با خبر گردید .

حالا چه باید کرد ! پرودانت و فیل ایوانس و فریقولن را از چنگ رو
بور ظالم بچه صورت رهایی داده خواهند شد ؟ مگر معادل آلبا تروس بلکه
برتر از ویک سفینه طیاره تیار کرده بر هوا شوند ! حالا نکه ساکنان روی
زمین هنوز از اصول ساختن اینگونه ماشین طیار ، و چگونگی قوت و
سرعت او بیخبرانند !

بعضی کسان باور نکردند ، و گفتند پاریسیان بامنازع کرده اند ، هنوز
ازین ناباوری یک کمی نگذشته بود که (نورماند) نام واپورفرانسوی که در
لیمان نیورک از فرانس آمده تلگراف انداخت قطعی پرودانت را آورده باور
نکننده کار اباور کردن مجبور نمود . قطار راه آهن در هانشب قطی را
از نیورک به فیلا دلفیا رسانید .

بلی ، بلی ! قطی مال پرودانت است ! حتی در میان باور نکننده کان یکی
جیمس سیپ سبزه خوار بود که اگر در آن روز طعامهای مقوی خورده
نمیدود از حیرت بسیار کفهای پایش بهرامید شد ! جناب جیمس سیپ

(۲۰۱)

ازین قطعی بارها بار از پرو دانت نسوار گرفته است . همه اعضای کلب
قطعی را بمجرد دیدن شناختند . زیرا بار بار این قطعی را در دست پرو دانت
دیده اند . خلاصه این قطعی يك یادگار محبت عظیمی برای اعضای کلب
ولدن شده در دالان مذاکره در یکجای مخصوص برای زیارت کردن شان
گذاشته شد !

زیاده برین هیچ شبهه باقی نماند ! رئیس پرو دانت ، سرکاتب فیل ایوا
نس در جو هو ابدست رو بور اسیر هستند ، چاره رهایی دادن آنها نیز مفقود !
در فیلا دلفیا ازین رهگذر يك ماتم عمومی حکمفرما بود . کمیته شالاله
نیازار اسبب ضایع شدن پرو دانت که حصه دار بسیار بزرگ آن کمیته بود
بقطع معاملات آغاز نهاده بدرجه اعلان افلاس رسید . فاریکه ساعت
سازی فیل ایوانس نیز بسبب غیبت صاحب فاریکه امتعه موجود خود
راه قیمت کم فروختن گرفت .

والحاصل رفته رفته امیدها از عودت کردن رئیس و سرکاتب منقطع
شده میرفت . زیرا بعد از پاریس سفینه طیار در هیچ طرف دیده نشد .
همه ماموژ بهمین منوال گذشت هیچ اثری در جو هو از ماشین طیار پدیدار
نگردید . زیرا ما میدانیم که بعد از پاریس رو بور بجه جاهای مجهوله بویان
گردیده است !

ماه آگستوس نیز گذشت ! باز خبری و اثری پیدا نشد . مبادا بکدام نتیجه

(۲۰۲)

وخیمه گرفتار نیامده باشد !

والحاصل از ماه ایلول نیز بیست و هفت روز گذشت باز هیچ ! باز هیچ ! .
سبحان الله ! انسانها چه عجب مخلوقیست ! فراوشی از ایجابات طبیعه
بشر است . این مسئله نیز آهسته آهسته فراوش گردید !

اما این عجب است که در روز بیست و هشتم ایلول دفعه در فیلا دلفیا آوا
زه شد که پرودانت ، وفیل ایوانس بخانه خود شان عودت کردند !

بلی بلی . که شدگان پیدا شدند ، حتی فریقوان نیز با آنهاست اولاً اعضا
های کلب . بعد از آن یاران ، و دوستان غایب شدگان یکان یکان بسوی
خانه نو آیندگان دویدند ! انواع نمایشها و شادمانیها اجرا کردند . فریاد
ها برآوردند . هور را ها کشیدند ، بقرار عادت فیلا دلفیا بر شانه های خود
ایشان را برداشته شهر گشت کردند .

سبزه خوار جیمس ، که بخوردن کباب کاهوی خود مشغول بود طعام
خود را گذاشته بخانه رئیس رفته بود ، ویلیام فورب که صاحب کارخانه
از لته شکر سازی بود با دو دختر خود ، میس مات و میس دول هم در آنجا بود !
پرودانت و فیل ایوانس با آنقدر آدها بمصافحه مجبور گردیدند که دستها
یشان بدرد آمد . در ها نشب در کلب عقد اجتماع گردید . زیرا همه کس
تشنه شنیدن سرگذشت ایشان بودند . و چنان بینداشتند که در کلب
اول سخنی که رئیس بر زبان آورد متعلق سرگذشت غیبی و بت سه ماهه شان

(۲۰۳)

خواهد بود !

حالا آنکه هر دور فیک در دل خود برین قرار داده بودند که در ین باب هیچ چیزی نگویند . حتی فریقوان که نخود در دهانش نم نمیکشد نیز التزام سکوت کرده بود .

اگر چه آنها همچنین قرار داده باشند ، و بر کسی این را از اینبار عنادیکه در باب طرفدارئی (خفیفتر از هوا) دارند فاش کردن نخواهند ، ولی ما میباید بدانیم که بعد از آنکه ایشانرا در جزیره (شاتام) گذاشتیم چه کردند و چه شد ؟

بعد از آنکه پرو دانت ریسمان آلباتروس را برید ، و آلباتروس بی پروانه به جریان هوا تاباشده بر هوا شد هر سه نفر فراری کنار جوی آب را گرفته بسوی داخل جزیره روانه شدند ، و فکرشان این بود که با اها لئی بومئی جزیره تصادف کنند .

در ساحل غربئی جزیره بیک قبیله بر خور دند که پنجاه نفر بودند ، و بصید ماهی تعیش میکردند . مردم این قبیله وارد شدن آلباتروس ، و ضیاهای الکتریکی اورا دیده بودند و از دور به او سجده ها کرده بودند . زیرا اورا بیک معبود سیاوی شناخته بودند ؟

و چون آمدن این سه نفر را بسوی خود بدیدند به احترامهای فایقه ، و عزت داریهای لایقه که در خورد مردمان از سما آینه کان باشد پیش آمدند ، در بهترین کلبه های خود آنها را جای دادند ، و انفس ترین طعنا

(۲۰۴)

مهای خود را در پیش شان آوردند .

پرودانت و فیل ایوانس دانستند که دینامیت شان کار خود را در طبقات
بلند هوائیه اجرا کرده و بعد از این نه از روبرو و نه از آلتا روس اثر و نشانی
بدنیا نخواهد ماند !

حالا کار اینست که چاره عودت کردن امر یکا را باید جست ! همه ماه
آگستوس را در جزیره (شاتام) بسر آوردند ، چونکه واسطه نقلیه نیا
قتند . فراریها بسببی که از یک محبس برآمده بدیگری داخل شدند خیلی مأ
یوس شدند . تنها فریقوان خیلی ممنون و مسرور بود !

تا آنکه در سوم ماه ایلول یک کشتی بزرگ بادی بجزیره شاتام وارد
شد ، فراریها بعد از آنکه بمردم قبیله اکرام و انعام و افری نمود با صاحب سفینه
ساخته در سفینه سوار شدند ، و بجزیره [اوقلاند] آمدند ، و از انجا دریکی
از واپورهای کمپنی (پاسیفیک) سوار شده بکمال راحت در بیستم ماه ایلول
به (سانفرانسیسکو) واصل شدند ، و از انجا به قطار راه آهن سوار شده
در بیست و هفتم ماه ایلول به (فیلادلفیا) واصل شدند !

اینست که فراریها از وقتی که بجزیره (شاتام) افتاده ، و باز تا به فیلادلفیا
رسیده اند همین وقوعا ترا گذشتانده اند درهما نشب رئیس و سرکاتب بکمال
دبدبه و دارا در دالان کاپ بمحل مأموریتهای خود شان نشستند !

حالا آنکه هر دور فیک فوق العاده ساکن و مستریج بودند و چنان معلوم

(۲۰۵)

میشد که هیچ غیب و بت نکرده اند ، و هیچ چیزی بر سرشان نگذاشته
باشد ، و دیروز از کلب برآمده امروز باز بوقت و میعاد همین خود بر محل
مأموریت خویش آمده اند !

بعد از آنکه نمایشها ، و هور راها از طرف هیئت کلب بر طرف گردید ،
پرو دانب بصدای بسیار مستی بجا گفت :
— رفیقان ، افندیان ! مذاکره باز شد !

صداهای شکرها ، و هور راهای بسیاری بلند شد . زیرا اگر چه ابتدا
شدن مذاکره چندان حال خارق العاده نیست ، ولی چون باز از طرف
رئیس پرو دانت آن مذاکره باز میشود خیلی خارق العاده یک حالی شمر
ده میشود .

رئیس بعد از آنکه صداهای تحسینها ، و هور راها فرو نشست باز بسخن
آغاز کرده گفت :

— در اجتماع آخرین ما مذاکره خیلی شدید شده بود [از هر طرف
بشنوید ! بشنوید !] مذاکره ما متعلق مسئله پروانه بالون (غوهده) بود
که آیا در پیش ربط شود یا بدنبال ؟ (از هر طرف علامتهای حیرت) حا
لاچاره اتفاق آراء طرفین را یافتیم که آن چاره عبارت از ربط دادن دو پر
وانه است بهر دو طرف . [از هر طرف سکوت ، حیرت !]
اینست که مذاکره به اینصورت جریان یافت !

(۲۰۶)

همه اعضای کاپ که برای شنیدن حوادث غیبوت شان ، و حکایت آلبا تروس منتظر بودند بسبب سکوت و جدیتی که در حال نو آمدگان پدیدار بود هیچکس جسارت بر سوال نتوانست نمود . در کاپ يك سکون و سکوت عجیبی حکمفرما بود که تا بحال امثال آن دیده نشده بود : پرو دانت باز بسخن آغاز نهاده گفت :

— افندیان ! حالا نخستین کار ما اكمال کردن (غوهده) است . زیرا بر جو هوا (غوهده) حکم کرده میتواند و بس ! افندیان ! مژدا کرده ما ختام یافت .

باب هجدهم

آلبا تروس ، و غوهده همدیگر خود را بجا میابند ؟

بعد از هفتماه از جریان این وقوعات که نقل کردیم ، یعنی هفتماه بعد از عودت کردن خارق العاده پرو دانت و فیل ایوانس بخانه های خود شان ، در شهر فیلا دلفیایك شورش و هیجان عظیمی برپا شده بود ! این شورش و هیجان برای مسائل سیاسیه با اجتماعات انتخابات رؤسا و مأمورین نبود ، بلکه عالم فیلا دلفیادرینبار برای بالون (غوهده) که از طرف کاپ ولدن ساخته شده ، و سیاحت آن در جو هوا مقرر است بحرکت و هیجان آمده اند . درین بالون (هارری تندر) که نام او در اول کتاب ذکر شده بود با یک نفر معاون او بصفت ما کینیسست ، و رئیس کاپ جناب پرو دانت ، و کاتب

(۲۰۷)

او فیل ایوانس به صفت سیاح و صاحبان بالون سوار میشوند .
درین هفتماه سیاحان ماهنوز سرگذشت جویه خودشانرا بهیچ کس نقل
و بیان نکرده اند . فریقون دهن یاره نیز دهن خود را باز نکرده است .
چنان گمان میبرم که پرودانت و فیل ایوانس بسببی که از طرفداران بالو
نهای از هوا خفیفتر میباشد از آلباروس که مسئله از هوا سنگینتر را اثبات
نموده بحث و بیان کردن نمیخواهند .

بالون (غوهد) همه خواصی را که برای شرایط لازمه بالونها لازم باشد
جامعست . و بر تمام بالونها یک تابه ایندم ساخته شده است . و مافوق تر است .
محفظه بالون غیر قابل نفوذ است ! تابه باید در هوا مانده میتواند . این محفظه
یعنی جسم آماسیده که گاز خفیفتر از هوا آنرا می آماساند ، و بر هوا بالا میرارد
بچنان محکم و مضبوطی ساخته شده که یک حبه گاز را ضایع نمیکند .
بدرجه که بهر گونه باد و باران مقاومت بتواند محکم و متین ساخته شده است .
ماشین الکتریکی که پرودانت آنرا خریداری کرده ، و در بالون وضع
نموده قوت بسیاری به پروانه ها میتواند بدهد . شکل غوهد بسببیکه طو
لانیست بصورت افقی خوب رفتار میتواند . بدنه بالونرا مکمل ساخته اند
که در میان آن هر گونه آلات و ادوات ، و لوازمات بالون پرانی گنجایش
دارد . در طرف پیش و دنبال بدنه یک یک پروانه ، و در آخر بالون یک
سکان دارد . غازی که در درون محفظه بالون غوهد پر میشود از خفیفترین

(۲۰۸)

غازهای . ولدالها . انتخاب شده بود .

والحاصل در بیستم ماه نisan همه چیز بالون غوهده حاضر شده بود .
بعد از آنکه بالون را در میدان جنگل فرومون باغاز آمانیدند به پرائیدن آن
آغاز کردند . خلائی که در میدان مذکور جمع آمده اند حد و حساب ندا
رد . قطارهای راه آهن از هر طرف امریکا بسی ارباب مراق را در فیلا
دلفیا گرد آورده بود . مردم خود فیلا دلفیا از زن و مرد ، و خورد و
بزرگ و پیر و جوان درین میدان جمع شده بودند . فابریکداران فابریکهای
خود را معطل نموده در میدان جنگل فرومون آمده بودند . صاحبان
منازه ها ، غازه های خود را بسته با نجا خود را رسانیده بودند افسران
عسکریه . ماورین ، ملکیه ، مخبرین جراید و الحاصل هر گونه خلائی
برای تماشای پرائیدن بالون (غوهده) که از ماها برای آن انتظار کشیده
میشود گرد آمده اند .

صداهای هور راها و تحسینها بفلک بر میشد . علی الخصوص هنگامیکه
پرودانت ، وفیل ایوانس در بالون نمودار شدند فریادهای هور راهائیکه
از خلائی برآمد شنیدن داشت ! اینرا هم بگوئیم که اکثر مردمان از دیدن
بالون بیشتر بدیدن این دونفر سیاح غایب شده از هوا فرو آمده هوسکار
میباشند .

از ساعت ده یک ربع گذشته بود که یک طوب زده شد . این طوب

(۲۰۹)

اشارت تمام شدن حاضرئی بالون بود ! غوه منتظر اشارت بود !
ساعت یازده باریک طوب انداخته شد ! غوه که باریسمانهازمین مر
بوط بود بقدر یازده متر بلند شد و به اینصورت همه مردمان سیاحانرا .
وسیاخان همه حاضرانرا دیدند . پرو دانت وفیل ایوانس بنابر قصد اینکه
مابدل بشمار بوطیم دستهای خود شانرا بردل خود گذاشتند بعد از آن
دستهای راست خود شانرا بسوی سما بالا کردند . و به این اشارت دانانند
که غوه بر جوهوا حاکم میشود .

بجواب این صد هاهزار دست بردل گذاشته شد . و صد هاهزار دست
بسوی هوا بجنبش آمد !

بساعت یازده طوب سومین انداخته شد . پرو دانت به آواز بلند فریاد
بر آورد که :

— باز کنید ریسمانها را !

بیکبارگی ریسمانها باز شد . غوه بکمال عظمت بلند شد . و یک استقا
مت عمودی گرفته بقدر دوصد و پنجاه متر ارتفاع پیدا کرده توقف نمود .
در انجبا بحرکت افقی آغاز نهاد . هر دو بر وانه غوه بحرکت آمد . بالون
بسرعت ثانیة دوازده متر و بسوی شرق به پیشرفتن آغاز نهاد .

از همه خلائق باز صداهای هور راها و تحسینها بلند گردید بالون بواسطه
سکان خود هر گونه وضعیتهائی که دلش میخواست میگرفت . راست میر

(۲۱۰)

فت بچپ و راست میگردید، دایره دور میکرد.

اما واسفا که در اثنای این تجربه ها هیچ بادیست تادیده شود که غوهدها بادچه میکنند؟ درین اثنا بالون بقدر چند صد متر و بر هوا بلند شد. حاضرین دانستند که مقصد پروودانت و رفقای بالون نشین شان اینست که در طبقات بالائی هوا بلکه بادی باشند. واسفا که در آنروز هیچ بادی پیدا نمیشد.

غوهده یک خط عمودی را گرفته تا بچهار هزار متر و بلند شد. و مانند یک نقطه کوچکی معلوم میشد. گردنهای همه مردمان از بسیار بالا دیدن بدرد آمد!

درین اثنا از میان مردمان نداهای حیرت، و تعجب بالاشد این نداها را صد ها هزار نداهای حیرت پیروی کرد. نظرهای همه مردمان در یک طرف افق بیک نقطه سیاهی معطوف بماند. این نقطه در جهت شمالی پدیدار شده یکسر بسوی غوهده بکمال سرعت پیش میآمد! و رفته رفته به غوهده نزدیک میشد، و هر چه که نزدیک میشد بزرگی و جسامتش پدیدار میگردد. آیا یک مرغ بسیار بزرگ است؟ آیا یک حجر سماویست؟

خیر کار ازین گمانها بحقیقت کشید. جسم مذکور معلوم شد که چیست! غوهده نیز دانست که چیست و کیست؟ زیرا بکمال سرعت بسوی شرق بگریختن آغاز نهاد!

از زبان یکی از اعضای کلب دفعه «آلاتروس! آلاتروس!» گفته یک

(۲۱۱)

فریاد دهشتناکی برآمد ! همه حاضرین به این فریاد اشتراک ورزیدند !
بواقعی که این جسم (آلباتروس) بود ! در میان آنهم روبور بود ! زیرا
پروانه ها ، و شکل و هیئت آن تجسم نموده بود آلباتروس مانند یک عقاب
تیز پروازی ، بر غوه صعوه مشال هجوم نمود ! هیچ شبهه نیست که آنرا
پاره پاره خواهد کرد !

اما خیلی عجب است ! ما آلباتروس را بصدمة کفیدن دینامیت پرودانت
پاره پاره شده بدر یافتادن آنرا دیده بودیم ، پس چسبان شده که باز درینو
قت ظهور نمود ؟

به بینید که چه طور شد :

بعد از آنکه مهندس روبور بکمال اعتدال دم مانوله پروانه پیش رو را
بدست آورده بتاب دادن آن کامیاب آمد ، و باقی مانده سفینه خود را از
سقوط مدهش پرتاب شده رهایی داد ، سفینه پاره مانند جاله بر روی آب
تماس نمود . یعنی مرغ مجروح در بحر بیفتاد اما پروانه های آن یکمدت
مدیدی از غرق اورا محفوظ نمود . روبور با طایفه های خود یکچند ساعت
بر روی سفینه پاره خود که درینوقت حکم یک جاله مشک را گرفته بود
بماند . بعد از آن که نزدیک غوطه خور دن سفینه پاره رسید در زور قهرا
برئی خود نشستند . و درحالتیکه حال شان بخوابی رسیده بود مظهر
. معاونت ربانیه شدند . یعنی بعد از طلوع شمس بیک چند ساعت قضا زد

(۲۱۲)

کاتر ایک کشتی مشاهده کرده غیر از روبر و طایفه ها باقیانده پروانه ها و
دیگر آلات و ادوات سفینه پاره را نیز جمع کرده در کشتی خود جمع نمود .
از مرگ رهایی داد .

روبوور خود را کپتان یک کشتی برقم داده از غرق شدن کشتی خود بخت
راند ، و باینصورت هویت و ماهیت خود را پنهان نمود .

این کشتی رها دهنده مهندس روبور (نو فریاند) نام سفینه سه دیرکه
بادی بود که به اوستراليا میرفت . روبور یک قسم ثروت موجوده خو
درا از سفینه رها نموده توانسته بود . بکمال راحت تابه اوستراليا رسیدند .
بعد از چند روز یک کشتی کوچک و متینی خریده یکسر راه جزیره
(س) را گرفت . فکر یکانه مهندس اخذ انتقام بود که برای آنها یک
آلباتروس دیگر ساختن لازمست . برای کسی که آلباتروس اول را سا
خته باشد ساختن یک آلباتروس دوم چندان کار مشکلی نیست ! علی الخصوص
ص که در جزیره (س) همه اسباب و آلات و لوازمات آن حتی فابریک
آن آماده و تیار هم باشد !

خلاصه بعد از هشت ماه از آلباتروس اول مکملتر و سریعتر ، و پرقوت
تر یک آلباتروس دیگری برای سیروجولان جووها آماده گردید و رو
بور ، و همان طایفه های اولین دران سوار شدند ، هر یک از آنها در دل های
خود درباره پرودانت و فیل یوانس بلکه در حق همه اهل کاپ ولدن یک

(۲۱۳)

حس شدید انتقامی میروورایندند .

آلباتروس در روز اول ماه نیسان از جزیره حرکت کرد در ابتدای
سیاحت خود احتیاط تمام بکار برد که از هیچ خطر ف دیدن نشود . از آنرو
دایم در میان ابرها قطع مسافه نمود ؛ بعد از آنکه در امریکای شمالی رسید
بشهر فیلا دلفیا آمده در جنگل فاروست در یک گوشه تنگ و تنهایی بنخزید .
مهندس روبرو بکمال مهارتی که داشت بعضی دهقانها را سوال نمود ، و
بکمال ممنونیت خبر گرفت که بالون غوهد در بیست و نهم ماه نیسان باریس
و سرکاتب کلب ولدن بسیاحت هوا میراید !

آیا برای اخذ انتقام بهتر از این وسیله کجاست می آید ؟ و هم به این وسیله
بر همه عالم اثبات مینماید که اصل موفقیت و کامیابی برای ماشینهای طیار است
نه برای بالونهای آماسیده !

اینست که به این سببها نیکو بیان گردید آلباتروس مانند عقاب تیز چنگی
بر شکار خود هجوم می آورد !

بلی ، بلی هیچ شبهه نماند که آلباتروس را اول کسی که شناخت و عالم را
بولوله انداخت فریقولن بود . فریقولن درین بار بسیاحت هوایی افندی
خود داشت را که نورزید . و در میان سیرینان به پهلوی یکی از اعضای کلب ایستاد
ده بود . بمجردیکه آلباتروس را مانند یک نقطه سیاهی در افق بدید بشناخت
و به کسی که در پهلوی او بود فهمانید که آلباتروس است .

(۲۱۴)

غوه در کر یخ تن سعی میوز زید ، ولی میدانست که بهیچصورت از
چنگ آلتروس رهایی نخواهد یافت . باز هم بصورت عمودی بکمال شدت
بالا بر آمدن گرفت . چونکه دانست که اگر بسوی زمین فرو آید راه را
برو میگیرد . لهذا به امید آنکه بلکه آلتروس تابه نقطه های بسیار بلند
بالو آمده نتواند بمر تفعترین طبقات هوایه بالا بر آمدن گرفت !

اما آلتروس نیز بصعود آغاز نهاد ، حجم آلتروس نسبت به آماسیده کی
بیمای غوه خیلی کوچکتر است . و چنان معلوم میشد که یک کشتی طور
پیدوست که بر یک زره پوش بزرگ هجوم میبرد .

در ظرف یکچند دقیقه بالون به ارتفاع پنجهزار متر و بالا بر آمد . آلتروس
نیز در دنبال آن بالاشد . و بر اطراف آن در یک دقیقه چند بار دور میکرد .
و این دایره های دوریه خود را رفته رفته کوچک میکرد . و چنان وامینمود
که بیک حمله محفظه غاز بالون را بار بار کند ، و در آن واحد بالون را محو نماید .
و پرو دانت و رفیقانش را از پنجهزار متر و ارتفاع بزمین انداخته بار بار کند .
دهشت تماشاگران رفته رفته تر اید میکرد . سینه های شان به تنگی
میآمد ، پاهای شان میلرزید . غوه دیرق امر یکار ا باز کرده بود ، و رو
بور نیز دیرق مخصوص خودش را بر افراشته بود . مردمان از پایان یک محاصره
د به مد هشت هوایی را که تا بحال امثال آن هیچ دیده و شنیده نشده سیر میکرد
دند اما قوت هر دو محارب هیچ با هم مساوی نبود . آلتروس مانند کشتیهای

(۲۱۵)

ز ره پوش بسیار مجهر، و غوهد همچون کشتیهای چوبی بادبانی کلانی، بنمود.
غوهد برای رهایی یافتن از چنگ دشمن زیاده تر با لابر آمدن را آرزو کرد،
همه نقلت‌های خود را انداخته بقدر هزار متر دیگر باز بیکبارگی با لابر آمد!
غوهد مانند یک نقطه بسیار کوچکی از زمین معلوم میشد. آلباتروس نیز
همه قوت‌های خود را به پروانه‌های عمودی خود داده بالون را تعقیب نمود.
دفعه‌ای از مردمان زمین صداها، دهشت بلند شد زیرا دیدند که غوهد
بسرعت بسوی زمین فرو می‌آید، و رفته رفته بچشم‌های مردمان بزرگ
شده می‌رود.

آلباتروس نیز با آن یکجا فرو می‌آید، و رفته رفته همه شکل پرهیت
عجیبش را بنظرها جلوه می‌دهد. مگر محفظه‌ی غاز غوهد در طبقات علویه
هوای سبب کسب خفت نمودن هوا، و عدم کفایت تضییق خارجی کفیده،
و غازها بشدت از آن فرار کردن گرفته، و از آنرو سرعت و شدت بسقوط
کردن آغاز نهاده است.

آلباتروس سرعت خود را با سرعت نزول غوهد برابر ساخته یکجا با او
می‌فراید. در حالتیکه از زمین بقدر هزار و دویست متر و بلند بودند آلباتروس
بکمال مهارت خود را به بدنه غوهد چسبانید. آیا غوهد را سراسر محو کرد
دن می‌خواهد؟ نی، نی! معاونت کردن می‌خواهد!

آلباتروس آنقدر مهارت تقرب کرد که ماکینست و معاون بالون غوهد

(۲۱۶)

که تهلکه مرگ را بسبب افتادن محقق دیده بودند بی اختیار به آلباتروس
درآمدند !

پرودانت ، وفیل ایوانس مرگ را امر حیح دانسته معاونت رو بور را رد
کردند . ولی طایفه های پر قوت آلباتروس رئیس و سرکاتب را بزور و جبر
گرفته به آلباتروس در آوردند .

بعد از آن آلباتروس غیر متحرک بایستاد . بانون چون سراسر بی غاز
مانده بود بشدت سقوط نمود . و مانند لاشه یک غلیو از بزرگی بر شاخهای
درخت جنگل فرومون آویزان ماند !

در زمین یک سکوت و سکونت عظیمی حکمفرما بود . چنان پنداشتی
که در همه شان اثر حیات مفقود شده است . بسیار مردمان برای ندیدن این
منظره مدهشده چشمان خود شان را به بستند .

هزار افسوس که پرودانت وفیل ایوانس باز اسیر رو بور شدند . آیا باز
آنها را در جو هوا خواهد برد ؟! ما بکمال حیرت دیدند که آلباتروس بسوی
زمین فرو آمدن گرفت ! همه حاضرین برای جای دادن آلباتروس بیک
کناره کشیدند و یک وضع احترامی گرفته جا خالی کردند .

هیجان به آخر درجه رسیده بود آلباتروس از زمین بقدر دو صد متری
بالتر از زمین آمده ایستاد !

در میان مردمان یک سکوت بسیار عمیق حکمفرما بود . در میان این

(۲۱۷)

سکوت، دفعه صدای تیز بر تأثیر مهندس روبرو بلند شده گفت :
— ای افندیان امریکایی ! رئیس کاپ ولدن و باشکاتب او باز بدست
اقتدار من بیفتاد ، هرگاه ابد یا ایشا ترا در سفینه خود محبوس نگاهدارم
وظیفه متقابلة خود را ایفا کرده خواهم بود . لکن باوجود آنهم من
ازین وظیفه خود صرف نظر نمودم ! مستر پرودانت ، فیل ایوانس !
آزادید ! ! !

رئیس کاپ ولدن ، وفیل ایوانس و دو ماکینست هماندم بر زمین بجهیدند .
آلباتروس در حال بقدرده متروبالا شد ! باز در انجا توقف نموده و بر
سخن خود دوام ورزیده گفت :

— ای افندیان امریکایی ! تبحر به کردم ، کامیاب آمدم ! محقق بدانید
که کامیابی و حکمرانی جو هوابدست ماشینهای طیار ثقیلتر از هواست ، نه
بالونهای شکم آماسیده خفیفتر از هوا ! ولی باوجود آنهم حکم کردم که هیچ
چیزی ، حتی ترقیات فنیه نیز بیش از وقت و زمان معین و مقدر آن بوجود
نباید آمد ! بنا برین میروم ، اسرار و خفایای خود را با خود میبرم و ازین

(۲۱۸)

اسرار درینوقت بهالم انسانیت خیر نمیدهم . زیرا تشبث بیوقتست ، چو
نکه ملل موجوده هنوز با ندرجه نرسیده اند که از کارهای بیجای نفس
پرستی خود پرهیز کرده تنها بفکر ترقی فنون مشغول شوند ! پس هر
وقتی که اکتساب فضیلت و معرفت یگانه مشغولیت عالم گردد ، و ملل موجوده
بدرجه فاضل و عاقل شوند که بجز کشف کردن خفایای فنیه دیگر کار
و مشغولیتی برای شان نماند آنوقت این اسرار من خود بخود بمیدان ظهور
خواهد برآمد !

افندیان امریکایی ! بشما عرض سلام و احترام میکنم الوداع !
بامان خدا .

روبو، مهندس ، بعد ازین نطق خود هفتاد و چهار پروانه های ماشین
طیار خود را بیکبارگی بدور و حرکت آورده بکمال سرعت بالا برآمد ، و
یکسر بسوی شرق روان شده از نظرها نمان کردید !

پرو دانت و فیل ایوانس و همه طرفداران مسئله خفیفتر از هوا خیلی
محبوب و شرمسار شده بجز اینکه پسهای کردن خود را خاریده بخانه های

(۲۱۹)

خود بروند ، و عالم گرد آمده تماشا بین نعره های تحسین و آفرین خود
را به ایشیلاقهای تمسخر و استهزا در حق آنها تبدیل بدهند و کارهای
باقی نماند .

انتها

(مترجم)

محمود ظریفی



